

آغاز «سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱»

در سایه «موج پنجم کرونا» و قتل عام تاریخی مردم ایران

امسال سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ در شرایطی آغاز می‌شود که موج پنجم سونامی کرونا (با شیوع ویروس دلتا، نوع جهش یافته هندی کرونا که از اوایل تیرماه سال جاری در کشور ایران صورت همگانی پیدا کرده است) در حال قتل و عام مردم نگون بخت ایران می‌باشد. لازم به ذکر است که از آنجائیکه قدرت سرایت و کشتار ویروس دلتا ۶۰ درصد بیشتر از ویروس کرونای آلفا (که در بریتانیا گسترش یافته بود) می‌باشد، همراه با تأخیر یکساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در واکسینه عمومی و ملی مردم نگون بخت ایران، به علاوه عدم توان رژیم در ایجاد قرنطینه با هزینه خود مردم و استهلاک زیرساخت‌های درمانی و بهداشتی کشور (به خصوص در طول ۲۰ ماهه حاکمیت ابر بحران کرونائی) و کاهش بودجه درمان و بهداشت و خصوصی سازی و طبقاتی و کالائی کردن سیستم بهداشت و درمان کشور و حاکمیت مافیای داروئی وابسته به عمله و اگره رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و فقر فلاکت حاکم بر بیش از ۸۰ درصد جامعه ایران و عدم تضمین دسترسی اردوگاه عظیم کار و زحمت یا اکثریت قاطع مردم ایران به حداقل معیشت (خط فقر ۱۲ میلیون تومانی اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی) همه و همه باعث گردیده که (برعکس دیگر کشورهای جهان که گام به گام به سمت مهار همه جانبه ویروس کرونا و خروج از ابر بحران کرونا می‌باشند) موج پنجم کرونا با شیوع ویروس دلتا مانند چهار موج قبلی (از موج اول تا موج چهارم کرونا) مردم ایران را روانه دوزخ مرگبار سونامی پنجم کرونا بکند.

☀ سخن روز - جایگاه جنبش‌های اجتماع و...

☀ تیترا اول - زندان، شکنجه، اعدام، کشتار جمعی...

☀ نبرد گفتمان ها ۳

☀ جنبش‌های خودجوش، خودسازمانده و... ۴

☀ تونس در طوفان بحران سیاسی ۲

☀ شریعتی در آینه اقبال ۷۱

☀ آزادی و دموکراسی ۶۸

☀ تئوری تغییر ۵

☀ اقبال پیام آور ۵۶

☀ ما چه می‌گوییم؟ ۳۲

☀ پرسش و پاسخ بیست ۷

☀ بحث شناسی ۱۰

☀ تفسیر سوره قصص ۹

☀ سلسله درس‌هایی از نهج‌البلاغه ۱۰

رژیم در قرنطینه و مهار کردن آن، به دلیل اینکه رژیم بدنبال قرنطینه با هزینه آن از جیب مردم بود، آن هم در شرایطی که طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهی بیش از ۸۰ درصد جامعه ایران زیر خط فقر رسمی به سر می‌برند و بیش از ۴۰ درصد جمعیت ایران در فقر مطلق زندگی می‌کنند) شیوع ویروس کرونا در آن همگانی شد، در نتیجه همین ناتوانی رژیم در مدیریت کرونا و اصرار در انجام مراسم سنتی مذهبی از عزاداری سنتی محرم تا زیارت قبور و غیره و امنیتی کردن موضوع واردات واکسن کرونا و تحریم واکسن کشورهای انگلیس و آمریکا توسط حزب پادگانی خامنه‌ای (که همین تحریم واکسن‌های اروپا و آمریکا توسط خامنه‌ای باعث گردید که فاصله زمانی بین واکسینه کردن عمومی مردم ایران با کشورهای منطقه از ترکیه تا عربستان و امارات و غیره بیش از یکسال طول بکشد) و ضعف ساختاری، سیستم بهداشت و درمان کشور و کمبود بودجه مربوطه و غیره همه و همه باعث گردید تا در کمترین زمان بیماری کرونا، با فراگیر شدن در سطح کشور (در موج‌های پنج‌گانه شیوع ویروس کرونا) بدل به یک ابر بحران تاریخی برای مردم نگون بخت ایران بشود.

عنایت داشته باشیم که خامنه‌ای درست در زمانی که واکسن‌های ساخت آمریکا و انگلیس به عنوان موثرترین و سریع‌ترین واکسن‌های قابل دسترسی در سطح جهان بودند، با حکم حکومتی خود واردات این واکسن‌ها را (با این ادعا که این کشورها خواهان آزمایش

یادمان باشد که از همان آغاز شیوع ویروس کرونا در کشور (در بهمن ماه ۱۳۹۸) رژیم مطلقه فقهی حاکم به علت پنهان‌کاری (جهت انجام مراسم ۲۲ بهمن ۹۸ و انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۱۳۹۸) و عدم قرنطینه کردن شهر قم (آبخور اولیه ویروس کرونا در کشور به علت مخالفت روحانیت حوزه‌های فقهی)، نتوانست مانند رژیم‌های اقتدارگرا مثل چین و غیره «در قرنطینه کردن و مهار ویروس کرونا و نجات مردم نگون بخت ایران از فراگیری یا همه‌گیری کرونا موفق بشود» و بدین دلیل در مراحل بعدی (و یا در موج‌های چهارگانه قبلی شیوع ویروس کرونا) باز هم به علت عدم توانایی رژیم در قرنطینه کردن با هزینه خود مردم و عدم واکسینه کردن عمومی و ملی مردم، باعث گردید که در طول ۲۰ ماه گذشته «به صورت میانگین روزانه ده‌ها هزار نفر مبتلا و هزاران نفر بستری و حدود هفتصد نفر هم فوتی داشته باشد». البته اگر آمارهای اعلام شده رژیم مطلقه فقهی را آنچنانکه نهادهای بین‌المللی مطرح می‌کنند، یک دهه آمار واقعی تعریف بکنیم، به درستی در این رابطه اوج فاجعه برای ما آشکار می‌گردد؛ که برای فهم عظمت فاجعه تنها کافی است که بدانیم که طبق گزارش مدیر عامل سازمان بهشت زهرا (گورستان تهران در تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۹ در شورای شهر تهران) تعداد متوفی کرونائی پذیرش شده تا اول شهریور ۱۴۰۰ (روزنامه همشهری مورخ ۱۴۰۰/۰۶/۱۰) در بهشت زهرا ۴۱ هزار ۵۹۱ متوفی بوده است، اگر جمعیت ساکن در تهران (منهای افرادی که روزها از کرج و شهرهای اطراف وارد تهران می‌شوند و البته ساکنان شهرهای همجوار تهران می‌باشند و در صوت متوفی در قبرستان‌های همان شهرهای ساکن دفن می‌شوند) حدود ۸ میلیون نفر در نظر بگیریم و جمعیت کشور را (آنچنانکه مرکز آمار رژیم اعلام کرده) بیش از ۸۵ میلیون نفر بدانیم (و اصلاً وضعیت نامتوازن سیستم بهداشتی در استان‌های مرزی که باعث مرگ و میر چندین برابر نسبت به شهر تهران شده است هم در نظر نگیریم) می‌توانیم تعداد متوفی واقعی (در ۲۰ ماه گذشته شیوع ویروس کرونا در کشور ایران) را حداقل چهار صد هزار نفر بدانیم؛ که بدون تردید «خود این رقم می‌تواند مشتی نمونه خروار برای فهم اوج فاجعه ابر بحران کرونائی در جامعه ایران باشد.»

نباید فراموش کنیم که کشور ایران «از آغاز کانون اصلی شروع و اشاعه بیماری کرونا به سراسر منطقه بوده است» و اولین کشوری در خاورمیانه بود که در سال ۱۳۹۸ (به علت رابطه عمومی با کشور چین و آزاد گذاشتن رفت و آمد گردشگران چینی و طلاب چینی به ایران و پرواز مستمر هواپیمائی ماهان که وابسته به سپاه می‌باشد، به چین و کتمان ورود ویروس کرونا در قم و دیگر شهرها توسط رژیم مطلقه فقهی، در راستای انجام مراسم ۲۲ بهمن ۹۸ و انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۱۳۹۸ و عدم مدیریت

واکسن‌های خود بر روی ایرانیان به عنوان موش آزمایشگاهی هستند) ممنوع اعلام کرد، در نتیجه همین امر باعث گردید که یک فاصله بیش از یکساله بین ورود واکسن و واکسینه کردن عمومی و فراگیر در کشور ایجاد بشود. بیافزائیم که در همین مدت عدم واکسینه فراگیر و ملی و عمومی در کشور ایران، بیش از چهار میلیارد دوز واکسن توسط این کشورهای تحریم شده خامنه‌ای، در سراسر جهان صادر گردید که سهم ایران نزدیک به صفر می‌باشد. پر پیداست که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، پس از تحریم واردات واکسن از اروپا و آمریکا، به دنبال واردات واکسن از چین و روسیه نشسته بودند که تأخیر آنها در دستیابی به واکسن و تولید انبوه و اولویت دادن آنها در واکسینه عمومی و کامل کردن دز آنها برای مردم کشور خودشان، همه و همه باز باعث گردید که امامزاده‌ای که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر آن دخیل بسته بود کور می‌کرد، اما نمی‌توانست شفا بدهد. به طوری که هنوز در باره انواع واکسن سینوفارم چینی که بیش از ۸۰ درصد واکسن‌های وارداتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تشکیل می‌دهد، آن قلت‌های فراوانی وجود دارد. به طوری که طبق مطالعه محققان مجارستانی دریافت دو دوز کامل واکسن چینی سینوفارم در افراد مسن ۵۰ سال به بالا نمی‌تواند در برابر بیماری کوید-۱۹ محافظت ایجاد نماید. لازم به یادآوری است که همین امنیتی کردن واکسن کرونا و تحریم واکسن‌های اروپا و آمریکا توسط خامنه‌ای و تأخیر در واکسینه عمومی مردم ایران باعث آوره شدن مردم نگون‌بخت ایران به کشورهای مختلف (از ارمنستان تا امارات و ترکیه و غیره) جهت دریافت واکسن گردیده است.

به هر حال این همه باعث گردیده است که در طول ۲۰ ماه گذشته میلیون‌ها ایرانی به کرونا مبتلا و یا بستری بشوند و صدها هزار نفر هم به کام مرگ فرستاده شوند و از همه مهمتر اینکه همین امر باعث گردید که در موج پنجم کرونا توسط شیوع ویروس جهش یافته دلتا به صورت باور نکردنی جریان شیوع و ابتلا و کشتار ویروس دلتا به صورت یک سونامی در کشور ایران درآید. البته حزب پادگانی خامنه‌ای در این مدت با فرار از جلو در طول بیش از یکسال

گذشته توسط وعده و وعیدهای فراوانی که در باره تأمین واکسن (اعم از وارد کردن از چین و روسیه و ساخت واکسن‌های وطنی) می‌دادند، با امروز و فردا کردن‌ها (تا ماه‌های اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۰ یعنی فرایند پیشا موج پنجم کرونا یا شیوع ویروس دلتا) توانستند صدها میلیارد تومان و دلار را به نام واکسن کرونا و به کام مافیای داروئی (که در دست سپاه و حواریون حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد) غارت نمایند؛ و این در حالی است که «طبق آمارهای بین‌المللی، کشور ایران به لحاظ مبتلایان و جان باختگان در طول سه ماه گذشته از صدرنشینان فهرست جهانی و به لحاظ شهروندان واکسینه شده در پائین فهرست جهانی قرار داشته است.»

آثار ویرانگر کرونا در طول ۲۰ ماه گذشته و به خصوص در این شرایط منهای قتل و عام تاریخی مردم ایران با میلیون‌ها بیمار و صدها هزار فوتی را می‌توان بدین صورت فرموله کرد:

۱- در طول ۲۰ ماه گذشته این شرایط ابر بحران کرونائی باعث وارد کردن فشارهای همه جانبه اقتصادی بر مردم جامعه بزرگ ایران شده است که از جمله آنها می‌توان به «رشد نجومی آمار بیکاران و سقوط آزاد درآمد و عدم توانائی در تأمین هزینه‌های سرسام‌درمانی مربوطه اشاره کرد.»

۲- به مرز فاجعه رساندن شرایط زیست اقتصادی اکثریت قریب به اتفاق جامعه بزرگ ایران (در این شرایط ابر بحرانی کرونائی) توسط افزایش خط فقر از مرز ۱۲ میلیون تومان (طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقه‌ای) و کاهش مستمر ارزش پول ملی در برابر ارزهای بین‌المللی (که بستر ساز تحلیل قدرت خرید مردم بویژه آنهایی که از مزد و حقوق ثابت برخوردارند) از دستاوردهای دیگر ابر بحران کرونائی در این شرایط می‌باشد.

۳- در شرایطی که رژیم مطلق فقه‌ای حاکم در طول سه دهه گذشته هزاران میلیارد تومان و دلار خرج پروژه‌های هسته‌ای و پروژه جنگ‌های نیابتی در منطقه و فسادهای نجومی حکومتی خود در داخل و خارج از کشور کرده است، در شرایط کرونائی ۲۰ ماهه اخیر با «مطلق کردن موضوع تحریم‌های اقتصادی و

طرح شعار صرفه‌جویی اقتصادی و ریاضت اقتصادی پیوسته تلاش کرده است تا توسط آن بستری جهت کاهش بودجه بهداشت و درمان و کالائی کردن سلامت و درمان مردم ایران و عدم پرداخت هزینه قرنطینه مردم ایران فراهم نماید.»

۴ - استهلاک زیرساخت‌های بهداشتی و درمانی و بی‌توجهی به شبکه‌های درمانی به خصوص در استان‌های حاشیه‌ای و مرزی کشور در طول ۲۰ ماه گذشته عمر بیماری کرونا در کشور ایران به حدی ویرانگر بوده است که برای مثال بی‌توجهی به شبکه‌های درمانی در بلوچستان باعث شده که موج پنجم کرونا با شیوع ویروس دلتا در این استان قتل عام واقعی به راه بیافتد (تا آنجا که رژیم ناچار شد خارج از نوبت با کنار گذاشتن رده‌های سنی واکسینه کردن مردم استان را با تمام امکانات بهداشتی و شبکه‌های وابسته به سپاه و ارتش در اولویت قرار بدهد).

۵ - از همه مهمتر اینکه بزرگ‌ترین هجوم ویروس کرونا در ۲۰ ماه گذشته باعث گردیده تا با تعطیلی مدارس (چه در سال ۹۹ و همچنین در سال تحصیلی جدید ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱) آموزش از طریق فضای مجازی صورت بگیرد. در نتیجه دستاوردها و همچنین آفاتی که آموزش در فضای مجازی برای ۱۴/۵ میلیون دانش‌آموز و یک میلیون معلم در طول ۲۰ ماه گذشته به همراه آورده است عبارت است از اینکه:

اولاً آموزش در فضای مجازی باعث پیوند دانش‌آموزان و معلمان با فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی شده است که همین پیوند بستر ساز آن گردیده تا علاوه بر «آگاهی‌یابی دانش‌آموزان و معلمان توسط فضای مجازی و اینترنتی، شرایط برای سازمان‌یابی خود دانش‌آموزان و معلمان توسط شبکه‌های اجتماعی و فراخوانی میان آنها و تبادل اطلاعات فراهم بشود». بدون تردید این موضوع «خطرناک‌ترین موضوعی است که حزب پادگانی خامنه‌ای از آن وحشت دارند» و بنابراین، در همین رابطه می‌باشد که حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کند تا به هر نحوی که شده، با بازگشائی

مدارس و انجام آموزش به صورت مستقیم و واقعی خارج از عرصه فضای مجازی، عرصه آگاهی‌بخشی و سازمان‌یابی ۱۴/۵ میلیون دانش‌آموز و یک میلیون معلم را محدود و محصور نمایند؛ چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای به خوبی می‌دانند که «معنای واقعی آگاهی‌بخشی ۱۴/۵ میلیون دانش‌آموز و یک میلیون معلم، دلالت بر آگاهی‌بخشی و سازمان‌یابی ۱۵/۵ میلیون خانواده ایرانی از اعماق روستاها تا عرصه‌های شهرها و کلان‌شهرهای ایران می‌باشد». طبیعی است که سنتز اولیه این آگاهی‌بخشی و سازمان‌یابی ۱۵/۵ میلیون خانواده دانش‌آموزان و معلمان ایران، شکل‌گیری بزرگترین جنبش نافرمانی مدنی به صورت سازمان‌یافته در تاریخ ایران می‌باشد. همان جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین نافرمانی مدنی که حزب پادگانی خامنه‌ای حداقل این جنبش عظیم نافرمانی مدنی را در جریان انتخابات مجلس یازدهم و به خصوص انتخابات ۱۴۰۰ دولت سیزدهم به خوبی تجربه کرده است و دریافته که (با آن همه تبلیغات شبانه روزی و با آن همه سناریوهای مهندسی شده در این دو انتخابات توسط حزب پادگانی خامنه‌ای جهت مشارکت حداکثری مردم ایران) تنها توسط همین جنبش عظیم نافرمانی مدنی مردم ایران بوده است که حتی با صندوق‌های رأی مهندسی شده همه جانبه حزب پادگانی خامنه‌ای، طبق آمار وزیر کشور دولت روحانی، «۵۲ درصد از مردم ایران، اصلاً در انتخابات فوق شرکت نکردند». مضافاً اینکه «از همان ۴۸ درصد شرکت‌کننده در انتخابات فوق، بیش از ۴/۵ میلیون نفر آنها رأی باطله به صندوق‌ها انداختند» که «خود این ۴/۵ میلیون نفر به معنای ۲۵ درصد از شرکت‌کنندگان در انتخابات فوق می‌باشند» که در تحلیل نهائی نشان دهنده آن است که طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی، در انتخابات ۱۴۰۰ دولت سیزدهم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۶۲ درصد از جمعیت مشمول حق شرکت در انتخابات مردم ایران، آگاهانه این انتخابات مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را بدل به یک فراندوم بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کرده‌اند. بدون شک تنها عاملی که برای اولین بار در طول ۴۲ سال

گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده که انتخابات خود رژیم بدل به یک فراندوم همگانی (با ۶۲٪ از جمعیت مشمول حق رأی مردم ایران) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود، جنبش عظیم خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین نافرمانی مدنی جامعه بزرگ ایران می باشد که خود یکی از سنتزهای پیوند ۱۵/۵ میلیون خانواده دانش آموزان و معلمان با فضای مجازی و آگاهی یابی و سازمان یابی توسط آن می باشند.

اضافه کنیم که طرح محدودیت اینترنتی که در این شرایط توسط مجلس یازدهم ذوب شده در ولایت به سرعت دنبال می شود و وزیر ارتباطات دولت سیزدهم با عجله به دنبال عملیاتی کردن آن است، بدون تردید تنها در رابطه با محدود کردن فضای مجازی برای ۱۵/۵ میلیون خانواده دانش آموزان و معلمان ایرانی می باشد که البته باید به این ها ۴/۵ میلیون خانواده دانشجویی هم اضافه نمائیم که معنای این افزایش، رسیدن جمعیت جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین نافرمانی مدنی فوق به ۲۰ میلیون خانواده ایرانی می باشد که با محاسبه میانگین ۴ نفر تعداد افراد هر خانواده، خود نشان دهنده جمعیت ۸۰ میلیون نفری کنش گران ایرانی این جنبش عظیم نافرمانی مدنی می باشد، در بستر پیوند دانش آموز و دانشجو و معلم با فضای مجازی جهت آگاهی یابی و سازمان یابی می باشد. البته حاصل استراتژی جداسازی دانش آموزان و معلمان و دانشجویان از فضای مجازی توسط حزب پادگانی خامنه ای در این شرایط پس از ۲۰ ماه، در تحلیل نهائی شیپور از دهان گشادش نواختن می باشد زیرا سنگ اندازی های حزب پادگانی خامنه ای جهت مهار و محدود کردن فضای مجازی و اینترنت در این شرایط (آنچنانکه در جریان حکومت نظامی در فضای مجازی در پروسه خیزش آبان ماه ۹۸ شاهد بودیم) حاصلی جز تشویق و تحریک هر چه بیشتر کنش گران جنبش عظیم نافرمانی مدنی در راستای تکیه بیشتر بر فضای مجازی و شبکه های اجتماعی نخواهد داشت.

ثانیاً یکی از دستاوردهای دیگر انجام آموزش مدارس در فضای مجازی در طول ۲۰ ماهه گذشته

«تعطیلی مدارس خصوصی می باشد» که این امر باعث گردیده است که ضرر و زیان نجومی بر مافیای مدارس خصوصی (تحت عنوان مدارس غیر انتفاعی) وابسته به عمله و اگره رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وارد بشود. یادمان باشد که مافیای مدارس خصوصی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی، با تحت پوشش قرار دادن حداقل دو میلیون دانش آموز ایرانی قبل از هجمه ویروس کرونا به کشور ایران، سالانه بیش از ۲۴ هزار میلیارد تومان از غارت خانواده های ایرانی کسب درآمد می کردند، بدون آنکه یک ریال هم مالیات به دولت بدهند. پر پیداست که با «انجام آموزش در فضای مجازی بزرگترین ضرر و زیان نصیب همین بخش خصوصی وابسته به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می شود». نباید فراموش نکنیم که «مهم ترین فونکسیون حاکمیت اختاپوسی مافیای فوق بر آموزش پرورش کشور در طول چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با سرویس دادن آموزشی به دو میلیون دانش آموز (از ۱۴/۵ میلیون دانش آموز کشور) دستاوردی جز طبقاتی شدن سیستم آموزش و پرورش کشور ایران نداشته است». قابل ذکر است که طبق اصل ۳۰ قانون اساسی ولایت مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «آموزش باید تا سطوح متوسطه رایگان باشد» و هر چند در قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر رایگان بودن آموزش و تحصیلات تا سطوح متوسطه تاکید شده است، اما رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول چهار دهه گذشته عمر خود جهت غارت هر چه بیشتر خانواده های ایرانی با اخذ شهریه های نجومی در این مدارس به اصطلاح غیر انتفاعی توسط وابستگان به حاکمیت، بستر برای موحش ترین رویکرد طبقاتی (طبقاتی کردن سیستم آموزشی در جامعه نگون بخت ایران) فراهم کرده است.

لازم به ذکر است که «طبقاتی شدن آموزش در کشور (در عرصه مناسبات سرمایه داری حاکم) خود محصول بی واسطه کالائی شدن آموزش در کشور می باشد» به عبارت دیگر «طبقاتی شدن سیستم آموزشی و کالائی شدن آموزش دو آفتی است که پیوسته در چارچوب مناسبات سرمایه داری یا اقتصاد بازار در پیوند با یکدیگر تکوین و رشد پیدا می کنند».



مع الوصف، از آنجائیکه در طول دو دهه گذشته که جنبش معلمان (متشکل در کانون صنفی معلمان ایران به عنوان تنها جنبش فراگیر و سازمان یافته و مستقل در کل کشور) به صورت مستمر (در پیوند با جنبش بازنشستگان و جنبش دانش آموزان و جنبش دانشجویان و جنبش کارگران و جنبش زنان) در بستر مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط جنبش مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی شده‌اند، با عنایت به اینکه جنبش معلمان ایران در آن چارچوب پیوسته بر شعار «مبارزه با خصوصی‌سازی و کالائی شدن و طبقاتی شدن آموزش پرورش کشور و همچنین بر آموزش رایگان (موضوع اصل ۳۰ قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی) تکیه داشته‌اند»، لهذا طبیعی است که تلاش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای خصوصی‌سازی و کالائی و طبقاتی کردن سیستم آموزشی کشور علاوه بر بسترسازی جهت غارت خانواده‌های ایرانی (توسط حواریون حزب پادگانی خامنه‌ای) و علاوه بر بسترسازی جهت مادیت پیدا کردن استراتژی پادگانی خامنه‌ای و علاوه بر نفی قانون اساسی خود رژیم مطلقه فقهاتی و به خصوص اصل ۳۰ این قانون و علاوه بر نهادینه کردن سرمایه‌داری و اقتصاد بازار در عرصه آموزش پرورش کشور، تکیه بر کالائی و طبقاتی و خصوصی‌سازی آموزش پرورش توسط حزب پادگانی خامنه‌ای، خود به معنای به چالش کشیدن جنبش معلمان ایران هم می‌باشد.

باری، از اینجاست که می‌توانیم بگوئیم که «کالائی و طبقاتی و خصوصی‌سازی آموزش پرورش توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سهمگین‌ترین ضربه ساختاری بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سال‌های گذشته بر سیستم آموزش پرورش کشور وارد ساخته است» و در همین رابطه می‌باشد که «بانک جهانی در یکی از گزارش‌های خود، کشور ایران را بین سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۹۶ از حیث خصوصی‌سازی مدارس، رکورددار جهانی معرفی کرده است، زیرا آمارها نشان می‌دهد که از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۹۶ رشد نسبت دانش آموزان مدارس غیر دولتی به کل دانش آموزان ۱۱۵ برابر شده است». برای نمایش طبقاتی بودن آموزش و

پرورش در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تنها کافی است که بدانیم که بر پایه پژوهش وزارت کار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «شکاف نابرابری در میان کودکان ایرانی به گونه‌ای افزایش یافته است که در سال ۹۶ دسترسی سه دهک بالای جامعه ایران به آموزش با کیفیت ۵۸ درصد بوده است و این سهم برای سه دهک پائین جامعه ایران تنها ۴/۵ درصد بوده است و خاستگاه حدود ۶۵ درصد از یک نمونه ۶۰۰ نفری از فارغ التحصیلان دانشگاه‌های دولتی شهر تهران، سه دهک پر درآمد جامعه بوده است که اکثر آنها دوره دبیرستان را در مدارس غیر انتفاعی طی کرده بودند.»

عنایت داشته باشیم که همین «کالائی شدن و طبقاتی شدن و خصوصی‌سازی سیستم آموزشی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، خود باعث کاهش نقش دولت در تأمین بودجه‌های آموزش و پرورش در کشور ایران شده است». به طوری که در حالی که «میانگین جهانی نقش حکومت در تأمین مخارج آموزش عمومی ۷۸ درصد می‌باشد، در کشور ایران تحت حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با ۶۵ درصد، جزو پائین‌ترین مرتبه در میان کشورهای جهانی می‌باشد» که باز خود این امر ضربه‌ای هولناک بر دهک پائین جامعه نگون‌بخت ایران است.

ثالثاً از آفت‌های مهم ابر بحران کرونا در آموزش پرورش کشور ایران «ترک تحصیل بخش وسیعی از فرزندان و کودکان ایرانی به علت نبود و یا کند بودن سرعت اینترنت در شهرها و روستاها و نداشتن توان مالی جهت خرید گوشی هوشمند و عدم امکان استفاده از آموزش در فضای مجازی و پیوند با شبکه آموزشی شاد می‌باشد». به طوری که در این رابطه می‌توانیم بگوئیم که «طبق تازه‌ترین آمار ارائه شده از سوی وزارت آموزش پرورش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در طول ۲۰ ماهه گذشته، ۳ میلیون و ۲۲۵ هزار کودک به دلیل نداشتن هر گونه امکان دسترسی به دستگاه‌های تلفن هوشمند، از عضویت در شبکه آموزشی شاد باز مانده‌اند»، بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «در سال تحصیلی گذشته (سال ۱۳۹۹) در شرایط کرونائی و به علت آموزش در فضای مجازی و عدم توان اقتصادی

دانش‌آموزان به خاطر عدم توان اقتصادی جهت خرید گوشی هوشمند و فقدان سرعت اینترنت در روستاها و شهرهای کوچک و عدم امکان عضویت آنها در شبکه آموزشی شاد.

یادآوری می‌کنیم که تا قبل از همه‌بیماری کرونا به کشور ایران، آمار یونسکو میزان باسوادی در کشور ایران را از غالب کشورهای همسایه‌اش کمتر نشان می‌دهد، زیرا مطابق همین گزارش در حالیکه میزان باسوادی در کشور ایران در فرایند پیشا کرونائی ۸۶/۸ بوده است، در همان زمان در آذربایجان ۹۹/۸ درصد، در ارمنستان ۹۹/۸ درصد، در اردن ۹۶/۷ درصد، در قزاقستان ۹۹/۸ درصد و در کویت ۹۶/۲ درصد بوده است. بدون تردید در طول ۲۰ ماه گذشته با حاکمیت فضای کرونائی و محدودیت‌های همین فضای کرونائی بر فضای آموزشی کشور، بی‌سوادى نسبی و بی‌سوادى مطلق در کشور ایران افزایش قابل توجهی پیدا کرده است؛ چراکه آنچنانکه قبلاً هم در این رابطه اشاره کردیم، «طبق آمار ارائه شده از طرف وزارت آموزش و پرورش خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ۳ میلیون و ۲۲۵ هزار کودک ایرانی (در سال تحصیلی ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰) به دلیل نداشتن هر گونه امکان دسترسی به دستگاه‌های تلفن هوشمند از عضویت در شبکه آموزشی شاد محروم بوده‌اند، یقیناً خود این آمار حداقلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نشان‌دهنده اوج فاجعه در سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ نیز می‌باشد.»*

پایان

جهت خرید گوشی هوشمند و فقدان سرعت اینترنت جهت عضویت در شبکه آموزشی شاد، حداقل ۲۰ نفر از ۱۰۰ نفر کودک به جمع بازمانده از تحصیلات اضافه شده‌اند.»

رابعاً در مجموع می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در فرایند حاکمیت محدودیت‌های فضای کرونائی بر سیستم آموزشی کشور، مشکلات جدیدی بر مشکلات گذشته آموزش پرورش کشور اضافه شده است که هیرارشی این مشکلات را می‌توان اینچنین آرایش داد:

الف - ایدئولوژیک کردن سیستم آموزشی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی.

ب - کالائی و طبقاتی و خصوصی‌سازی آموزش پرورش در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری حاکم.

ج - حاکمیت تبعیض‌های جنسیتی و قومیتی و فرهنگی و مذهبی بر سیستم آموزشی در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.

د - کاهش مستمر بودجه آموزش پرورش به ویژه در مناطق محروم توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم.

ه - عدم استخدام معلمان جدید با روند بازنشسته شدن معلمان با سابقه.

و - بی‌توجهی به افزایش حقوق معلمان در شرایط تورم لجام‌گسیخته و کاهش ارزش پول ملی کشور.

ز - بی‌اعتنایی به معیشت و حقوق و منزلت بازنشستگان آموزش پرورش.

ح - امنیتی و پادگانی کردن مدارس برای ایجاد محدودیت نسبت به جنبش هماهنگ دانش‌آموزان و معلمان کشور.

البته مشکلات جدیدی که در فرایند فضای کرونائی در ۲۰ ماه گذشته بر سیستم آموزشی ایجاد شده است عبارتند از:

نخست - افت تحصیلی و یا کاهش کیفیت تحصیلی برای دانش‌آموزان به خاطر آموزش غیر مستقیم.

دوم - افزایش سرسام‌آور ترک تحصیل کودکان و

«مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد

استثمار» امروز جامعه بزرگ ایران

ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استعمار به دو جبهه بزرگ جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های کار و زحمت یا کارگری تقسیم بکنیم». عنایت داشته باشیم که «در این تقسیم‌بندی بین جنبش‌ها بر پایه نوع مؤلفه مبارزه، از آنجائیکه (برعکس شکل تک مؤلفه‌ای اول) جوهر سه مؤلفه‌ای مبنای قرار می‌گیرد، در نتیجه هر کدام از دو جبهه جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های کار و زحمت یا کارگری، دارای جوهر متفاوتی نسبت به دیگری می‌باشند» به این ترتیب که آنچه‌انکه «جوهر مبارزه جبهه کار و زحمت یا کارگری برابری خواهانه و عدالت‌طلبانه و ضد استثمار می‌باشد، جوهر مبارزه جنبش‌های اجتماعی آزادی خواهانه و رهایی‌بخش یا ضد استبدادی و ضد استثمار خواهد بود». البته تقسیمات فرعی دیگری هم در هر کدام از این دو جبهه قابل انجام است. مثل «تقسیم گروه‌های اجتماعی مختلف برابری طلبانه در چارچوب جبهه کار و زحمت که بدون تردید از کارگران تولیدی تا زحمتکشان عرصه خدمات و تجارت و زحمتکشان حاشیه تولید و غیره و غیره قابل تقسیم هستند». به طوری که می‌توان داوری کرد که «هر کدام از این گروه‌های اجتماعی رویکردی

اگر جوهر مبارزه امروز جامعه ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «سه مؤلفه‌ای» تعریف بکنیم (نه تک مؤلفه‌ای)، بدون تردید مهمترین سوالی که از بعد از تعیین سه مؤلفه‌ای جوهر مبارزه جامعه ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قابل طرح است اینکه، جایگاه جنبش‌های مختلف جامعه بزرگ ایران (در بستر این مبارزه سه مؤلفه‌ای) چگونه قابل تعریف می‌باشد؟

پر واضح است که دلیل طرح این سؤال هم از آنجا نشئت می‌گیرد که وقتی که «مبارزه صورت تک مؤلفه‌ای داشته باشد، بدون تردید جایگاه جنبش‌ها هم در عرصه مبارزه تک مؤلفه‌ای به راحتی قابل تعریف می‌باشد، چرا که تمامی جنبش‌ها چه بخواهند و چه نخواهند، در زمانی که مبارزه صورت تک مؤلفه‌ای دارد، باید در چارچوب همان تک مؤلفه مبارزه کنند» البته در آن صورت تنها موضوعی که قابل طرح است، آرایش هیئرش حرکت جنبش‌ها در همان میدان تک مؤلفه‌ای می‌باشد. به این معنی که در آن صورت می‌توانیم جنبشی را در رأس و هژمونی آن اردوگاه تک مؤلفه‌ای قرار بدهیم و جنبش‌های دیگر را در متن و یا حاشیه آن مبارزه تک مؤلفه‌ای تعریف بنمائیم؛ اما در زمانی که جوهر مبارزه به صورت سه مؤلفه‌ای یا دو مؤلفه‌ای تعریف بشود در آن صورت شکل مسئله تغییر می‌کند، زیرا «دیگر جوهر جنبش‌ها در جامعه یک دست نیستند» و مانند زمان تک مؤلفه‌ای بودن جوهر مبارزه (که همه جنبش‌ها به لحاظ جوهری شکل یکسانی دارند)، «نمی‌توان تنها بر پایه جایگاه اجتماعی و تاریخی حرکت آنها، آن جنبش‌ها را آرایش میدانی یا آرایش هیئرشیک کرد» بنابراین در صورت دو مؤلفه‌ای یا سه مؤلفه‌ای شدن جوهر مبارزه «برای تعیین جایگاه جنبش‌های مختلف اجتماعی و اردوگاهی کار و زحمت باید قبل از هر چیز به شناخت جوهر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین بپردازیم و بر پایه شناخت جوهر مبارزه آن جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین به تعیین جایگاه آنها دست بزنیم.»

باری، در این چارچوب است که در یک دسته‌بندی بزرگ می‌توانیم «اردوگاه بزرگ جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران را در بستر مبارزه سه مؤلفه‌ای



خاص خودشان نسبت به مبارزه ضد استثماری و یا مبارزه برابری طلبانه و یا مبارزه عدالت خواهانه دارند؛ و باز در ادامه «همین تنوع رویکرد آنهاست که می‌توان آرایش هیرارشیک میدانی برای این گروه‌های مختلف برابری طلب یا ضد استثماری تعریف کرد». به طوری که «تعریف آنها در بستر مناسبات استثمارگراییانه سرمایه‌داری از کارگر تا پرولتاریای تولیدی و صنعتی متفاوت می‌باشند» و همچنین «استثمار می‌تواند از غارت ارزش اضافی در تولید پرولتاریا تا استثمار به فروش اجباری نیروی کار در بازار سرمایه‌داری تغییر بکند». البته آنچه در اینجا بیشتر قابل توجه می‌باشد، «تنوع در گروه‌های مختلف جامعه در بستر جنبش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشد» به این معنی که «در مبارزه چند مؤلفه‌ای در جبهه جنبش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین، انواعی از جنبش‌های مدنی تا جنبش‌های مطالبه‌محور قومیتی، مذهبی، جنسیتی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره و غیره می‌توانند مشارکت کنند» طبیعی است که در این صورت برعکس صورت تک مؤلفه‌ای «برای آرایش گروه‌های اجتماعی در جبهه جنبش‌های اجتماعی، باید بر پایه شغل و یا جغرافیا و یا جنسیت و یا نهاد خاستگاه آنها تکیه بشود» مثل جنبش زنان، یا جنبش دانشجویی، یا جنبش معلمان، یا جنبش بازنشستگان، یا جنبش مالباختگان، یا جنبش‌های قومیتی و مذهبی و غیره.

باری، از آنجائیکه در رویکرد معلمان کبیرمان شریعتی و علامه محمد اقبال لاهوری و در چارچوب استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۵ سال گذشته عمر این جنبش از سال ۵۵ الی الان، چه در فرایند عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فرایند افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) جوهر مبارزه صورت سه مؤلفه‌ای ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری در دو وجه سلبی و ایجابی دارد (برعکس مبارزه در رویکرد مارکسیستی در اشکال مختلف آن از صورت مارکسی آن تا صورت لنینی و مائوئی و غیره و غیره که مبارزه جوهر تک مؤلفه‌ای و ضد استثماری و بر پایه طبقه کارگر و یا طبقه پرولتاریا استوار داشته است) بدین خاطر

همین جوهر سه مؤلفه‌ای مبارزه باعث شده است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۵ سال گذشته) در راستای تدوین استراتژی مرحله‌ای و تاکتیک‌های محوری و شکل‌بندی مبارزه آگاهی‌بخش خود، پیوسته نیازمند به تحلیل اجتماعی و طبقاتی و سیاسی مستمر و مشخص و کنکرت جامعه بزرگ ایران باشد» چراکه «بدون تحلیل اجتماعی و طبقاتی و سیاسی از جامعه بزرگ ایران نه تنها نمی‌توان تحلیل مشخص و کنکرت از گروه‌های اجتماعی جبهه کار و زحمت (و یا کارگران) و جبهه جنبش‌های اجتماعی ارائه داد، بلکه مهمتر از آن اینکه بدون تحلیل مشخص و کنکرت اجتماعی و طبقاتی و سیاسی از جامعه بزرگ ایران هرگز نمی‌توان به تدوین استراتژی مرحله‌ای و یا تاکتیک‌های محوری دست پیدا کرد». از این بابت است که باید بگوئیم «ارائه مستمر تحلیل‌های کنکرت و مشخص اجتماعی و طبقاتی و سیاسی توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از مهمترین وظیفه کنش‌گران این جنبش می‌باشد» چرا که بدون تردید تنها و تنها توسط همین تحلیل‌های مشخص و مستمر و کنکرت اجتماعی و طبقاتی و سیاسی است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌تواند:

اولاً به «شناخت جنبش‌های اجتماعی و کارگری یا کار و زحمت جامعه بزرگ ایران دست پیدا کند.»

ثانیاً در عرصه راهبری (نه رهبری) برای «حرکت رو به جلو جنبش‌های اجتماعی و یا کارگری تحلیل‌های مستمر و مشخص طبقاتی - اجتماعی و سیاسی می‌تواند هدایت‌گری نظری بشود.»

ثالثاً تنها با تحلیل‌های کنکرت و مشخص اجتماعی - طبقاتی - سیاسی است که «پیشگامان می‌توانند حتی نوع تحول ساختاری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به صورت مشخص در جامعه امروز ایران را تعریف بکنند.»

به عنوان مثال اگر در تحلیل اجتماعی - طبقاتی - سیاسی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری رانتی - نفتی - فقهی حاکم، استثمار بر پایه سه شکل طبقه از طبقه، حکومت از جامعه و حکومت از طبقه تعریف بکنیم (نه در یک شکل استثمار کار مزدی صرف، آنچنانکه مارکسیسم در اشکال مختلف آن بر طبل

آن می‌کوبند)، در آن صورت مبارزه ضد استثماری در جامعه بزرگ ایران فقط مشمول کارگران تولیدی و یا کارگران کار مزدی نمی‌شود، بلکه بخش عظیمی از جامعه ایران (از ۲۲ میلیون حاشیه‌نشین شهری تا ۱۴ میلیون کارگر و میلیون‌ها نفر معلم و کارمند جزء و بازنشسته که در شرایطی که نرخ تورم رسمی نقطه به نقطه بالای ۵۶ درصد می‌باشد، آن‌ها با حقوق ثابت سالانه توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و طبقه صاحب سرمایه استثمار می‌شوند) جزء اردوگاه بزرگ کار و زحمت و استثمارشدگان ۴۲ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار می‌گیرند که با شعار برابری طلبانه و ضد تبعیض طبقاتی و ضد سرمایه‌داری و ضد کالائی شدن تمامی امور روزمره مردم (از کالائی شدن آموزش تا کالائی شدن درمان و دارو و بهداشت و کالائی شدن نیروی کار کارگر و کارمندان و معلم و غیره) در اشکال جنبشی و خیزشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین با استثمار و سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند.

رابعاً تحلیل مشخص و کنکرت و مستمر طبقاتی - اجتماعی - سیاسی در چارچوب جنبش‌های مطالباتی امروز جامعه بزرگ ایران «می‌تواند دیوار چین بین دو جبهه جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های کار و زحمت یا کارگری را از میان بردارد» چراکه در جامعه امروز ایران اگر در «کوتاه‌مدت، بر جایگاه محوری جنبش‌های مطالباتی نسبت به جنبش‌های سیاسی باور داشته باشیم و اگر به جوهر سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی جنبش‌های مطالباتی اعتقاد داشته باشیم، بدون تردید دیگر در اردوگاه امروز جنبش‌های مطالباتی جامعه بزرگ ایران نمی‌توان بین جنبش معلمان و بازنشستگان و زنان و کارگران دیوار چین ایجاد کرد». لازم به ذکر است که در این صورت دیگر «نمی‌توانیم با مطلق کردن استثمار کارمزدی بر انقلاب کارگری (آنچنانکه مارکسیست‌های وطنی در داخل و خارج از کشور) تاکید می‌کنند، تکیه و تاکید نمائیم؛ زیرا «کمترین فونکسیون این اشتباه، منفرد شدن جریان‌های سیاسی و سکتاریسم طبقه کارگر ایران از دیگر گروه‌های اجتماعی می‌باشد». همان آفتی که در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جریان‌های مارکسیستی وطنی در داخل و خارج از

کشور مرتکب آن شده‌اند و متأسفانه هنوز هم بر طبل اشتباه گذشته خود در حال کوبیدن می‌باشند.

خامساً توسط تحلیل مشخص و کنکرت و مستمر اجتماعی - طبقاتی و سیاسی پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و راهبری کنش‌گران سیاسی و مدنی و صنفی جامعه بزرگ ایران) می‌توانند، «به شناسائی نیروهای اجتماعی فاعل و بالنده خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر امروز جامعه بزرگ ایران در راستای آگاهی‌بخشی و سازمان‌یابی دست پیدا کنند و در مبارزه روزمره آنان شرکت بکنند و به راهبری آن مبارزات بپردازند و استراتژی و تاکتیک‌های لازم برای پیشبرد حرکت آنها تدوین نمایند.»

باری، در این رابطه است که در سخن روز این شماره نشر مستضعفین به صورت محوری می‌خواهیم به تحلیل کنکرت و مشخص طبقاتی - اجتماعی - سیاسی امروز جامعه ایران بپردازیم:

۱ - از تابستان ۹۶ با اعتلای جنبش مالباختگان و سیاسی و فراگیر شدن جوهر جنبش مالباختگان، شرایط برای اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌های مطالباتی مدنی و صنفی و سیاسی فراهم گردید و در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که در سال‌های ۹۶ الی الان، «جنبش‌های مطالباتی و در رأس آنها جنبش کارگری ایران به لحاظ کمی و کیفی رشد چشم‌گیری داشته‌اند». یادمان باشد که نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهی ایران در فرایند پسا جنگ ۸ ساله (بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب بعث عراق) یعنی از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی به صورت حلقه‌ای، از زنجیره مناسبات سرمایه‌داری جهانی درآمد که توسط رویکرد نئولیبرالیستی (از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی الی الان) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب این رویکرد نئولیبرالیستی در سه دهه گذشته پیوسته به دنبال این اهداف اقتصادی بوده است:

الف - تعدیل نیروی کار.

ب - ارزان نگهداشتن نیروی کار.

ج - خصوصی کردن بنگاه‌های بزرگ.

د - کوچک سازی دولت، در همین رابطه بوده است که

در طول سه دهه گذشته :

اولاً - شرایط بسیار سخت و مخاطره‌انگیزی به کارگران ایران تحمیل شده است.

ثانیاً دستمزدهای آنها در طول سه دهه گذشته پیوسته در زیر خط فقر رسمی اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی بوده است.

ثالثاً بیکاری و عدم امنیت شغلی و قراردادهای کاری موقت و عدم پرداخت به موقع دستمزدها در فقدان تشکل مستقل کارگری حداقل دستاورد آن رویکرد نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای کارگران ایران در عرصه‌های مختلف بوده است.

۲ - با شیوع ویروس کرونا در جامعه ایران از بهمن ماه سال ۹۸ الی الان و ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مهار آن و بدل شدن آن به یک فاجعه در کشور ایران همراه با انجام قرنطینه‌ها با هزینه مردم و تحمیل هزینه‌های سرسام‌آور درمانی بر دوش مردم نگون‌بخت ایران، این همه باعث گردید که فشار مضاعفی بر اردوگاه کار و زحمت ایران وارد بشود؛ و همین فشار مضاعف عاملی شد که اردوگاه کار و زحمت ایران «در برابر مرگ با کرونا، مرگ از فقر و گرسنگی، مرگ با کرونا را ترجیح بدهند». البته همین انتخاب زحمتکشان ایران خود بستر ساز آن گردید که (برعکس دیگر کشورهای جهان) دیگر در دوران ابر بحران کرونائی جنبش‌های کارگران و زحمتکشان ایران گرفتار افول و رکود نشوند و در کشور ایران در طول ۲۰ ماهه گذشته عمر ابر بحران کرونائی، جنبش‌های کارگری همراه با جنبش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین روندی رو به اعتلا پیدا کنند.

برای مثال در بیست روز اردیبهشت ماه سال جاری و در اوج همه‌گیری کرونا، در بسیاری از شهرها، صنایع و بخش‌های خدماتی، اعتراضات کارگران بر علیه دستمزدهای معوقه، بازنشستگان تأمین اجتماعی در اعتراض به مستمری و حقوق بازنشستگی زیر خط فقر آنها و معلمان و پرستاران و کادر درمانی و غیره روندی رو به اعتلا پیدا کرد که از جمله آنها باید به اعتصابات سراسری کارگران پیمانی و پروژه‌ای نفت، گاز و پتروشیمی، اعتصابات هفت تپه، هپکو،

کارگران معادن و معلمان حق‌التدریسی، کامیونداران، دانشجویان و دانش‌آموزان و پرستاران و ده‌ها اعتصاب از بخش‌های مختلف کارگری اشاره کرد، چرا که دستمزد سه برابر زیر خط فقر آنها در برابر نرخ رسمی تورم ۵۶ درصدی و سقوط آزاد روزمره و ساعت‌مره پول ملی کشور در برابر ارزش‌های خارجی «حتی شرایط زنده ماندن برای اردوگاه کار و زحمت ایران را غیر ممکن ساخته است»؛ و تا آنجا این آش شور شده است که حتی محمد شریعتمداری وزیر کار و رفاه اجتماعی دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی، در اردیبهشت ۱۴۰۰ در جلسه‌ای با ارائه گزارش‌هایی از شرایط اجتماعی کشور اعلام کرد که: «طی یک نظر سنجی که در ماه‌های پایانی سال ۹۹ از سوی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی انجام شده این نتایج به دست آمده که ۷۰ درصد جامعه مخاطب این وزارتخانه یعنی بازنشستگان و مددجویان بهزیستی نسبت به پنج سال آینده کشور امیدوار نیستند و از سوی دیگر جمعیت زیر خط فقر مطلق کشور به ۳۰ درصد افزایش پیدا کرده است.»

۳- در سال جاری اعتصابات کارگران پیمانی و پروژه‌ای نفت، گاز و پتروشیمی که (بیش از ۶۰ هزار کارگر در این جنبش عظیم اعتصابی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین شرکت داشتند و) برای بیش از پنج هفته استمرار پیدا کرد، بزرگ‌ترین جنبش اعتصابی کارگری در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است. پتانسیل بالای این بخش از کارگران در مبارزه مطالباتی برای افزایش دستمزدها آنچنان بود که بسیاری از بخش‌های مختلف کارگران پیمانی و پروژه‌ای را به عرصه مبارزه کشانید. خواسته مطالباتی جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌ای فوق عبارت بودند از:

الف - حذف پیمانکاران از تمامی شرکت‌های نفتی ایران.

ب - قانون کار یکسان و مزد یکسان در تمام پالایشگاه‌ها، پتروشیمی و صنایع نفت و گاز ایران.

ج - برخورداری همه کارگران از امکانات رفاهی یکسان.

د - بالا رفتن سطح دستمزدها به طوری که دستمزد ماهانه هیچ کارگری نباید کمتر از ۱۲ میلیون تومان



باشد.

و - برخورداری از حق تشکیل یابی مستقل.

۴ - عامل اصلی بسترساز جنبش عظیم اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌های نفت و گاز و پتروشیمی عبارت بود از اینکه با گسترش تعدیل ساختاری و خروج مناطق آزاد و ویژه اقتصادی از شمول قانون کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، کارگران متخصص و نفتی که پیشترها هم امنیت شغلی داشتند و هم از بهترین مزایای مزدی برخوردار بودند، در روند قانون‌زدائی به کارگر پروژه‌های بدل شدند که در غذائی که به عنوان شام و ناهار می‌خوردند، تبعیض با کارگران رسمی شرکت نفت و گاز و پتروشیمی به چشم خود می‌بینند و در محل خواب و استراحت و در رستوران‌ها باز آنها شاهد تفاوت و تبعیض با کارگران رسمی بودند، همچنین از امنیت شغلی امتیازشان در حد صفر می‌باشد و همیشه با دغدغه و نگرانی منتظر روزهای خاتمه پروژه هستند، روزهایی که کارفرمای پیمانکار به آنها بگویند، کار تمام است. یادمان باشد که بیژن زنگنه وزیر نفت دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی در روز یکشنبه ششم تیرماه سال جاری در مورد نیروهای پیمانکاری و پروژه‌های وزارت نفت و گاز و پتروشیمی گفت: «مشکل این افراد ارتباطی به قانون بودجه ۱۴۰۰ ندارد و مربوط به قانون کار است. لذا طبق قانون کار هر آنچه به آنها تعلق بگیرد پرداخت می‌کنیم، اما در خواست فراقانونی آنها مسئله دیگری است.»

۵ - آنچه که به لحاظ آفت‌شناسی در خصوص رکود جنبش اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌های نفت، گاز و پتروشیمی (بزرگ‌ترین جنبش اعتصابی ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) می‌توانیم مطرح کنیم اینکه: «خلاء تشکیلات مستقل فراگیر در این جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر باعث گردید تا در تحلیل نهائی تشکیلات دست‌ساز زرد حکومتی (با فرسایشی شدن این جنبش اعتصابی) رهبری این جنبش را در دست بگیرند و در این رابطه بود که گروه پایپینگ و اکیپ پروژه‌های به دروغ اعلام کرد که طراح کمپین‌های سراسری می‌باشد». این جریان دست‌ساز حکومتی فعلاً تلاش می‌کند که با جمع کردن ۵۰ هزار امضا از کنش‌گران این جنبش اعتصابی (با

شعار: «ما فقط خواهان حق و حقوق قانونی خودمون در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی هستیم و کسانی که خارج از این چارچوب شعارهایی طرح کنند به عنوان شخص متخلف به پلیس فتا معرفی خواهد شد» و شعار: «پاینده باد ایران اسلامی، زنده باد نیروی با غیرت کشورم») به دنبال «منحرف کردن حرکت این جنبش اعتصابی عظیم می‌باشند تا شرایط برای دنباله‌روی بعدی آنها از جناح اصول‌گرای ذوب شده در ولایت (که دولت سیزدهم و مجلس یازدهم نمودار امروزی آن می‌باشند) فراهم بکنند.»

از بعد از حاکمیت گروه دست‌ساز فوق بر رهبری جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌های شرکت نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی باعث گردید که شورای سازماندهی اعتصابات کارگران پیمانی و پروژه‌های نفت و گاز و پتروشیمی که در پروسه تکوین و اعتلای آن جنبش نقش رهبری به صورت مستقل از حکومت در دست داشتند، در جایگاه اقلیت قرار بگیرد و تنها بخش‌هایی از کارگران عسویه و هفشجان چهار محال بختیاری هستند که در این شرایط تلاش می‌کنند تا با بازتولید اعتراضات این جنبش اعتصابی، بطور مستقل و اتحاد خود کارگران به حرکت قبلی خود ادامه دهند؛ که البته به علت حمایت همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از گروه زرد و دست‌ساز پایپینگ و اکیپ پروژه‌ای، امکان سرکوب این جریان مستقل بسیار فراوان می‌باشد، بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «مهم‌ترین آفت جنبش عظیم اعتصابی کارگران پیمانی و پروژه‌های نفت، گاز و پتروشیمی عدم تشکیلات مستقل کارگری می‌باشد». جا دارد در همین رابطه با تاسی از شاعر بزرگ ابوالقاسم لاهوتی بگوئیم که «چاره رنجبران وحدت، تشکیلات است.»

نخستین درسی که از جنبش عظیم اعتصابی کارگران پروژه‌ای و پیمانی صنایع نفت و گاز، پتروشیمی و پالایشگاهی اخیر می‌توان گرفت اینکه در خلاء اتحاد و تشکیلات مستقل کارگری، اعتراضات و اعتصابات جدا از هم و محلی کارگران هر قدر هم که گسترده و فراگیر که باشند، پاسخگوی مطالبات کارگری نبوده و نیست و تنها با اتحاد بخش‌های مختلف جنبش کارگری و همسوئی با اعتراضات خیابانی و جنبش‌های اجتماعی، مدنی، زنان و محیط زیست و غیره است

که امکان تکوین شوراهای سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین برای یک مبارزه اعتصابی درازمدت و تغییر قوا در عرصه میدانی به سود کارگران فراهم می‌شود. یادمان باشد که در تحلیل نهائی «تکوین تشکل سراسری و اتحاد بخش‌های مختلف جنبش کارگری برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تنها از درون همین جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین باید حاصل می‌شود». بدون تردید این مهم باید «همراه با پلاتفرمی باشد که آن پلاتفرم بتواند مطالبات سرکوب شده در ۴۲ سال گذشته جنبش‌های کارگری و اجتماعی ایران را مطرح نماید». بیافزائیم که «جنبش اعتصابی سراسری کارگران پروژه‌های صنایع نفت، گاز پتروشیمی و پالایشگاهی فوق نشان داد که اردوگاه کار و زحمت امروز جامعه بزرگ ایران هنوز به عنوان یک اردوگاه متشکل و آگاه و با اهداف سیاسی روشن شکل نگرفته است». در نتیجه همین آفت بزرگ است که به صورت استراتژیک مبارزات این اردوگاه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، چه به صورت صنفی - کارگاهی و چه به صورت سیاسی - طبقه‌ای تهدید جدی می‌کند؛ بنابراین پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید برای رفع این خلاء و خندق مجدانه تلاش کنند چراکه بی‌شک «نجات جامعه بزرگ ایران تنها در گرو تشکل و انسجام و آگاهی کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی و جنبش‌های اردوگاه بزرگ کار و زحمت می‌باشد» بنابراین از اینجا است که همچنان باید اعتراف کنیم که «اصل سازماندهی از درون و از پائین به صورت خودسازماندهی هنوز به عنوان ستون فقرات تمامی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین، هم در جبهه برابری خواهانه اردوگاه کار و زحمت و هم در جبهه آزادی خواهانه اقشار میانی می‌باشد.»

۶- در سال جاری مهمترین خیزش اجتماعی و توده‌ای فراگیر، خیزش مردم خوزستان با شعار: «انا عطشان حق لیس رصاصه - من تشنه‌ام حقم گلوله نیست» که اگر بخواهیم در اینجا شرایط فلاکت بار موجود که امکان بروز هر چه سریعتر جنبش‌ها و خیزش‌های اجتماعی مردم ایران اجتناب ناپذیر کرده است فرموله

نمائیم باید بگوئیم که:

الف - شرایط زیست محیطی که باعث نابودی بسیاری از منابع طبیعی شده است و در همین رابطه می‌باشد که اعتراضات مردم خوزستان در تیرماه ۱۴۰۰ برای داشتن اولیه‌ترین نیاز بشری یعنی آب نوشیدنی بوده است که بر اساس گزارش فعالان محیط زیست اگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به سبک همیشگی همچنان به غارت منابع طبیعی ادامه بدهد در ۳۰ سال آینده کشور ایران یکی از کم‌آب‌ترین کشورها به لحاظ منابع آب زیرزمینی می‌باشد و همچنین در ۱۵ سال آینده جنگل‌ها هم نابود خواهد شد.

ب - ۷۰ درصد فارغ التحصیل دانشگاه‌ها یا بیکارند و یا وارد شغل‌هایی شده‌اند که ربطی به مدرک تحصیلی آنها ندارد.

ج - حداقل دستمزدهای تعیین شده توسط شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چندین برابر زیر خط فقر است بطوریکه در خصوص سال ۱۴۰۰ با افزایش ۲۶ درصدی حداقل حقوق سال ۱۳۹۹ حداقل حقوق کارگران به مبلغ ۱۹۱۰۴۲۷ ریال رسیده است و این در شرایطی است که خط فقر اعلام شده توسط خود نهادهای حاکمیت بالاتر از ۹ میلیون تومان می‌باشد و نرخ رسمی تورم اعلام شده توسط خود رژیم، نقطه به نقطه ۵۸ درصد می‌باشد و سبد معیشت خانوار چهار نفره کارگری که توسط خانه کارگر و شورای اسلام دست‌ساز حکومت حدود ۹ میلیون تومان می‌باشد در صورتی که همین سبد معیشت توسط فعالین کارگری مستقل ۱۲ میلیون تومان اعلام شده است.

د - تعداد معتادان که ۶۳ درصد آنها متأهل می‌باشند طبق آمار رسمی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ۴/۵ میلیون می‌باشد که بر پایه آمارهای غیر رسمی این رقم تا ۱۰ میلیون نفر هم اعلام شده است.

ه - رشد اقتصادی ایران طبق گزارش اقتصاد نیوز در سال ۹۹ تنها هفت صدم درصد بوده است که بدون در نظر گرفتن نفت، رشد اقتصادی در سال گذشته صفر بوده است.

و - تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۹۹ مبلغ ۷۰۷ هزار میلیارد تومان بوده است که میانگین درآمد

ناخالص داخلی برای هر نفر در سال، حدود ۸ میلیون و ۳۶۰ هزار تومان می‌باشد.

ز - ۴۵ درصد از جمعیت کشور در حاشیه شهرها و کلان‌شهرها زندگی می‌کنند. به همین دلیل بود که موج خیزش تشنگان و گرسنگان خلق عرب در اکثر شهرهای استان خوزستان از جمله سوسنگرد، حمیدیه، بستان، اهواز، آبادان، خرمشهر و ماهشهر و در طول چهار روز نمایش اوج فاجعه در بهشت اقتصادی کشور ایران مادیت پیدا کرد. نباید فراموش کنیم که استان خوزستان با ۶ درصد جمعیت کشور حدود ۱۵ درصد محصول ناخالص داخلی کشور را تولید می‌کند و پس از استان تهران در این رابطه حائز رتبه دوم می‌باشد. همچنین ۷۰ درصد نفت کشور و ۵۰ درصد محصولات پتروشیمی کشور در خوزستان صورت می‌گیرد و این استان جایگاه دوم در تولید محصولات کشاورزی ایران قرار دارد، به علاوه اینکه این استان از جایگاه دوم در تولید فولاد کشور برخوردار می‌باشد و بالغ بر ۵۰ میلیون تن ظرفیت بندری در استان خوزستان قرار دارد؛ اما با همه این ظرفیت‌ها استان خوزستان به علت عدم مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال عمر این رژیم با معضلاتی عمیق دست به گریبان است چراکه نرخ بالای بیکاری و مهاجرت از خوزستان به خاطر دشواری و بحران‌های زیست محیطی چون ریزگردها، طوفان شن، باران اسیدی، آلودگی هوا در کنار فقر و فرسودگی زیرساخت‌های شهری و روستائی همچون کیفیت نازل آب آشامیدنی و برق و گازسانی و بدی جاده‌ها و غیره و غیره همه و همه باعث گردیده که خوزستان بهشت نعمت‌ها به چهره‌ای تکیده و رو به زوال بدل بشود. به طوری که باید بگوئیم که «بر روی این اقیانوس نعمت‌ها مردمی زندگی می‌کنند که سهمشان از این مجاورت تنها فقر است و بیماری و بیکاری و فلاکت و در بدری.»

۷- بدون تردید جنبش‌های اجتماعی طی سال‌های ۹۶ الی الان، همراه با سرکوب و قتل عام مردم در خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و تیرماه ۱۴۰۰ و جنبش‌های زنان و معلمان و دانش‌آموزان و بازنشستگان بوده است، در این شرایط باعث گردیده که «شکافی عظیم بین فرودستان یا مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ایجاد بشود» که این

شکاف عظیم در شعارهای جنبش‌های اجتماعی ایران اینچنین خود را به نمایش می‌گذارد: «تنها کف خیابون / به دست میاد حقمون»، «تا حق خود نگیریم / از پای نمی‌نشینیم»، «ما دیگه رأی نمی‌دیم / از بس دروغ شنیدیم»، «ما دیگه رأی نمی‌دیم / عدالتی ندیدیم»، «معیشت، منزلت / حق مسلم ماست»، «وعده وعید کافیه / سفره ما خالیه»، «فریاد، فریاد از این همه بیداد»، «این همه بی‌عدالتی / هرگز ندیده ملت.»

۸- تعداد کودکان کار در کشور ایران بر اساس برآوردها از دو میلیون تا ۵ میلیون و برخی تا ۷ میلیون نفر اعلام کرده‌اند که با احتساب کودکان کار خانگی آمار بیشتر از این خواهد رسید. بسیاری از این کودکان فرزندان کارگران کم درآمد و بیکار شده از کار افتاده و معتاد و بی‌سرپرست و رانده شده از تحصیل و یا کارگران مهاجر هستند که قادر به تأمین هزینه سنگین زندگی خود نیستند.

باری با وجود اعتلای رشد و تکامل جنبش‌های اردوگاه کار و زحمت ایران، به علت همان خلاء اتحاد و سازماندهی عمودی و افقی خودجوش و تکوین یافته از پائین این جنبش‌ها، هنوز مطالبات آنها صورت ابتدائی گذشته (مثل لغو قراردادهای سفید امضاء، تعیین دستمزد بر اساس تورم و سبد معیشت، آزادی تشکلات مستقل، پرداخت حقوق معوقه چندین ماهه، امنیت شغلی و تأمین بیمه‌های مناسب و خدمات درمانی و غیره) دارند.*

پایان

«زندانیان، شکنجه، اعدام، کشتار جمعی، اعتراف‌گیری و ترور سیستماتیک نهادینه شده» در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مولود «رویگرد حذفی» این رژیم نسبت به «دگراندیشی، آزاداندیشی و مخالفین سیاسی - اجتماعی، فرهنگی» خود می‌باشد

مطلقه فقهاتی حاکم برای جامعه بزرگ ایران و تمامی انسان‌دوستان و طرفداران آزادی و عدالت در جهان تعریف شده است؛ و به همین دلیل همه ساله در مرداد و شهریور ماه این جنایت تاریخی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مورد اعتراض جهانی قرار می‌گیرد.»

پر واضح است که از یکشنبه ۱۴۰۰/۰۵/۳۱ الی الان که تصاویری از شکنجه زندانیان در زندان اوین در شبکه‌های اجتماعی توسط کنش‌گران سیاسی و اجتماعی دست به دست می‌شود (هر چند که این فیلم‌های کوتاه و بریده بریده توسط گروه سایبری به نام عدالت‌علی به صورت متناوب در چند روز منتشر شده است) موجی از واکنش‌های فراگیر اعتراضی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر انگیزته است که برای فهم بیشتر حقیقت موضوع شکنجه در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (از شکنجه‌های فیزیکی {مثل شکنجه با زدن کابل و آویزان کردن و غیره} تا شکنجه‌های روانی {مثل سلول‌های انفرادی و اعدام‌های مصنوعی و بی‌خوابی

در روز یکشنبه مورخ ۱۴۰۰/۰۵/۳۱ توسط یک گروه از هکرهای موسوم به «عدالت‌علی» در فضای مجازی فیلم‌هایی از شکنجه و رفتارهای ضد انسانی زندانبانان رژیم از دوربین مدار بسته زندان اوین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم انتشار پیدا کرد که باعث گردید تا بار دیگر «موضوع شکنجه در زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در صدر اخبار سیاسی مرز قرار بگیرد» و تا آنجا به یک باره این آش‌شور شد که این موضوع حتی سبب غافل‌گیری مسئولان زندان اوین هم گردید. به طوری که ۴۸ ساعت بعد از دست به دست شدن این فیلم‌ها و تصاویر شکنجه زندانیان زندان اوین تهران، محمد مهدی حاجی محمدی رئیس سازمان زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به یک باره به میدان آمد و «بابت تخلفات و نادیده گرفتن حقوق زندانیان در اوین از خامنه‌ای و زندانبانان رژیم عذر خواهی کرد». او در توییت نوشت: «در خصوص تصاویر زندان اوین مسئولیت این رفتارها را پذیرفته و ضمن تعهد به تلاش بر عدم تکرار چنین وقایع تلخ و برخورد جدی با عوامل خاطی، از خداوند متعال، رهبر عزیزمان، ملت بزرگوار و زندانبانان شریف که البته زحمات‌شان تحت تأثیر این خطاها، نادیده گرفته نخواهد شد. عذر می‌خواهم.»

بنابراین از آنجائیکه عذرخواهی رئیس سازمان زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مبین تائید صحت آن فیلم‌های شکنجه زندانیان بود و همین امر باعث گردید که «موضوع زندان، شکنجه، اعدام، کشتار جمعی، ترور و اعتراف‌گیری سیستماتیک و نهادینه شده در ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نسبت به دگراندیشان و آزاداندیشان و مخالفین سیاسی - اجتماعی - فرهنگی این رژیم، مورد کنکاش صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان اجتماعی و سیاسی قرار بگیرد»؛ چرا که موضوع شکنجه و اعدام و اعتراف‌گیری و کشتار جمعی (در زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) توسط جامعه بزرگ ایران پیوسته به عنوان یک فاجعه انسانی تعریف شده است. یادمان باشد که «مرداد و شهریور ماه (از سال ۱۳۶۷ که با فتوای خمینی زندانیان سیاسی ایران قتل عام شدند) مدت ۳۲ سال است که به عنوان نماد جنایت رژیم

تحت عنوان تابوت و قیامت} و شکنجه‌های جمعی {مثل اتاق‌های در بسته با کثرت زندانی‌ها و شکنجه تغذیه و قطع هواخوری و ملاقات و مخلوط کردن آنها با زندانیان عادی جانی و غیره} لازم به طرح چند نکته در اینجا می‌باشد:

نکته اول اینکه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از همان روزها و ماه‌های آغازین پسا انقلاب بهمن ماه ۵۷ «در راستای تحکیم قدرت سیاسی خود موضوع زندان و شکنجه و اعدام و کشتار و سرکوب و ترور و اعتراف‌گیری دگراندیشان و آزاداندیشان و مخالفین سیاسی - اجتماعی - عقیدتی - فرهنگی خود را در دستور کار قرار داد» و دلیل این امر هم از همان آغاز تنها و فقط در این رابطه قابل تعریف بود که «خمینی و حواریون او به خوبی می‌دانستند که در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه، دیگر جایی برای دگراندیشان و آزاداندیشان و مخالفین سیاسی، عقیدتی، اجتماعی، فرهنگی و طرح حقوق انسانی و اجتماعی و حقوق زندانیان سیاسی (حتی در چارچوب کنوانسیون‌های بین‌المللی هم) در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد». در همین رابطه بود که در سال ۵۸ زمانیکه بنی صدر موضوع شکنجه در زندان‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم مطرح کرد، «فوراً خمینی در پاسخ به افشاکری‌های بنی صدر اعلام کرد که این زندانی‌های سیاسی هستند که خودشان، خودشان را شکنجه می‌دهند. نه زندانبان‌ها آنها را شکنجه می‌دهند.»

باری، در ادامه همین اعمال شکنجه و اعدام و کشتار و سرکوب زندانی‌های سیاسی در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «به صورت یک امر سیستماتیک و نهادینه شده می‌باشد» که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۲ سال گذشته «حتی حاضر نشده است که برای زندانیان سیاسی جامعه بزرگ ایران، عنوان زندانی سیاسی (که حداقل حقوق یک زندانی سیاسی می‌باشد) قائل بشود» و دلیل این امر همان است که در طول ۴۲ سال گذشته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم خوب می‌دانسته که «با قائل شدن عنوان زندانی سیاسی برای این‌ها، این رژیم مجبور می‌شود تا برای این زندانیان سیاسی، در

چارچوب کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق زندانی سیاسی قائل بشود». در این رابطه نباید فراموش کنیم که خمینی در آن داوری تاریخی خودش نسبت به زندانیان سیاسی، حتی اعلام کرد که «زندانیان سیاسی در این رژیم نه تنها انسان نیستند، بلکه سبع‌اند» (سبع یعنی حیوان وحشی) و از همین جا بود که «خمینی نه تنها حق و حقوق انسانی برای زندانیان سیاسی در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم قائل نبود بلکه به خاطر سبع (حیوان وحشی) خواندن آنها حقوق حیوانی هم برای آنها قائل نبود». نسل‌کشی سیاسی و یاکشتار جمعی زندانیان سیاسی (که به قول حسینعلی منتظری قائم مقام وقت خود خمینی، حتی حکم داد گاه‌های خود رژیم خمینی را هم کشیده بودند) «توسط دو خط فتوای خمینی (در تابستان ۶۷) در این رابطه مشتی نمونه خروار می‌باشد.»

نکته دوم اینکه - آنچنانکه محمد علی ابطحی (رئیس دفتر پیشین سید محمد خاتمی رئیس جمهور هفتم و هشتم رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) در توثیقی (پس از انتشار فیلم‌های منتشر شده از دوربین‌های مدار بسته زندان اوین توسط گروهی از هکرها موسوم به عدالت علی در فضای مجازی) می‌نویسد: «آقای قوه قضائیه در مورد فیلم‌های بیرون آمده از دوربین زندان اوین توضیح بدهید. حتماً دنبال این هستید که فیلم‌ها را چه کسی بیرون داده، اوکی دنبالش کنید. به ملت هم بگید. ولی مهمتر اینکه بگوئید چرا این اتفاقات افتاده، چرا واقعا؟» بدون تردید محمد علی ابطحی در توثیت خود این حقیقت را مطرح می‌کند که «در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم پیوسته این موضوع به عنوان یک منشور لایتغیر اخلاقی و امنیتی در دستور کار آنها قرار داشته است که این رژیم از همان آغاز تکوین خودش (پیوسته در راستای کتمان جنایات‌های خودش در برابر مردم نگون‌بخت ایران) بنابر فریب و دروغ و ریا گذاشته است و در این رابطه نه تنها هرگز جنایات خودش را به مردم ایران اعلام نکرده است، بلکه حتی پس از افشاء شدن آنها (توسط نیروهای غیر خودی رژیم) رژیم ابتدا به نفی آن پرداخته و بعد از آن به جای طرح

واقعیت برای مردم، به دنبال آن بوده است که عوامل افشاکننده آن جنایت‌های رژیم را پیدا کند و به سزای اعمالشان برسانند.» (برای فهم جوهر عملکرد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در این رابطه در ۴۲ سال گذشته تنها کافی است که سرنگون کردن هواپیمای اوکراینی توسط سپاه و کتمان سه روز اول آن توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و بعد از آن دستگیر کردن عامل افشای جنایت توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را مورد کالبد شکافی قرار بدهیم. تا سیه روی شود هر که در او غش باشد) بدین خاطر در همین رابطه بود که «نمایندگان مجلس یازدهم (ذوب شده در ولایت خامنه‌ای) در اولین واکنش خودشان در رابطه با شکنجه زندانیان سیاسی زندان اوین (بدون کمترین واکنش نسبت به موضوع شکنجه در زندان‌های رژیم) از دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقه‌ای درخواست پیدا کردن گروه سایبری فوق کردند.»

باری، باز در رابطه با اعتراض نسبت به همین موضوع است که پایگاه خبری امتداد نو می‌نویسد: «تصاویر منتشر شده از برخوردهای دلخراش ماموران با زندانیان حکایت می‌کند. از مجلس و نمایندگان آن هیچ انتظاری نمی‌رود که جرات کنند به این مساله وارد شده در مورد آن تحقیق کنند؛ اما سؤال این است که آیا مدعی العموم در مورد این تصاویر قصد موضع‌گیری و ورود به پرونده را ندارد؟ به نظر می‌رسد وظیفه یک دستگاه قضائی بی‌طرف بررسی و تحقیق در این باره باشد» (پایگاه خبری امتداد نو). خلاصه اینکه، این رویکرد رژیم در همه جنایت‌هایش (در طول ۴۲ سال گذشته) امری ثابت بوده است و البته دلیل این امر هم آن می‌باشد که:

اولاً آنچنانکه هگل می‌گوید: «استبداد دینی از استبداد سیاسی خطرناک‌تر است، چراکه استبداد سیاسی به زور مردم را مطیع خود می‌کند، اما استبداد دینی با اعتقاد مردم را تسلیم خود می‌نماید.»

ثانیاً آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید: «در حکومت دینی، استبداد ریشه در فقه دارد و از فقه

زائیده می‌شود نه از دین و نه از متن قرآن و نهج‌البلاغه» و لذا از آنجائیکه مبنای فقه بر تکلیف و تقلید و تعبد استوار است نه بر حق و حقوق انسانی، انسان در رژیم مطلقه فقه‌ای فی‌نفسه دارای هیچ حق و حقوق انسانی و بشری نمی‌باشد و هر حقی و حقوقی هم که به او داده می‌شود صورت اهدائی از طرف ولی فقیه مطلق العنان می‌باشد.

ثالثاً آنچنانکه شیخ فضل نوری (مراد و قبله آمال سردمداران رژیم مطلقه فقه‌ای در طول ۴۲ سال گذشته) گفته است: «منحوس‌ترین کلمات، کلمه آزادی و حق و حقوق انسانی است» بنابراین رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «هرگز در چارچوب اسلام دگماتیست فقه‌ای و روایتی و ولایتی نه تنها برای انسان فی‌نفسه به خاطر انسان بودن هیچ حق و حقوقی قائل نیست، بلکه برای مبارزان راه آزادی و عدالت هم ارزشی قائل نمی‌باشد». بدین ترتیب است که برای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۲ سال گذشته «زندان و شکنجه و اعدام و ترور و اعتراف‌گیری و کشتار جمعی سیستماتیک و نهادینه شده تنها حقوقی است که ولی فقیه مطلق العنان حاکم می‌تواند برای مبارزین راه آزادی و عدالت تعریف بکند». به بیان دیگر «در رژیم‌های چارچوب اسلام دگماتیست فقه‌ای و روایتی و ولایتی و در نظریه استبداد ولایت فقیه انسان فی‌نفسه هیچ حق و حقوقی ندارد و آزادی برای آنها منحوس‌ترین کلمه می‌باشد، چگونه زندانی سیاسی می‌تواند دارای حق و حقوق انسانی و قانونی بشود.»

نکته سوم اینکه، بدون تردید «گروه هکر موسوم به عدالت علی در انتشار فیلم‌های شکنجه در زندان اوین، به صورت گزینشی (در چارچوب تضادهای جناح‌های حکومتی) عمل کرده است. چراکه در فیلم‌های انتشار یافته (تاکنون) تنها بر سلول انفرادی حسین فریدون (برادر شیخ حسن روحانی) تکیه محوری کرده است» که خود این امر نشان دهنده آن است که منهای این که «فیلم‌های تاکنون منتشر شده بدترین نمونه‌ها از اعمال شکنجه در زندان‌های قرون وسطائی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نمی‌باشد» بنابراین، پیش‌بینی می‌شود که در این شرایط «به موازات یکپارچه شدن حاکمیت

و تسویه حساب حزب پادگانی خامنه‌ای با جناح رقیب و پیچیده شدن تضادهای جناح‌های درونی حکومت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان، در آینده صحنه‌های وحشتناک‌تری هم توسط این و یا آن گروه‌های هکر منتشر بشود». بیافزایم که از بعد از افشای جریان قتل‌های زنجیره‌ای و از بعد از اینکه خامنه‌ای (با فرار به جلو) عامل قتل‌های زنجیره‌ای را اسرائیل و عوامل نفوذی اسرائیل در دستگاه امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم معرفی کرد و جریان افشا کردن نوارهای صحبت‌های ظریف در خصوص سیاست‌های خارجی رژیم و جایگاه قاسم سلیمانی و غیره و غیره تا امروز همه و همه نشان دهنده دخالت بخش‌های از رژیم جهت افشاگری‌های جنایت‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه باج‌خواهی‌ها نسبت به یکدیگر قابل تعریف می‌باشد، بنابراین، آنچنانکه در افشاگری‌های خانواده حسینعلی منتظری نسبت به قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ توسط فتوای خمینی شاهد بودیم، بدون تردید «رشد تضادهای درون حاکمیت مطلقه فقهاتی (به عبارت دیگر گاز گرفتن اسب‌های درشکه در سر بالائی‌های قدرت) خود به خود می‌تواند بستر ساز سوراخ شدن دستگاه‌های امنیتی چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی همراه با نشت اطلاعات از بالائی‌های قدرت و ریزش آن به پائینی‌های جامعه بزرگ ایران بشود» و خود این امر در تحلیل نهائی «بستر ساز رشد آگاهی توده‌های جامعه بزرگ ایران می‌شود».

یادمان باشد که «موضوع آگاهی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۵ سال گذشته (از سال ۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) پیوسته بر این امر قرار داشته است که آگاهی صورت راکد و ثابت و مجرد و انتزاعی و دگم ندارد»، بلکه برعکس «آگاهی» در دیسکورس معلمان کبیرمان محمد اقبال لاهوری و شریعتی و همچنین در دیسکورس جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «پیوسته صورت مشخص و کنکرت داشته است و دارد» و از همین بابت است که جنبش

پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۵ سال گذشته «نه تنها آگاهی موضوع استراتژی آگاهی‌بخش خود را به سه قسمت آگاهی‌های ترویجی، آگاهی‌های تبلیغی و آگاهی‌های تهییجی تقسیم می‌کرده است» بلکه مهمتر از آن اینکه در دیسکورس ما «خود آگاهی فی نفسه به سه قسمت تقسیم می‌شود که عبارتند از آگاهی‌های تطبیقی، آگاهی‌های انطباقی، آگاهی‌های دگماتیسم». لذا بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «آگاهی‌های مورد نظر خود در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را همان آگاهی‌های تطبیقی تعریف می‌نماید» که مطابق این تعریف معتقدیم که «این آگاهی‌های تطبیقی عبارتند از: آگاهی‌هایی که با متن واقعیت قابل تعریف می‌باشند» که در تعریف انواع همین آگاهی‌های تطبیقی است که می‌توانیم (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش اقبال و شریعتی و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «این آگاهی‌های تطبیقی را به سه قسمت آگاهی‌های ترویجی، آگاهی‌های تبلیغی و آگاهی‌های تهییجی تقسیم بکنیم». بدون شک افشا کردن جوهر انسداد سیاسی و انسداد اجتماعی و انسداد اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌تواند در چارچوب همین آگاهی تبلیغی یا افشاگرانه سلبی تطبیقی تعریف بشود.

باری، از اینجا است که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) ضرورت دارد که به این نکته عنایت داشته باشند که آنچنانکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط در مرز فروپاشی موجودیتی و مشروعیتی و مقبولیتی قرار دارد، منهای فساد نهادینه شده فراگیر ساختاری و سیستمی این رژیم، انسداد سیاسی این رژیم (هرگز بدون افشاگری نسبت به زندان‌ها و شکنجه‌ها و اعدام‌ها و ترورها و اعتراف‌گیری‌ها و کشتار جمعی سیستماتیک) برای توده‌های جامعه بزرگ ایران قابل شناخت نمی‌باشد. اضافه کنیم که «تنها با متوقف کردن شکنجه‌ها و اعدام‌ها و ترورها و کشتار جمعی سیستماتیک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که

شرایط برای تکوین و اعتلای فراگیر و همگانی میدانی جنبش‌ها و خیزش‌های برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین فراهم می‌گردد». نباید فراموش کنیم که آنچه که باعث گردید که در سال‌های ۵۶ و ۵۷ جنبش‌ها و خیزش‌های (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین) ضد استبدادی بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی شکل بگیرند، همین متوقف شدن شکنجه‌ها و اعدام‌ها و خالی شدن زندان‌های قرون وسطائی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی از زندانی‌ها بود. یادمان باشد که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود که این شکنجه‌های و اعدام‌های سیستماتیک توسط رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بر زندانیان سیاسی ایران تحمیل شده بود، بنابراین ضرورت دارد که عنایت داشته باشیم که تنها با تعطیلی شکنجه‌ها و کشتار و اعدام و زندان‌های سیاسی رژیم‌های توتالیتر و مستبد است که «بستر کاهش هزینه مبارزه برای مبارزه علنی توده‌های از پائین بر علیه بالائی‌های قدرت فراهم می‌گردد». طبیعی است که داوری کنیم که «تا زمانیکه هزینه مبارزه برای مبارزه علنی توده‌ها کاهش پیدا نکند، هرگز توده‌ها به صورت فراگیر و گسترده وارد مبارزه علنی با حاکمیت توتالیتر نمی‌شوند».

باری، به همین دلیل است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمرش، پیوسته جهت نهادینه کردن سرکوب و رعب بر نیروهای بالنده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (چه در جبهه برابری‌طلبانه و چه در جبهه آزادی‌خواهانه) تلاش کرده تا به هر شکلی که شده هزینه مبارزه برای توده‌های اعماق جامعه ایران بالا ببرد. بی شک در این رابطه «زندان و شکنجه و اعدام و ترور و اعتراف‌گیری و کشتار سیستماتیک در طول ۴۲ سال گذشته در زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مهمترین اهرم اجرائی در دست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است»؛ که البته «شکست این طلسم تنها در کادر افشاگری‌های فراگیر چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی می‌باشد». از همه مهمتر اینکه پیشگامان (در بستر

استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که «هر جا که زندان و شکنجه و اعدام و ترور و اعتراف‌گیری و کشتار جمعی برای دگراندیشان و نیروهای بالنده وجود داشته باشد، بدون تردید در آنجا داستان غم‌انگیز زیر پا گذاشتن کرامت انسانی در جریان می‌باشد. حال این انسان‌کشی چه در زندان‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشد و چه در زندان‌های گوانتانامو امپریالیسم آمریکا و چه در زندان‌های مخوف رژیم صهیونیستی و نژادپرست و متجاوز و اشغال‌گر و کودک‌کش اسرائیل، بر علیه مردم مظلوم فلسطین باشد و چه در زندان‌های قرون وسطائی رژیم مرتجع عربستان سعودی باشد که دست و پای انسان‌ها را راه می‌کنند و چه در زندان‌های طالبان در افغانستان باشد که مانند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران با انسان‌ها همچون حیوانات برخورد می‌کنند».

سخن اصلی پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) این است که اساساً هرگز و هرگز نباید برای آزاداندیشی و دگراندیشی سیاسی و فرهنگی و عقیدتی در هیچ جامعه‌ای زندان و شکنجه و اعدام و ترور و اعتراف‌گیری و کشتار جمعی سیستماتیک و نهادینه شده وجود داشته باشد.

نکته چهارم اینکه، خمینی از بعد از بهار ۵۹ و بعد از کودتای فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌های کشور و تسویه و سرکوب جنبش دانشجویی کشور با شعار: «زندان دانشگاه است» تحت رهبری اسدالله لاجوردی (به عنوان نماینده امام و دادستان انقلاب تهران) «رسماً و عملاً زندان اوین در کشور را به عنوان نماد سرکوب و رعب در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف کرد». در نتیجه هر چند که از همان سال‌های آغازین عمر رژیم مطلقه فقهاتی الی الآن ابعاد جنایت و کشتار در زندان‌های استان‌ها و شهرستان‌ها و شهرها از استان کردستان در غرب تا بلوچستان در شرق و آذربایجان در شمال و استان خوزستان در جنوب و غیره و غیره وحشتناک‌تر از زندان تهران و زندان اوین بوده است و هست و زندانیان سیاسی در طول ۴۲ سال گذشته از هیچ حق و حقوقی برخوردار نبوده و نیستند و

مانند اسرای جنگی در چنگال فاتحان قرار داشته‌اند، اما بدون تردید «شکستن طلسم شکنجه و اعدام و اعتراف‌گیری و کشتار سیستماتیک و نهادینه شده رژیم مطلقه فقهاتی از زندان اوین می‌تواند آغاز و نمادی برای شکستن این رویکرد ضد انسانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تمامی زندان‌های قرون وسطائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود»؛ و از اینجا است که پیشگامان (در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) مسئولیت دارند که در این شرایط همراه با تکیه بر شعار: «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی برای همه مردم ایران به صورت علی‌السویه» و شعار: «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» خواستار «نفی شکنجه و اعدام و ترور و اعتراف‌گیری و کشتار جمعی سیستماتیک نهادینه شده (۴۲ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بشوند»؛ و برای جامعه ایران و جامعه جهانی این موضوع را افشا کنند که «برعکس ادعای خمینی، نه تنها در ایران، زندان دانشگاه نیست، بلکه برعکس، زندان‌های قرون وسطای (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) جایگاهی است که توسط شکنجه و کشتار سیستماتیک نهادینه شده با انسان‌ها همچون حیوانات برخورد می‌شود.»

نکته پنجم اینکه، اگر در یک تقسیم بندی کلی کنش‌گران سیاسی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به: «جامعه بزرگ سیاسی ایران و جامعه بزرگ مدنی ایران تقسیم بکنیم» و در چارچوب همین تقسیم‌بندی کنش‌گران سیاسی و اجتماعی جامعه بزرگ ایران در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بخواهیم رویکرد انسدادگرایانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را تحلیل بکنیم، بدون تردید می‌توانیم داوری کنیم که «رویکرد انسدادگرایانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود، چه در دوران رهبری ۱۰ ساله خمینی و چه در دوره ۳۰ ساله خامنه‌ای) مولود و سنتز رویکرد حذفی آنها بوده است» بی‌شک آنچه در این رابطه قابل توجه است اینکه همین «رویکرد انسدادگرایانه سیاسی خمینی و خامنه‌ای

(از دهه ۶۰ الی الان) پیوسته در راستای حذف هر گونه رویش آلترناتیو برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور تا روحانیت و مرجعیت حوزه‌های فقهاتی و تا خلق‌های در اقلیت قومی و مذهبی و غیره بوده است» بنابراین، در این چارچوب است که می‌توانیم داوری کنیم که «رویکرد حذفی خمینی در دهه ۶۰ (که از فردای انقلاب بهمن ماه ۵۷ تا تابستان ۶۷ و ادامه آن تا خرداد ماه ۱۳۶۸ ادامه داشته است) آبشخور اصلی رویکرد او نسبت به زندان و اعدام و شکنجه‌ها و ترور و اعتراف‌گیری و جنگ و کشتار جمعی توسط او بوده است» و تا «زمان مرگش شکل دیالوگ خمینی با جامعه مدنی و جامعه سیاسی ایران، صورت حذفی داشته است». بطوریکه در این رابطه می‌توانیم:

۱ - به برخورد خمینی با جنبش زنان ایران (جامعه مدنی ایران که در رأس آنها در طول ۳۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جنبش زنان ایران قرار داشته است) در اسفند ماه ۵۷ و روز جهانی زن اشاره کنیم که «خمینی در همان زمان به صراحت ضمن رد جنبش مدنی زنان ایران، بر تبعیض جنسیتی اسلام دگماتیسم فقهاتی و روایتی و ولایتی حوزه‌های فقهی تاکید ورزید» بنابراین، در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که خمینی در دهه ۶۰ تا پایان عمرش با جامعه مدنی کشور ایران (که در رأس آنها جنبش زنان ایران قرار داشت) «توسط تکیه بر تبعیض جنسیتی اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی برخورد حذفی داشته است». اضافه کنیم که «رویکرد خمینی در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی و اسلام روایتی و ولایتی مبتنی بر تبعیض جنسیتی و تبعیض روحانیت و فقها بر جامعه غیر روحانیت و تبعیض شیعه بر سنی و تبعیض مسلمان بر غیر مسلمان و غیره استوار بوده است» و در چارچوب همین رویکرد تبعیضی بود که «خمینی به لحاظ عقیدتی دارای رویکرد حذفی با جامعه مدنی و جامعه سیاسی ایران بوده است.»

۲ - به برخورد خمینی با جنبش‌های قومیتی (از خلق کرد تا خلق بلوچ و ترکمن و عرب و غیره که به صورت

مشخص از اسفندماه ۵۷ یعنی کمتر از یک ماه بعد از انقلاب ۵۷) می‌توانیم اشاره بکنیم که در چارچوب رویکرد حذفی آغاز شد و تا سال ۶۸ و در ادامه آن تا امروز این رویکرد حذفی ادامه داشته است. مکانیزم دیالوگ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۳۲ سال گذشته) با اقلیت‌های قومی «به جای دیالوگ سیاسی و دموکراتیک دیالوگ آهنین و خشونت بوده است.»

۳ - به برخورد خمینی با جنبش دانشجویی (که در جریان کودتای فرهنگی بهار ۵۹ صورت گرفت) اشاره کنیم. «خمینی از هر گونه دیالوگ سیاسی و مدنی و دموکراتیک در جریان کودتای فرهنگی در بهار ۵۹ با جنبش دانشجویی ایران مخالفت کرد و تنها بر دیالوگ حذفی و خشونت تکیه کرد». (که البته آنچنانکه در سرکوب قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ جنبش دانشجویی توسط حزب پادگانی شاهد بودیم، خامنه‌ای هم در طول سه دهه گذشته با پادگانی کردن دانشگاه‌های کشور همین رویکرد حذفی خمینی با جنبش دانشجویی ایران تا کنون ادامه داده است).

۴ - به برخورد خمینی در خصوص تضاد با رژیم توتالیتر صدام حسین در عراق اشاره کنیم که خمینی از آغاز با شعار: «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در جهان» یا «جنگ، جنگ تا پیروزی» و یا شعار «اگر این جنگ ۵۰ سال هم ادامه پیدا کند، ما می‌جنگیم»، تنها در چارچوب همان رویکرد حذفی حرکت می‌کرد و البته زمانی هم تن به قبول آتش بس داد که با پیشرفت ارتش رژیم توتالیتر عراق دیگر او نمی‌توانست مقاومت بکند. فراخوانی خمینی از ارتش عراق جهت کودتا بر علیه رژیم توتالیتر صدام حسین و فراخوانی او از مردم بصره جهت قیام بر علیه رژیم توتالیتر صدام حسین همه همه در چارچوب رویکرد حذفی او قابل تحلیل می‌باشد. البته تکیه حزب پادگانی خامنه‌ای «بر جنگ‌های نیابتی در منطقه و تعریف عمق استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی در سوریه و لبنان (در طول سه دهه گذشته عمر رهبری خامنه‌ای) باز در چارچوب همین رویکرد حذفی و یا به عبارت بهتر در ادامه همان رویکرد حذفی خمینی قابل تحلیل می‌باشد.»

۵ - از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ برخورد خمینی با بنی صدر و مجاهدین خلق (به جای دیالوگ سیاسی و دموکراتیک) بر دیالوگ حذفی (جهت حذف بنی صدر و مجاهدین خلق و تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ از مذهبی تا ملی و غیر مذهبی) قرار گرفت. در نتیجه همین امر باعث گردید تا جوی خون و کشتار از دو طرف در کشور ایران جاری بشود.

۶ - برخورد خمینی با جریان‌های مخالف رویکرد او در حوزه‌های فقهی داخل کشور (از جریان شریعتمداری گرفته تا جریان قمی در مشهد و بالاخره جریان منتظری) اشاره کنیم که خمینی به جای برخورد دموکراتیک، از همان آغاز با رویکرد حذفی برخورد کرد و در نتیجه همین امر باعث گردید تا تضاد او با شریعتمداری به جنگ آذربایجان بیانجامد و در سال ۵۹ این تضاد به کودتای نوژه انجامید و بالاخره سید کاظم شریعتمداری در حصر خانه وفات کرد؛ و همچنین برخورد حذفی او با قمی به حصر خانگی او انجامید و برخورد حذفی او با حسینعلی منتظری هم (به جای اینکه تضاد با منتظری به صورت دموکراتیک در داخل جناح‌های درون حکومت حل بکند، با کشتار طرفداران منتظری از سید مهدی هاشمی تا دری نجف آبادی و غیره) در چارچوب همان رویکرد حذفی صورت گرفت؛ و البته در ادامه همین رویکرد حذفی خمینی بود که حزب پادگانی خامنه‌ای چه در رابطه با حصر خانگی کردن حسینعلی منتظری و چه در جریان ممنوع تصویر کردن سید محمد خاتمی و چه حصر خانگی مهدی کروبی و میر حسین موسوی همین رویکرد حذفی خمینی را ادامه داد. باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که:

الف - خمینی از همان آغاز رهبری‌اش در فرایند پسا انقلاب ۵۷ در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی و نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش، مکانیزم دیالوگش (چه در داخل و چه در خارج از کشور) چه با روحانیت حوزه‌های فقهی و چه با جامعه سیاسی و جامعه مدنی و چه با اقلیت‌های قومی و ملی و فرهنگی کشور ایران و چه با عراق و عربستان و چه

با امپریالیسم آمریکا و کشورهای متروپیل سرمایه‌داری همه همه در چارچوب همان رویکرد حذفی صورت گرفته است.

ب - خامنه‌ای در طول سه دهه گذشته عمر رهبری‌اش «همان رویکرد حذفی خمینی» (در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و ولایتی و نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی چه با جامعه سیاسی ایران و چه با جامعه مدنی ایران و چه با اقلیت‌های قومی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و چه با روحانیت مخالف حوزه‌های فقهی و چه با جناح روحانیون درون قدرت از منتظری تا کربوبی و سید محمد خاتمی و حتی حسن خمینی و غیره و غیره) ادامه داد.

ج - رویکرد حذفی خمینی و خامنه‌ای در طول چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت سلبی و خشونت‌آمیز داشته است (نه صورت ایجابی و مسالمت‌آمیز).

د - همین رویکرد سلبی و حذفی خمینی و خامنه‌ای در طول چهار دهه گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «بستر ساز تکوین زندان و شکنجه و اعدام و جنگ و ترور و اعتراف‌گیری و کشتار جمعی سیستماتیک و نهادینه شده در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است» بنابراین تا زمانیکه که رویکرد حذفی و سلبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (با مخالفان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی از جامعه مدنی تا جامعه سیاسی تا اقلیت‌های قومی و مذهبی و فرهنگی تا جامعه روحانیت حوزه‌های فقهی) به شکل دیالوگ تعامل و دموکراتیک و سیاسی تغییر نکند، امکان حذف زندان سیاسی و شکنجه و ترور و اعدام و اعتراف‌گیری و حصر خانگی و سرکوب و کشتار جمعی در کشور ایران وجود ندارد. حال سؤال فربهی که در این رابطه قابل طرح است اینکه:

آیا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آنچنان قابلیت و ظرفیتی برخوردار می‌باشد که (در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار و حاکمیت ولی مطلق فقهی، آنچنانکه اصلاح‌طلبان حکومتی در طول دو دهه

گذشته بر طبل آن کوبیده‌اند) به تغییر رویکرد خود از صورت حذفی به شکل دموکراتیک دست پیدا کند؟

بدون تردید پاسخ تاریخی ما (آنچنانکه در ۴۲ سال گذشته چه در فرایند حرکت عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فرایند افقی یا جنبشی نشر مستضعفین پیوسته تاکید کرده‌ایم) منفی می‌باشد.

پر پیداست که در چارچوب همین پاسخ منفی به سؤال فوق است که «باید بگوئیم که بی‌شک زندان و شکنجه و اعدام و ترور و جنگ و اعتراف‌گیری و کشتار جمعی سیستماتیک و نهادینه شده جزء غیر قابل تفکیک از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد و بدون تردید با جدا کردن آن (مانند رژیم توتالیتار و کودتائی پهلوی) از این رژیم حتی برای یک ماه هم این رژیم نمی‌تواند دوام پیدا کند، به عبارت دیگر جداسازی زندان و شکنجه و اعدام و ترور و اعتراف‌گیری و جنگ و کشتار جمعی سیستماتیک و نهادینه شده از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به معنای تیر خلاص به این رژیم می‌باشد.»

ه - بنابراین زندان و شکنجه و سرکوب و رعب و ترور و اعتراف‌گیری و جنگ و کشتار جمعی سیستماتیک در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته مولود و سنتز شکل دیالوگ حذفی رژیم مطلقه فقهاتی با جامعه سیاسی و جامعه مدنی ایران بوده است. لازم به ذکر است که همین شکل دیالوگ حذفی و سلبی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پس از وفات خمینی توسط خامنه‌ای ادامه پیدا کرده است با این تفاوت که از آنجائیکه خامنه‌ای به علت اینکه از پتانسیل کارزماتک خمینی جهت بسیج نیروها در عرصه دیالوگ حذفی با جامعه مدنی و جامعه سیاسی ایران برخوردار نبوده است، بنابراین او در راستای ایجاد عضله قدرت برای انجام همان دیالوگ حذفی شروع به نهادینه کردن بازوی اجرائی خود (و در رأس همه آنها سپاه) کرد.

و - در دوران رهبری خامنه‌ای در سه دهه گذشته، حتی خود شکل دیالوگ انتخابات یا صندوق‌های مهندسی شده رأی هم در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بدل به دیالوگ حذفی

شده است، به طوری که شاهدیم که پروسه انتخابات پس از دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی (که با توافق و مشارکت خود خامنه‌ای روبرو بود) یعنی از دولت هفتم پس از شکست کاندیدای خامنه‌ای (اکبر ناطق نوری) و پیروزی جناح رقیب تحت هژمونی سید محمد خاتمی و به خصوص غلبه قدرت جناح رقیب در انتخابات ششم مجلس رژیم مطلقه فقهتی بر حزب پادگانی خامنه‌ای، همه و همه باعث گردید تا برای حزب پادگانی خامنه‌ای دیالوگ انتخابات (به عنوان مکانیزم تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت، بر خلاف دهه ۶۰ خمینی، در چارچوب مهندسی کردن آن توسط شورای نگهبان دست‌ساز خود مقام عظمای ولایت) از دولت نهم صورتی حذفی پیدا کند؛ و لذا در ادامه همین رویکرد حذفی حزب پادگانی خامنه‌ای به دیالوگ انتخاباتی است که از «انتخابات دولت دهم در سال ۸۸ جنگ جناح‌های درونی قدرت تا امروز جنگ داخلی هم پیش رفتند که البته به علت عدم توازن قوا در عرصه میدانی که به سود حزب پادگانی خامنه‌ای بود، در تحلیل نهایی به کودتای حزب پادگانی خامنه‌ای برعلیه میر حسین موسوی و کروی انجامید و جریان وابسته به آنها به شدت سرکوب شدند.»

ز - ادامه رویکرد حذفی خامنه‌ای در سه عرصه جامعه مدنی و جامعه سیاسی و تضادهای درونی حکومت، در این شرایط تا آنجا گسترش پیدا کرده است که حزب پادگانی خامنه‌ای بالاخره در عرصه میدانی (به علت رویکرد حذفی‌اش در برخورد با جنبش‌های مدنی و مطالباتی و سرکوب همه جانبه آنها) «علاوه بر سیاسی کردن حرکت جنبش‌های مدنی و مطالباتی (همین رویکرد حذفی حزب پادگانی خامنه‌ای) بسترساز ظهور خیزش‌های فراگیر و ملی و آنتاگونیستی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شده است.»

ح - در رابطه با رویکرد حذفی خامنه‌ای (پسا وفات خمینی) نسبت به جامعه سیاسی ایران، این امر باعث گردید که «شرایط برای مسلط شدن دو دهه گفتمان اصلاح‌طلبانه حکومتی (در مقابل با حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص از فرایند دولت دهم در سال ۸۸)

فراهم بشود». توضیح اینکه حمایت همه جانبه اقشار میانی شهری از گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی (به خصوص در انتخابات خرداد ۷۶ و حمایت همین اقشار میانی در انتخابات خرداد ۸۸ از گفتمان جنبش سبز میر حسین موسوی و غیره به خصوص در دهه هفتاد) مولود و سنتز ضدیت جامعه سیاسی و جامعه مدنی با رویکرد حذفی خامنه‌ای بوده است.

ط - در تحلیل نهایی همین رویکرد حذفی خامنه‌ای به آنجا رسید که از انتخابات مجلس یازدهم (در اسفند ۹۸ و به خصوص دولت سیزدهم در خرداد ۱۴۰۰) «حزب پادگانی خامنه‌ای با مهندسی کردن انتخابات از طریق فیلترینگ شورای نگهبان دست‌ساز خودش، تصمیم به حذف کامل جناح رقیب گرفته است.»

ی - از آنجائیکه لازمه روی آوردن به دیالوگ دموکراتیک و سیاسی با جامعه مدنی و جامعه سیاسی ایران، تکیه بر رویکرد دموکراسی‌گرایانه می‌باشد، با عنایت به اینکه اصلاً و ابداً گفتمان دموکراسی با جوهر نظریه استبدادساز ولایت فقیه و اسلام دگماتیست فقیهانه جور در نمی‌آید، بنابراین (به بیان دیگر از آنجائیکه دیالوگ دموکراتیک، برعکس دیالوگ حذفی رژیم مطلقه فقهتی حاکم که مولود و سنتز استبداد و تمرکز قدرت در بالا می‌باشد، مولود و سنتز دموکراسی و اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت اقتصادی و سیاسی و معرفتی از پائین توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشد، بنابراین تا زمانیکه قدرت‌های سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی در چارچوب شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین اجتماعی نشوند) در این شرایط امکان جایگزینی دیالوگ دموکراتیک بالائی‌ها با جامعه سیاسی و جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین وجود ندارد. اضافه کنیم که «دیالوگ دموکراتیک مولود و سنتز نظام دموکراتیک بر خاسته از پائین و متکی به پائین و پاسخگو به پائین می‌باشد». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین فرموله نمائیم که «لازمه تکیه بر دیالوگ دموکراتیک توسط نظام و دولت و حکومت در جامعه آن است که

آن حکومت و دولت منهای اینکه تکوین یافته از پائین باشند و منهای اینکه آن نظام و حکومت متکی به پائینی‌های جامعه باشد، از همه مهمتر اینکه باید آن نظام پاسخگوی به پائینی‌ها جامعه هم باشد.»

پر واضح است که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم چه در فرایند دهه ۶۰ رهبری خمینی و چه در فرایند سه دهه گذشته، رهبری خامنه‌ای «هرگز و هرگز خود را پاسخگو به پائینی‌های جامعه ایران نمی‌دانسته‌اند» و البته از آن مهم‌تر اینکه «نه خمینی و نه خامنه‌ای نه تنها هرگز مشروعیت قدرت خودشان را از مردم و پائینی‌های جامعه ایران تعریف نکرده‌اند، بلکه برعکس پیوسته مشروعیت خودشان را از طریق آسمان و جانشینی امام زمان تعریف کرده‌اند». طبیعی است که تا زمانی که سردمداران رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «مشروعیت حاکمیت مطلقه خودشان را به جای زمین از طریق آسمان تعریف نکنند، هرگز نمی‌توانند و نمی‌خواهند که دیالوگ دموکراتیک جایگزین شکل دیالوگ حذفی گذشته خودشان نکنند.»

باری، از اینجاست که باید بگوئیم که «دیالوگ دموکراتیک تنها با دموکراسی ممکن می‌باشد و بدون دموکراسی امکان دیالوگ دموکراتیک با جامعه مدنی و جامعه سیاسی وجود ندارد» به عبارت دیگر «اسلام دکماتیست فقه‌ای و روایتی و ولایتی حوزه‌های فقهی به خاطر جوهر فقهی و روایتی و ولایتی و جوهر تکلیفی و تقلیدی و تعبدی آن هرگز و هرگز نمی‌تواند دارای پتانسیل انجام دیالوگ دموکراتیک با جامعه مدنی و یا جامعه سیاسی ایران بشود». چراکه برای مثال یکی از جنبش بزرگ جامعه مدنی و جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران «جنبش زنان جامعه ایران می‌باشد»، آیا در چارچوب فقه زن‌ستیز حوزه‌های فقهی هرگز امکان دیالوگ دموکراتیک بین جنبش زنان و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم می‌تواند شکل بگیرد؟ یادآوری می‌کنیم که بدون تردید جنبش زنان ایران در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به علت تبعیض جنسیتی تحمیلی از طرف رژیم مطلقه فقه‌ای بر آنها از سرسلسله جنبان جامعه مدنی و جنبش‌های عدالت‌خواه جامعه بزرگ ایران بوده‌اند که پیوسته

با رویکرد حذفی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم سرکوب شده‌اند و بدون تردید آخرین سنگری که رژیم مطلقه فقه‌ای در نبرد با جامعه مدنی و جامعه سیاسی ایران حاضر به عقب‌نشینی از آن می‌باشد. همین سنگر زن‌ستیزی و رویکرد حذفی آنان نسبت به حقوق دموکراتیک زنان ایران می‌باشد.

ماحصل اینکه، علت و دلیل اینکه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم، «رویکرد حذفی خودش را بیشتر از آنکه بتواند بر جامعه مدنی ایران تحمیل نماید، بر جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور تحمیل کرده است» به خاطر آن می‌باشد که «جامعه مدنی کشور ایران یک جامعه فراگیر و ملی می‌باشد، برعکس جامعه سیاسی کشور ایران که هنوز پس از ۴۲ سال محدود به عرصه نخبگان سیاسی می‌شوند و هنوز صورت فراگیری جامعه مدنی را ندارند» که برای فهم جایگاه جامعه مدنی در جامعه امروز ایران تنها کافی است که اشاره نمائیم که در جریان انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم (نسبت به جمعیت کشور ایران) «جمعیت جنبش نافرمانی مدنی ایران در جریان انتخابات دولت سیزدهم در خرداد ماه ۱۴۰۰ بزرگ‌ترین جنبش نافرمانی مدنی در تاریخ بشر می‌باشد که توانست انتخابات خرداد ۱۴۰۰ رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را بدل به یک فراندوم برعلیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بکند». همان فراندومی که برای اولین بار در تاریخ انتخابات رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، حتی طبق آمار وزیر کشور دولت دوازدهم حسن روحانی «علاوه بر عدم شرکت مطلق بیش از ۵۲ درصد از مشمولین حق رأی، بیش از ۴/۵ میلیون (۲۶ درصد افرادی که در انتخابات شرکت کرده بودند، هم با ریختن رأی باطله به صندوق‌ها، رأی منفی خود را به حاکمیت مطلقه فقه‌ای اعلام کردند.»*

پایان

«نبرد گفتمان‌ها»

در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران

مشروطیت ایران اینکه او: اولاً جامعه ایران را یک «جامعه مسلمان» می‌دانست.

ثانیاً بر این باور بود که «اسلام در جوهر خالص قرآنی خودش یک حماسه اجتماعی و متحرک است.»

ثالثاً او بر این باور بود که اگر «یک متفکر بتواند نهضت بیداری و آگاهی و رشد اجتماعی و فرهنگی توده‌های مردم ایران را بر این پایه استوار کند، موفقیتش حتمی و سریع است» و در همین رابطه بود که او در نیمه دوم قرن نوزدهم (توانست از روستای اسدآباد حرکت کند و بدون اینکه وابسته به هیچ طبقه‌ای و حزبی و گروه و یا دسته‌ای باشد، بلکه یک آواره که مثل توپ فوتبال از این مملکت به آن مملکت پرتابش می‌کردند آن هم در عصری که استعمار غرب در اوج سلطنت جهانی و شرق در حسیض خواب خرگوشی بودند و جامعه مسلمانان از خلیج فارس تا شمال آفریقا و تاکناره چین گرفتار رژیم‌های ارتجاعی و استبدادی و همچون صور اسرافیل فریاد آگاهی و بیدار باش بر این خفتگان مسلمانان بدمد تا آنها کفن‌ها را بر خویش بدرند و از قبرستان سکوت و رکود

باری، در این رابطه است که باید بگوئیم که «سید جمال در چارچوب گفتمان خودش و استراتژی تمدن‌سازش و رویکرد وحدت‌دنیای اسلام و امت بزرگ مسلمانان و خلافت اسلامی در پروسه پیشا مشروطیت ایران هرگز به دنبال بازسازی یک کشور مذهبی و فقهی تحت هژمونی روحانیت حوزه‌های فقهی (مانند خمینی) از کشور ایران در دوران قاجار نبود» بلکه برعکس سید جمال در بستر مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی خودش در نیمه دوم قرن نوزدهم (همزمان با مبارزه مارکسیست‌ها تحت هژمونی مارکس و انگلس در مغرب زمین که در چارچوب انترناسیونال کارگری به دنبال نظام واحد سوسیالیستی و یا کمونیستی در جهان بودند)، به دنبال یک تمدن اسلامی بازسازی شده توسط اتحادیه یا ایجاد وحدت بین کشورهای تکه تکه شده مسلمانان بود.

و- جنبش و شعار دیگری که سید جمال در چارچوب گفتمان خودش با شعار «سلفیه» مطرح می‌کرد، جنبش و شعار «بازگشت به خویش» بود که او در میان مسلمانان از خلیج فارس تا شمال آفریقا و کناره چین مطرح می‌کرد. «بازگشت به خویش» یا شعار «سلفیه» سید جمال بازگشت به دورانی است که او در مقالات جمالیه آن دوران را اینچنین توصیف می‌کرد: «ما در آن زمان علمای جلیل، سلاطین مقتدر، عساکر جرار داشتیم، صاحب ثروت و مکتب بودیم، به اجانب محتاج نبودیم، لوازم زندگانی را خود فراهم می‌کردیم، به یک کلمه جامعه همه اسباب پاک را صحیح و تمام نعمت‌های خداوندی را در وجه اکمل داشتیم. لکن جملگی از دستمان به در رفت و در عوض فقر پریشانی، ذلت و نکبت، احتیاج و مسکنت، بندگی و عبودیت در ما پیدا شد» (سید جمال)، بنابراین شعار «بازگشت به خویش» یا شعار «سلفیه» سید جمال، احیای سنت‌های بومی و محلی و بدوی و جمع‌آوری و تظاهر به خرافات مذهبی و قومی و سنت‌های پوسیده انحرافی متحجر و عقب‌مانده ارتجاعی نبود. از نظر سید جمال و اقبال و شریعتی «بازگشت به خویش، یعنی احیای ارزش‌های فرهنگی و فکری‌سازنده و مترقی و آگاهی‌بخش خود ما.»

ز - اصلی‌ترین مشخصه گفتمان سید جمال در فرایند پیشا

بر آشوبند و همین امر بود که باعث گردید که فریاد این یک تن تنها تا اعماق دل‌ها و تا اقصای سرزمین راه بکشد. چراکه ملت‌های مسلمان ندای سید جمال را ندای دعوت یک آشنا احساس می‌کردند و احساس کردند که این صدا از اعماق روح فرهنگ و تاریخ پر از افتخار و حیات و حماسه خودشان بر می‌آید.

در نتیجه همین امر بود که باعث گردید تا از دل گفتمان سید جمال در فرایند پیشا مشروطیت در جامعه ایران، این آگاهی تبدیل به قیام ملی تنباکو بر علیه کمپانی رژی شود، همان قیام ملی که خود بستر ساز و جاده صاف کن انقلاب دوران ساز مشروطیت در سر آغاز قرن بیستم در ایران گردید؛ و نخستین انقلاب دموکراتیک در قاره آسیا را مادیت بخشید و از این جا است که باید داوری کنیم که «خودگفتمان مشروطیت یک گفتمان سنتزی و ترکیبی بوده است» که از آغاز نیمه دوم قرن بیستم به عنوان یک پروسه توسط نظریه پردازان مختلفی (که شرح آنها در پنج گفتمان فوق مطرح کردیم) در قالب گفتمان‌های مختلفی مطرح شده است، بنابراین بدین ترتیب است که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توانیم گفتمان‌های پیشا مشروطیت به سه دسته تقسیم نمائیم:

اول - گفتمان‌های عدالت خواهانه.

دوم - گفتمان‌های قانون‌گرایانه یا حکومت قانونی.

سوم - گفتمان‌های طرد استبداد فردی و یا مشروط و مقید کردن قدرت استبداد فردی حاکم بوده است.

البته در بستر آسیب‌شناسی حرکت سید جمال، در همین جا لازم است که به این نکته اشاره کنیم که «رویکرد حرکت از بالای سید جمال (برعکس رویکرد حرکت از پائین معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی)، باعث گردید که سید جمال در چارچوب گفتمان خودش در تمام عمرش یا با علما مراوده داشته باشد و یا با سلاطین و حکام جوامع اسلامی» چرا که او می‌خواست آنها را به

حرکت وا دارد. «تشخیص اشتباه او این بود که فکر می‌کرد اگر این دو طایفه بجنبند و حرکت کنند جامعه مسلمانان به حرکت در خواهند آمد». البته تجربه موفق اقبال و شریعتی نشان داد که تجربه سید جمال در این باب تجربه موفق نبوده است، بخصوص که خود اعتلای جنبش مشروطیت در دو فرایند انقلاب اول مشروطیت و انقلاب دوم مشروطیت پس از استبداد صغیر محمدعلی شاه هم نشان داد که تنها «با حرکت از پائین آن هم در شکلی جنبش همگانی و فراگیران (نه خیزش‌های متمیزه بی‌سر و بی‌برنامه)، امکان تحول ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در جامعه وجود دارد». لذا هر گونه حرکت از بالا در تحلیل نهائی همان آب در هاون کوبیدن می‌باشد؛ به بیان دیگر برعکس آنچه که سید جمال می‌گفت این علمای جلیل و سلاطین مقتدر و عساکر جرار نیستند که می‌توانند دوران ساز و تمدن ساز و تحول‌آفرین ساختاری در عرصه سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی بشوند بلکه برعکس تنها این جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین هستند که می‌توانند دوران ساز و تحول‌آفرین ساختاری در عرصه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی بشوند.

ح - موضوع دیگری که سید جمال مانند طالبوف (و در ادامه او بعداً اقبال و شریعتی) در گفتمان خود بر آن تاکید می‌ورزید این بود که معتقد به «تحریف شدن اسلام (توسط اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام صوفیانه در قرن‌های گذشته) بود». یادمان است که در این رابطه طالبوف می‌گفت: «پس چرا می‌گذاریم به قول میرزا جعفرخان مشیرالدوله، فرنگی‌ها شریعت ما را بدزدند، اسمش را قانون بگذارند و معمول دارند و مجرا نمایند، از برکت شریعت ما متمدن گردند و آنچه از ما دزدیده‌اند به ما بفروشند. ما مسلمانان نیز تنها به اسم بی‌مسما اکتفا نموده و در میان گل و لای گندیده غسل جمعه بکنیم. عوض اینکه از دزدان ثروت و دیانت

مسروقه خود را استرداد نمائیم، از ماهوت آنها عبا بدوزیم، از تنزیت آنها عمامه بیچیم و از سوزن گرفته تا کبریت و کفن اموات محتاج فرنگی‌ها بشویم، اقلًا ذل احتیاج را هم نفهیم» (طالبوف - کتاب احمد - ص ۱۱۳).

باری در همین رابطه تحریف اسلام توسط اسلام فقهاتی و اسلام روایتی دگماتیست حوزه‌های فقهی است که سید جمال اسلام دگماتیست آنها را مورد نقد و تخطئه قرار می‌داد و در مسائلی مثل قضا و قدر معتقد بود که همین قضا که مسلمین امروز از سرچشمه آن آب زهرآلود می‌نوشند و موجب مسمومیت عمومی‌شان شده است و همه چیز را به خدا و به نیروهای ماورایی نسبت می‌دهند و خود فلک‌زده و بی‌حال و ذلیل نشسته‌اند و دست به کاری نمی‌زنند، این همان چیزی است که یک روزی جنبانده اصلی مسلمین و تکیه‌گاه اصلی‌شان بوده است و این مفاهیم متعلق به مقام حرکت بوده است نه مقام سکون یعنی مسلمانان در حرکت بود که متوکل بر خدا و قضا بر خدا می‌شدند نه اینکه مانند امروز در حالت سکون بنشینند و توکل و تقدیر را بهانه کنند، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم دآوری کنیم که سید جمال در گفتمان خود بر این باور بود که «یکی از علل انحطاط مسلمین تحریف و مسخ و بد فهمی اسلام توسط روحانیت حوزه‌های فقهی بوده است.»

ط - تأثیرگذاری گفتمان سید جمال در تکوین پروسه نظری و عملی مشروطیت تنها به جنبش نافرمانی مدنی تنباکو (که با آگاهی بخشی ترویجی و تبلیغی و تهییجی او از کانال فتوای میرزا حسن شیرازی صورت گرفت)، خلاصه نمی‌شود چرا که به «موازات جنبش تنباکو و آگاهی بخشی به میرزا حسن شیرازی، سید جمال با سید محمد طباطبائی هم در تماس تنگاتنگ بوده و با آموزش تبلیغی و ترویجی و تهییجی خودش او را آماده حضور در جنبش مشروطیت می‌کرده» عنایت داشته باشیم که سید محمد طباطبائی در کنار سید عبدالله بهبهانی یکی از دو قطب‌های هژمونی

روحانیت مشروطه خواه در برابر جناح ارتجاعی و استبداد طلب شیخ فضل الله نوری در مشروطیت اول بودند.

ی - از دیگر خودویژگی‌های گفتمان سید جمال اینکه اگرچه «او مانند ابن خلدون معتقد به تز نجات مسلمین قبل از اسلام بود و لازمه نجات اسلام را در نجات مسلمین تعریف می‌کرد» (برعکس عبده و اقبال و شریعتی که «نجات مسلمین را در گرو نجات اسلام مطرح می‌کردند و به تز نجات اسلام قبل از مسلمین اعتقاد داشتند»)، سید جمال در کادر «نجات اسلام از تحریف‌ها و خرافات با رویکرد انطباقی تلاش بلیغی می‌کرد تا با وفق دادن اندیشه‌های دینی با علوم طبیعی (مانند مهندس مهدی بازرگان در رویکرد اسلامی انطباقی‌اش در فرایند پسا شهریور ۲۰ تا ابتدای دهه ۷۰ به مدت بیش از نیم قرن)، به این امر مهم بپردازد» هر چند که در تحلیل نهائی او با رویکرد انطباقی امکان نجات اسلام از تحریفات اسلام روایتی و اسلام فقهاتی و اسلام فلسفی ارسطوئی و اسلام دگماتیست صوفیانه اشعری‌گری پیدا نکرد، ولی او با همین «رویکرد انطباقی خودش تلاش می‌کرد تا مسلمانان را در راستای دستیابی به قدرت و تمدن و تجدد با تاسی از قوت‌یابی مغرب زمین یاری نماید.»

از اینجا است که سید جمال در آثار خودش در قوه بخار و در قوه کهربا و امثال این‌ها قوت مغرب زمین را تعریف می‌نماید و مسلمین را به این سو می‌راند و قدرت مغرب زمین را در اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی آنها نمی‌داند بلکه تکنولوژی و علوم طبیعی اروپائیان می‌داند و به بیان دیگر در این باب بوده که سید جمال در «گفتمان خودش به دنبال پیوند دادن اندیشه دینی با علوم طبیعی بوده است.»*

ادامه دارد

جنبش سبز هم در دست میر حسین موسوی بود که به دنبال ابطال انتخابات و حذف پیروزی مهندسی شده محمود احمدی‌نژاد و فراهم کردن بستر پیروزی خودش از طریق همان صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای بود.

ثانیاً در این مرحله «میر حسین موسوی در عرصه استراتژی به دنبال بازتولید دوران طلایی خمینی در دهه ۶۰ بود» و لذا در اعلامیه‌های پی در پی خود دوران طلایی خمینی در دهه شصت را فرموله می‌کرد.

ثالثاً در این مرحله میر حسین موسوی هرگز به دنبال تغییر گفتمان اصلاحات (جریان غیر دینامیک اصلاح‌طلبان حکومتی دوم خرداد ۷۶ یعنی) فاز اول فرایند دوم (که همان گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده و اصلاحات از بالا توسط جناح‌های درونی قدرت و اولویت اصلاحات سیاسی از بالا بر اصلاحات اقتصادی بود) نبوده است. آنچه که در این مرحله (برعکس مرحله اول اصلاحات در سال‌های ۷۶ تا ۷۸) «باعث رادیکالیزه شدن جنبش سبز گردید، پارادوکس هیستریک بین خامنه‌ای و میر حسین موسوی بود» که از دوران ۸ سال دولت سوم و چهارم میر حسین موسوی و حمایت خمینی از او با رئیس‌جمهوری

باری، بنابه دلایل فوق بود که قیام دینامیک تیرماه ۷۸ در فرایند دوم (که از خرداد ماه ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶ به مدت دو دهه طول کشید) «خود یک مرحله جدید و یا به عبارت بهتر خود یک سنتز جدیدی بودند که از دل حرکت غیر دینامیک اصلاح‌طلبان حکومتی اما به صورت دیالکتیکی بیرون آمدند». بدین خاطر گرچه این قیام توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر حزب پادگانی خامنه‌ای و حمایت تمامی جناح‌های درونی قدرت از اصلاح‌طلبان تا اصول‌گرایان سرکوب شد، ولی به علت همان خودویژگی دینامیک بودن و جنبشی بودن و تکوین از پائین حرکت دانشجویی، پروسه قیام تیرماه ۷۸ با سرکوب آن، به صورت آتش زیر خاکستر باقی ماند، به طوری که «در ۱۰ سال بعد از آن، در جریان جنبش سبز، باز همان جنبش دینامیک دانشجویی (سرکوب شده در تیرماه ۷۸) بازتولید شد و به صورت بزرگ‌ترین جنبش فراگیر و مدرن طبقه متوسط شهری بر علیه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی یا بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای درآمد» و از اینجا است که «اگر جنبش اصلاحات غیر دینامیک حکومتی سال‌های ۷۶ و ۷۷ تا تیرماه ۷۸ فاز اول فرایند دوم ۲۰ ساله حرکت‌های اجتماعی - سیاسی ایران تعریف بکنیم و اگر پروسه دینامیک قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی را به عنوان فاز دوم فرایند دوم حرکت‌های اجتماعی تعریف بکنیم، بدون تردید باید جنبش سبز را فاز سوم فرایند دوم ۲۰ ساله حرکت‌های اجتماعی - سیاسی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تعریف بکنیم.»

با این نگاه است که «خودویژگی‌های فاز سوم فرایند دوم یا جنبش سبز» را در مقایسه با فاز اول و فاز دوم فرایند دوم (که همان جنبش غیر دینامیک اصلاحات حکومتی و قیام دینامیک تیرماه ۷۸ می‌باشد) و همچنین در مقایسه با حرکت‌های اجتماعی فرایند اولیه (نیمه اول دهه ۷۰) می‌توانیم اینچنین فرموله نمائیم:

۱ - خود پروسه جنبش سبز در سال ۸۸ (از خرداد ۸۸ تا عاشورای ۸۸ یا ششم دی‌ماه ۸۸) دو مرحله داشته است:

مرحله اول که از فردای اعلام نتیجه دولت دهم با شعار: «رأی من کو؟» شروع شد و تا ۲۹ خرداد و نماز جمعه خامنه‌ای ادامه داشت در این مرحله:

اولاً شعار جنبش سبز همان شعار: «رأی من کو؟» بود و رهبری

خامنه‌ای باقی مانده بود و خامنه‌ای به دنبال انتقام از عملکرد میر حسین موسوی نسبت به او در دوران دولت سوم و چهارم بود.

قابل ذکر است که در دولت دوم و سوم از آنجائیکه رویکرد اقتصادی و سیاسی میر حسین موسوی (که بر پایه اقتصاد دولتی و سیاست تمرکز قدرت در دست دولت استوار بود) با رویکرد خامنه‌ای (که بر پایه اقتصاد کلاسیک و حمایت از بازار استوار بود) و با عنایت به اینکه در شرایط جنگی خمینی از رویکرد موسوی (اقتصاد دولتی و سیاست تمرکز قدرت در دست دولت) حمایت می‌کرد، همین امر باعث گردید تا خامنه‌ای در طول ۸ سال رئیس جمهوری سوم و چهارم عملاً به صورت آچمز شده در قدرت درآید و تمامی تصمیمات کلیدی قوه مجریه توسط خود میر حسین موسوی صورت می‌گرفت که خود این امر باعث عقده‌ای شدن خامنه‌ای (در سال‌های ۶۱ تا ۶۸) در برابر میر حسین موسوی شد. همین پارادوکس هیستریک بین خامنه‌ای و میر حسین موسوی باعث گردید تا (میر حسین موسوی برای ۲۰ سال خانه‌نشین بشود و از خرداد ۸۸ که میر حسین موسوی پس از ۲۰ سال خانه‌نشینی تصمیم گرفت تا بنا به پیشنهاد ارباب اصلاح‌طلبان حکومتی وارد عرصه سیاست بشود) در خرداد ۸۸ خامنه‌ای از مرحله مهندسی کردن انتخابات دولت دهم تا ۲۹ خرداد ۸۸ (که او در نماز جمعه به صورت شش دانگ از انتخابات مهندسی شده خودش و پیروزی محمود احمدی‌نژاد در برابر میر حسین موسوی حمایت کرد و به صورت علنی و رسمی هاشمی رفسنجانی را در چارچوب رویکرد خودش در پای محمود احمدی‌نژاد برای اولین بار ذبح کرد و رویکرد محمود احمدی‌نژاد را به رویکرد خودش در مقایسه با رویکرد هاشمی رفسنجانی نزدیک‌تر اعلام کرد و باز در آن نماز جمعه برای اولین بار بین خودش و جناح و جریان هاشمی رفسنجانی مرزبندی کرد و استقلال خودش را از هاشمی رفسنجانی در آن نماز جمعه در پاسخ به نامه سرگشاده هاشمی رفسنجانی که سه روز قبل از انتخابات دولت دهم در خرداد ۸۸ به خامنه‌ای نوشته بود اعلام کرد، بدین ترتیب این همه باعث گردید تا خامنه‌ای از همان آغاز) انتخاب

میر حسین موسوی را به چالش بکشد.

یادمان باشد که در همان نماز جمعه بود که خامنه‌ای با علم کردن «دست معلولش» و فدا کردن «جسم معلولش» به امام زمانی که خود او نایب بر حقش بود، حزب پادگانی خامنه‌ای را بر علیه جنبش سبز بسیج کرد و باز در همان نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ بود که خامنه‌ای «اعلام بر خورد قهر و خشونت با جنبش سبز کرد» آنچنانکه این قهر و خشونت از فردای آن روز (در روز شنبه ۳۰ خرداد ۸۸ که از قبل بنابه دعوت جریان روحانیون، مردم تهران به خیابان‌ها آمده بودند) خیابان‌های تهران را از خون کنش‌گران جنبش سبز گلگون کردند.

باری همین اعلام خشونت و سرکوب توسط خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ باعث گردید که جنبش سبز از روز شنبه مورخ ۱۳۸۸/۰۳/۳۰ وارد دومین مرحله خود بشود. خودویژگی‌های دومین مرحله جنبش سبز بدین شکل می‌توان فرموله کرد که:

اولاً برعکس مرحله اول جنبش سبز (که از فردای پسا اعلام نتیجه انتخابات دولت دهم تا ۲۹ خرداد ۸۸ ادامه داشت و به صورت غیر قهرآمیز و در چارچوب همان گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی فاز اول، معتقد به حرکت از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای و اصلاحات از بالا و توسط جناح‌های درون حکومتی برای رسیدن به دوران طلائی خمینی در دهه ۶۰ بودند و با شعار «رأی من کو؟» حداکثر خواسته آنها ابطال انتخابات مهندسی شده خامنه‌ای بودند، اما) در مرحله دوم جنبش سبز که از روز شنبه ۳۰ خرداد در پاسخ حزب پادگانی خامنه‌ای به فراخوانی مسالمت‌آمیز روحانیون (موسوی خوئی‌ها، مهدی کروی، سید محمد خاتمی) صورت گرفت، جنبش سبز در برابر تزییق خشونت توسط حزب پادگانی از بالا (بر جنبش سبز) قرار گرفت؛ که البته «همین تزییق خشونت از بالا توسط حزب پادگانی خامنه‌ای در ادامه باعث شکاف بین رأس و بدنه جنبش سبز شد» چراکه اگرچه «رأس جنبش سبز تصمیم به عقب‌نشینی در برابر خشونت تحمیلی حزب پادگانی خامنه‌ای گرفتند»،

ولی «بدنه جنبش سبز تحت رهبری جنبش دانشجویی در شکل بازتولید پروسه قیام تیرماه ۷۸ تصمیم به ورود به خشونت عکس‌العملی نسبت به حزب پادگانی گرفتند» و از آنجا بود که حزب پادگانی خامنه‌ای با برپائی کهریزک‌ها و اوین‌ها و سرکوب خونین خیابانی و حمله مغول‌وار به خوابگاه‌های دانشجویی، «جنگی فراگیر و ناخواسته بر جنبش سبز تحمیل کرد که سنتز جدید و نهائی آن در عاشورای ۸۸ (ششم دی‌ماه سال ۱۳۸۸) به نمایش درآمد». جنگ جنبش سبز در روز عاشورای ۸۸ (ششم دی‌ماه ۸۸) با حزب پادگانی خامنه‌ای «جنگ بدنه جنبش سبز تحت هژمونی جنبش دانشجویی با حزب پادگانی خامنه‌ای بود، نه جنگ رهبری جنبش سبز با حزب پادگانی» (هر چند که فردای عاشورای ۸۸ میر حسین موسوی از جبهه بدنه جنبش سبز در جنگ عاشورا در برابر جبهه حزب پادگانی خامنه‌ای حمایت کرد).

ثانیاً برعکس مرحله اول حرکت جنبش سبز که رهبری جنبش سبز معتقد به گفتمان اصلاح‌طلبی درون حکومتی از بالا بودند، در مرحله دوم حرکت جنبش سبز (که از ۱۳۸۸/۰۳/۳۰ شروع شد) «گفتمان جنبش سبز صورت دینامیک جنبشی تحول‌خواهانه از پائین پیدا کرد» بنابراین، از همان زمان بود که شیخ مهدی کروبی به جنبش سبز پیوست و «جنبش دانشجویی (بر پایه تجربه‌ای که از پروسه قیام تیرماه ۷۸ آموخته بود) با دینامیک و جنبشی و حرکت از پائین شدن جنبش سبز توانست به جای رهبری سابق جنبش سبز رهبری این جنبش را در عرصه میدانی در دست بگیرد» که جنگ عاشورای ۸۸ «نمایش این تغییر گفتمانی در رویکرد جنبش سبز بود». چراکه در جنگ عاشورای ۸۸ (ششم دی‌ماه ۸۸) نه تنها به جای «رهبری فردی کارizmائی مرحله اول جنبش سبز رهبری به صورت جمعی و دانشجویی درآمده بود» و نه تنها در جنگ عاشورای ۸۸ «جنگ جنبش سبز با حزب پادگانی خامنه‌ای بود، نه جنگ حزب و سازمان با حزب پادگانی خامنه‌ای» و نه تنها در عاشورای ۸۸ «نبرد خشونت با خشونت بود» و نه تنها در عاشورای ۸۸ «نبرد مذهب با مذهب بود» و نه تنها در عاشورای

۸۸ «نبرد طبقه متوسط شهری با حزب پادگانی خامنه‌ای بود» از همه مهمتر اینکه عاشورای ۸۸ «نبرد گفتمان تحول‌خواهانه جنبشی تکوین یافته از پائین با گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی درون قدرت هم بود.»

به این ترتیب است که می‌توان عاشورای ۸۸ را «پرچم جدائی گفتمان اصلاحات حکومتی (از بالا و از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای) با گفتمان تحول‌خواهانه جنبشی از پائین تعریف کرد» و باز در همین رابطه است که می‌توانیم عاشورای ۸۸ را پرچم نمایش شعار «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» توسط جنبش دانشجویی و طبقه متوسط شهری هم تعریف کرد؛ و باز از اینجا است که می‌توان جنگ عاشورای ۸۸ را «جنگ گفتمان‌ها هم تعریف کرد» و در ادامه همین است که می‌توان «جنگ عاشورا را صحنه به چالش کشیده شدن مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی هم تعریف کرد» هر چند که رژیم مطلقه فقاهتی و حزب پادگانی خامنه‌ای «در تجمع دست‌ساز حکومتی (توسط مداحان حکومتی) در نهم دی‌ماه ۸۸ تلاش کرد که به بازتولید مشروعیت از دست رفته خودش در عاشورای ۸۸ بپردازد، ولی در همین رابطه هم حزب پادگانی خامنه‌ای شکست خورد. چرا که تجمع مداحان حکومتی در ۹ دی‌ماه ۸۸ خود نشان دهنده شکست حزب پادگانی خامنه‌ای در بازتولید مشروعیت از دست رفته این رژیم بودند.»

ثالثاً اگرچه کنش‌گران مرحله دوم جنبش سبز در فرایند پسا عاشورای ۸۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت همه جانبه سرکوب شدند و شرایط برای رکود ۸ ساله (۸۸ تا ۹۶) حرکت‌های اجتماعی اعم از دینامیکی خیزشی و جنبشی و غیر دینامیکی اصلاح‌طلبان حکومتی از بالا فراهم گردید؛ اما «از تابستان ۹۶ یعنی فرایند پسا انتخابات دولت دوازدهم در اردیبهشت ۹۶ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران با پشت سر گذاشتن فرایندهای اول و دوم حرکت‌های اجتماعی وارد فرایند سوم حرکت‌های اجتماعی شدند.»*

ادامه دارد



«کودتا» یا بازگشت به مسیر «دموکراسی»؟

مدنی جنبشی خودبنیاد، جامعه مدنی سندیکائی و اتحادیه‌ای و احزابی تونس نتوانستند با تکوین شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر مستقل تکوین یافته از پائین حرکت اصلاحات دموکراتیک از بالا را رادیکالیزه نمایند و شرایط برای حاکمیت جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین فراهم کنند. در نتیجه همین «جایگزین شدن نخبگان سیاسی به جای جنبش‌های فراگیر خودبنیاد تکوین یافته از پائین، شرایط برای کاهش سرمایه‌های اجتماعی در کشور تونس (در فرایند پسا انقلاب ۲۰۱۱) فراهم کرده است». به همین دلیل روند رو به ضعف سرمایه‌های اجتماعی در تونس باعث گردید که «در تونس دموکراسی نخبگان جایگزین دموکراسی مشارکتی همه مردم بشود» بنابراین، در تحلیل نهائی همین «جایگزینی انحرافی دموکراسی نخبگان به جای دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورائی یا دموکراسی همه مردم تونس، عامل انحراف مسیر سیاسی - اقتصادی و اجتماعی کشور تونس در فرایند پسا انقلاب سیاسی ۲۰۱۱ بوده است». چراکه:

اولاً در دموکراسی نخبگان و در غیبت مشارکت مستقیم مردم توسط شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین

۲ - کشور تونس گرچه در عرصه سیاسی و اجتماعی در دهه پسا انقلاب ضد استبدادی سال ۲۰۱۱ توانست موفقیت‌هایی کسب نماید، اما از آنجائیکه «تحول ساختاری، سیاسی در کشور تونس (به جز فرایند اول آن، در فرایندهای بعدی) به حرکت نخبگان از بالا محدود شد و تحول ساختاری سیاسی سال ۲۰۱۱ نتوانست به تحول اجتماعی و تحول اقتصادی از پائین بر پایه جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و مستقل خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری (دو جبهه آزادی‌خواه و برابری‌طلب از طبقه متوسط شهری تا اردوگاه کار و زحمت) مردم تونس بیانجامد» و همین خلاء باعث گردیده که در عرصه اقتصادی، «نظام سرمایه‌داری بنجل دوران دیکتاتوری گذشته همچنان دست نخورده باقی بماند» و سرمایه‌داری جهانی (در جهت ضربه زدن به انقلاب سیاسی سال ۲۰۱۱ مردم تونس) و محدود و محصور کردن این انقلاب در چارچوب خود کشور تونس و جهت به شکست کشاندن طوفان بهار عربی در خاورمیانه، «در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی از کانال نهادهای مالی بین‌المللی جهان سرمایه‌داری مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، پیوسته تلاش کرده‌اند تا با فراگیر کردن بحران اقتصادی در تونس، انقلاب سیاسی ۲۰۱۱ را به شکست بکشانند.»

در اینجا لازم است که یادآوری کنیم که در مقایسه «جایگاه جامعه مدنی نهادینه شده توسط جنبش‌های سندیکائی و اتحادیه‌ای در تونس با کشورهای دیگر عربی (و حتی با دیگر کشورهای قاره آفریقا) کشور تونس در این رابطه موقعیتی برجسته و پیشکسوت دارد، بطوریکه در این رابطه می‌توانیم بگوئیم که کشور تونس به لحاظ جامعه مدنی بر پایه جنبش‌های سندیکائی و اتحادیه‌ای و احزابی و نهادهای مستقل مردمی یک جامعه مدنی نهادینه شده می‌باشد» و اصلاً و ابداً در این رابطه جای تردید وجود ندارد؛ اما داوری فوق ما «در باب ضعف و خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و مستقل تکوین یافته از پائین توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در دو جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت در تونس می‌باشد» که در فرایند پسا انقلاب سیاسی ۲۰۱۱ در «خلاء این جامعه

«دموکراسی نخبگان قطعاً روند لیبرالیستی یا لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری پیدا می‌کند» که با جایگزینی لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری به جای دموکراسی مشارکتی (آنچنانکه در تونس شاهد هستیم) راهی برای حکومت و نهادهای حکومتی جز رفتن در چارچوب سرمایه‌داری و سیاست نئو لیبرالیستی آن باقی نمی‌ماند.

ثانیاً با جایگزین شدن لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری به جای دموکراسی مشارکتی، باید عنایت داشته باشیم که اصلاً و ابداً «لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری به معنای دموکراسی تمامی مردم نبوده و نیست» بلکه برعکس «در لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری (به علت حاکمیت نخبگان به جای شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبی تکوین یافته از پائین، قطعاً آنچنانکه امروز در جامعه تونس شاهد آن می‌باشیم) لیبرال دموکراسی به دنبال طبقاتی کردن دموکراسی از بالا می‌باشد» و قطعاً «با طبقاتی شدن دموکراسی از بالا (آنچنانکه امروز در تونس شاهد هستیم) حاکمیت به عنوان نماینده طبقه برخوردار می‌شود و دیگر منافع اکثریت عظیم مردم برای آنها مطرح نمی‌باشد».

ثالثاً به موازات طبقاتی شدن حاکمیت در نظام لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری، در تحلیل نهائی «حاکمیت طبقاتی، اردوگاه عظیم پائینی‌های جامعه را از امکان اعمال اراده جمعی در راستای دخالت مستقیم در تعیین سرنوشت خود محروم می‌سازند» و در همین رابطه «قدرت سیاسی را از زیر نفوذ جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبی تکوین یافته از پائین خارج می‌سازند» و حتی «با حق رأی عمومی مخالفت می‌کنند» و از آزادی در جامعه و عرصه سیاسی «تنها بر آزادی‌های منفی (آزادی‌ها از دیگران) حمایت می‌کنند و با آزادی‌های مثبت (آزادی با دیگران) مانند حق تصمیم مردم و شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبی تکوین یافته از پائین مخالفت می‌ورزند» و آن را منشاء توتالیتاریسم در جامعه می‌دانند.

رابعاً در چارچوب لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری

«لیبرال‌ها همیشه سعی دارند که حوزه‌های حساس تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی جامعه را از دسترس مردم و یا جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و مستقل تکوین یافته از پائین دور بدارند.»

خامساً در لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری «حکومت نمایندگی طبقاتی نخبگان، پیوسته وسیله‌ای برای کم کردن خطر نفوذ جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و مستقل و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبی تکوین یافته از پائین می‌باشند.»

۳ - در تونس در طول ده سال پسا انقلاب سیاسی ۲۰۱۱ همین جایگزینی دموکراسی نخبگان یا لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری به جای دموکراسی مشارکتی یا جامعه مدنی خودبنیاد جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبی تکوین یافته از پائین، «باعث ظهور بن‌بست سیاسی در حاکمیت می‌گردد» که همین بن‌بست سیاسی در طول ده سال گذشته در تونس باعث شده است که «منهای اینکه (در طول ده سال گذشته) بیش از ده دولت ناپایدار روی کار بیایند، همین بن‌بست سیاسی بستر ساز شکل‌گیری بن‌بست اقتصادی نیز شده است.»

۴ - ظهور بن‌بست اقتصادی (در بستر بن‌بست سیاسی) در تونس در طول ده سال گذشته «باعث کاهش رشد سالانه اقتصادی همراه با رکود و بیکاری و تورم و فقر در جامعه تونس شده است». به طوری که در این رابطه طبق گزارش بانک جهانی «میانگین رشد سالانه در تونس بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹ رقم مایوس‌کننده ۱/۵ درصد بوده است» و باز به همین دلیل بن‌بست اقتصادی بوده است که «فساد گسترده به صورت فراگیر در تونس در حال رشد می‌باشد و بیکاری و تورم همراه با رکود همراه با کمبود فرصت‌های شغلی به خصوص برای جوانان به صورت یک بحران فراگیر درآمده است» و «سرمایه‌گذاری و صادرات در تونس هرگز نتوانسته حتی به آمار قبل از انقلاب ۲۰۱۱ در تونس نزدیک بشود» و از همه مهمتر اینکه این «بن‌بست اقتصادی بستر ساز افزایش بدهی فزاینده به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شده است» که در چارچوب

ماه اول سال جاری، باز اقتصاد تونس (تولید ناخالص داخلی) ۳ درصد نسبت به سال گذشته کاهش پیدا کرده است.»

سه - بحران کرونا در تونس باعث گردیده که «شرایط بن‌بست اقتصادی باعث دو پاره شدن حاکمیت سیاسی در تونس امروز بشود». البته همین «دو پاره شدن حاکمیت سیاسی باعث گردیده است که در جریان تظاهرات اخیر مردم تونس بر علیه دولت هشام المشیشی، قیس سعید رئیس‌جمهوری تونس دستور عزل نخست‌وزیر و انحلال پارلمان دو سنگر اساسی باقیمانده از اصلاحات سیاسی ۲۰۱۱ صادر کند». در نتیجه همین دستور قیس سعید نسبت به عزل هشام المشیشی و پارلمان تونس در این شرایط باعث گردیده است که «تونس در شرایط فعلی در جایی بسیار شکننده قرار بگیرد، یعنی هم شکننده از نظر سیاسی و اقتصادی باشد و هم محروم از دولت قدرتمند گردد»؛ به بیان دیگر می‌توان در این رابطه داوری کرد که «تونس که در سال ۲۰۱۱ خاستگاه بهار عربی بود، امروز گرفتار بدترین بحران سیاسی و بحران اقتصادی و بحران مدیریتی شده است». لازم است که یادآوری کنیم که «عزل هشام المشیشی نخست‌وزیر و انحلال پارلمان تونس توسط قیس سعید رئیس‌جمهور و جایگزین کردن ارتش به جای آنها هرگز نمی‌تواند روی درد بن‌بست اقتصادی و سیاسی و مدیریتی کشور تونس (حتی در چارچوب لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری) مؤثر باشد» و دلیل این امر همان است که خود «عزل نخست‌وزیر و انحلال پارلمان تونس توسط قیس سعید حمله به ساختار لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری حاکم بر تونس می‌باشد، همچنین جانسین کردن ارتش به جای آنها حمله به ساختار دموکراسی مشارکتی است که در آینده توسط جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین می‌تواند در تونس شکل بگیرد.»*

ادامه دارد

رویکرد نئولیبرالیستی این نهادها بین‌المللی مالی سرمایه‌داری جهانی شرایط دردناکی را بر کشورهای وام‌گیرنده من جمله تونس تحمیل می‌کنند تا در کادر آن به «شرایط مالی پایدار» در کشورهای مقصد دست پیدا کنند. بر این مطلب اضافه کنیم که تونس در این شرایط بحران‌زده در حال «مذاکره با صندوق بین‌المللی پول برای اخذ وام چهار میلیارد دلاری جهت مقابله با بحران اجتماعی - سیاسی و اقتصادی فعلی می‌باشند» که البته به علت بحران سیاسی حاکم فعلاً این مذاکرات متوقف شده است. لازم است که یادآوری کنیم که «بدهی‌های دولت به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در پایان سال ۲۰۲۰ میلادی به ۸۸ درصد حجم تولید ناخالص ملی داخلی تونس رسیده بود که در مقایسه با حجم بدهی سال قبل از آن که ۷۲ درصد بوده است که خود نشان دهنده رشد ۱۶ درصدی در طول یک سال می‌کند.»

باری، باز در رابطه با بحران و بن‌بست اقتصادی در جامعه تونس در طول ده سال گذشته است که باعث شده است که «نرخ رسمی بیکاری در تونس در شرایط فعلی به ۱۷/۴ درصد برسد» و طبق گزارش انستیتو ملی آمار «نرخ بیکاری به ۱۷/۸ درصد رسیده است» و طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول «بیکاری در جوانان تونس که در سال ۲۰۱۹ به رقم ۳۵ درصد رسیده بود که در چهار ماهه پایانی سال گذشته به بالای ۳۶ درصد رسید» چراکه تولید در بخش‌های مهم اقتصادی تونس به شدت ضربه خورده است. البته از همه مهمتر اینکه همه‌گیری کرونا در طول دو سال گذشته «بلای دیگری شده است که به فلاکت و بن‌بست و بحران اقتصادی در تونس دامن زده است». چراکه:

یک - بحران کرونا در تونس باعث گردیده که «گردش‌گری که یکی از بخش‌های حیاتی اقتصاد و منبع اصلی ورود ارزهای خارجی به کشور تونس می‌باشد در طول دو سال گذشته تعطیل بشود.»

دو - بحران کرونا در تونس باعث شده که طبق گزارش الجزیره در سال گذشته «اقتصاد تونس ۸/۶ درصد کوچک‌تر بشود». البته طبق همین گزارش در «سه

مبارزه ضد «استعماری» و ضد «امپریالیستی» برونی

در بستر مبارزه سه مؤلفه ای ضد «استعماری» و ضد

«استبدادی» و ضد «استحمار» درونی، در رویکرد شریعتی

ایران تکوین پیدانمی کرد.»

رابعاً مبارزه ارتجاع مذهبی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی (در پروسس تکوین جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ - ۵۷ مردم ایران) با منظومه نظری و عملی شریعتی تحت رهبری شیخ مرتضی مطهری (و حمایت فرصت‌طلبانه مهندس مهدی بازرگان از او) در راستای جایگزین کردن «اندیشه‌های ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی به جای اندیشه‌های شریعتی شکل گرفته بود». چراکه روحانیت دگماتیسم و ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی به خوبی (با اعتلای جنبش ضد استبدادی سال‌های ۵۶ - ۵۷) می‌دانستند که در چارچوب منظومه نظری و عملی شریعتی امکان هژمونی روحانیت و رهبری سیاسی آنها و گفتمان ارتجاعی ولایت فقیه بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران وجود ندارد. لذا بدین ترتیب بود که از همان سال ۵۶ که پروسس اعتلای جنبش ضد استبدادی مردم ایران در چارچوب منظومه نظری و عملی شریعتی شکل گرفت، جریان ارتجاعی و دگماتیست حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری شیخ مرتضی مطهری (و حمایت فرصت‌طلبانه مهندس مهدی بازرگان از اسلام ارتجاعی

باری آنچه که از مواضع شریعتی در عبارات فوق (از موضع ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد استحمار) او در طول اوج مبارزه علنی‌اش یعنی سال‌های ۴۷ تا ۵۱ و ۵۱ تا ۵۶) دریافتیم، نشان دهنده آن است که «نه تنها شریعتی در عرصه استراتژی ضد انحطاط‌گرایی و ضد استعماری و ضد امپریالیستی در کنار سید جمال و محمد اقبال موفق بوده است»، در عرصه تاکتیکی (برخلاف سید جمال و محمد اقبال که شکست خوردند) «شریعتی توانست موفق بشود» چرا که به شهادت دوست و دشمن تنها معلم غایب جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بدون تردید معلم کبیرمان شریعتی بوده است. برای فهم این مهم:

اولاً باید در کالبد شکافی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ قاعده و بدنه این جنبش از رهبری موج‌سوار نیمه دوم سال ۵۷ جدا بکنیم و بر این باور باشیم که جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، بیش از یکسال قبل از ظهور رهبری موج‌سواران (که در فرایند پسا ۱۷ شهریور ۵۷ بود که آن رهبری خودشان را بر آن جنبش تحمیل کردند) آن جنبش از سال ۵۶ بدون آن رهبری تکوین و اعتلا پیدا کرده بود.

ثانیاً جنبش ضد استبدادی مردم ایران در پروسس تکوین خود در سال ۵۶ - ۵۷ یک جنبشی بود که از «پائین تکوین پیدا کرده بود» و بدون تردید «موتور تکوین آن بر تقدم تحول فرهنگی و مذهبی استوار بوده است» که همان تقدم تحول فرهنگی و مذهبی بستر ساز «تحول اجتماعی» و بالاخره در فاز سوم باعث «تحول سیاسی» و سرنگونی رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی گردید.

ثالثاً بدون تردید ریشه و آبشخور تحول فرهنگی و مذهبی (بستر ساز تحول اجتماعی و تحول سیاسی پروسس تکوین) جنبش ضد استبدادی سال ۵۶ - ۵۷ جنبش روشنگری ارشاد شریعتی بوده است که از سال ۴۷ تا آبان‌ماه ۵۱ به مدت ۵ سال با مرکزیت حسینیه ارشاد شکل گرفت. آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری قطعی کرد که اگر جنبش روشنگری پنج سال ارشاد شریعتی (۴۷ تا آبان‌ماه ۵۱) نبود، هرگز و هرگز «جنبش اجتماعی سال‌های ۵۶ - ۵۷ ضد استبدادی مردم

فقاہتی بر علیہ شریعتی) از همان سال ۵۶ و در فرایند پساوفات شریعتی، حرکت همه جانبه نظری ترویجی و تبلیغی و تهییجی خود بر علیہ منظومہ معرفتی شریعتی از سر گرفته بودند. قابل ذکر است کہ شیخ مرتضی مطہری در اولین نامہ خود پس از وفات معلم کبیرمان شریعتی بہ خمینی منہای اینکہ شریعتی را رہبر نظری منہایون (اسلام منہای روحانیت) مطرح کردہ بود (در همان زمان سال ۵۶ کہ هنوز روحانیت حوزہ‌ہای فقاہتی حتی در خواب ہم نمی‌توانستند خواب قدرت سیاسی بر جامعہ بزرگ و رنگین کمان ایران ببینند) ہجرت معلم کبیرمان بہ غرب را توطئہ ساواک معرفی کردہ بود.

باری، در این رابطہ بود کہ بہ موازات نہادینہ شدن پایہ‌ہای ارتجاعی رژیم مطلقہ فقاہتی حاکم در چارچوب مسلط کردن «گفتمان ارتجاعی ولایت فقیہ» بہ عنوان تنہا گفتمان بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران، دستگاہ‌ہای کاذب تاریخ‌ساز و اطلاعاتی رژیم مطلقہ فقاہتی جہت لجن مال کردن ہویت معلم کبیرمان شریعتی دست بہ کار شدند. چراکہ «تضمین ہویت ارتجاعی و دگماتیست و غاصبانہ خودشان در گرو بہ چالش کشیدن ہویت و اندیشہ‌ہای شریعتی دیدند» و از آنجائیکہ ہر نظر و نقدی کہ بہ منظومہ معرفتی شریعتی داشتہ باشیم (کہ در این رابطہ جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۲ سال گذشتہ از سال ۵۸ کہ حرکت برونی ما شروع گردید الی الان) چہ در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و چہ در فاز افقی و یا جنبشی نشر مستضعفین، در راستای «تودہ‌گیر کردن منظومہ معرفتی شریعتی» پیوستہ بہ صورت مستمر اقدام بہ نقد و چکش‌کاری و صیقل‌زدائی این اندیشہ سترک کردہ است، ولی در این رابطہ باید بہ این حقیقت توجہ داشتہ باشیم کہ جوہر اندیشہ‌ہای شریعتی در تمامی دوران حیات سیاسی‌اش، بیش از ہر چیز در راستای «مبارزہ با استعمار و امپریالیسم انحصاری - مالی پسا جنگ دوم جهانی تحت ہژمونی امپریالیسم آمریکا از کانال مبارزہ ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استثماری بودہ است» و کلید رمز منظومہ معرفتی شریعتی (آنچنانکہ

خود او بارہا اعلام کردہ و بارہا گفتمانی است کہ ہر چہ در طول عمرم غیر از این گفتمانی اضافی بودہ است همان) «مبارزہ سلبی و ایجابی با قدرت سہ مؤلفہ‌ای زر و زور و تزویر یا مبارزہ ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استعماری بودہ است.»

بہ طوری کہ در این رابطہ بہ ضرس قاطع می‌توانیم داوری کنیم کہ بدون فہم جوہر ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استعماری منظومہ معرفتی شریعتی امکان فہم اندیشہ‌ہای شریعتی اصلاً و ابداً وجود ندارد؛ و در چارچوب ہمین مبارزہ نظری و عملی و سلبی و ایجابی شریعتی با قدرت سہ مؤلفہ‌ای زر و زور و تزویر است کہ «سر سپردگی شریعتی بہ عدالت‌خواہی و برابری طلبی و آزادی‌خواہی و آگاہی طلبی و ہمچنین اعتقاد و ایمان او بہ شعار استراتژیکی‌اش» (کہ در کنفرانس‌ہای قاسطین و مارقین و ناکثین) برای اولین بار او تبیین و مدون می‌کند و در (م. آ - ج ۱ - ص ۱۷۹) با این عبارت مطرح می‌کند کہ: «ایدہ‌آل‌ہای فطری نوع انسان عبارتند از: آزادی، برابری و آگاہی» کہ بدون تردید شعار: «آگاہی، آزادی و برابری» او بہ عنوان آلترناتیو شعار انقلاب کبیر فرانسہ (کہ همان شعار: «آزادی و برابری و برادری» بود) و آلترناتیو شعار انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیہ (کہ عبارت بود از: «صلح، آزادی و برابری») می‌باشد.

در عرصہ ہمین اعتقاد نظری و عملی و سلبی و ایجابی شریعتی بہ مبارزہ انحطاط‌زدائی فرهنگی و اجتماعی جامعہ بزرگ و رنگین کمان ایران و مبارزہ ضد استعماری و ضد امپریالیسم انحصاری - مالی پسا جنگ جهانی دوم تحت ہژمونی امپریالیسم آمریکا از کانال مؤلفہ‌ہای سہ گانہ مبارزہ ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استعماری یا زر و زور و تزویر و ضد انحطاطی او در کنار محمد اقبال و سید جمال است کہ او در میان تمام لایہ‌ہای مترقی نظریہ پردازان جهانی و جامعہ ایران قابل شناخت می‌باشد و او توسط ہمین رویکرد خودش بود کہ توانست تا اعماق جامعہ ایران ارج پیدا کند. باری، بہ ہمین دلیل بود کہ دستگاہ‌ہای اطلاعاتی و جاعلان تاریخ‌ساز رژیم ارتجاعی و مطلقہ فقاہتی حاکم از همان فردای انقلاب ضد استبدادی

۵۷ مردم ایران دست به کار شدند تا با تکیه به اسناد ساواک شاهنشاهی:

اولاً برخورد شریعتی جهت خام کردن ساواک و اعلام آدرس اشتباهی به آنها (جهت بسترسازی حرکت خودش در حسینه ارشاد از سال ۴۷) را به عنوان «اسناد تاریخی» جهت به چالش کشیدن هویت سیاسی اجتماعی شریعتی به کار گرفتند و تلاش عظیم کردند تا آن بازجویی‌های ساواک رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی را به عنوان «اسناد تاریخی معتبر» بر علیه شریعتی جا بیندازند.

ثانیاً دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از فردای نهادینه کردن پایه خودش تلاش کرده است تا توسط بازجویی‌های ساواک رژیم توتالیتر و مستبد پهلوی به عنوان اسناد معتبر تاریخی بر علیه شریعتی، هویت معلم کبیرمان شریعتی را در اذهان جمعی توده‌ها خراب کنند.

ثالثاً دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۱ سال گذشته عمر خودش) تلاش کرده است که همراه با به چالش کشیدن «هویت و صداقت و صلاحیت» شریعتی توسط اسناد گزینشی بازجویی‌های ساواک، «کل حرکت‌های عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه سنتز جنبش روشنگری ارشاد شریعتی را که از آغاز ظهور هیولای اسلام فقهاتی بر کرسی قدرت سه مؤلفه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی، به صورت ترویجی و تبلیغی و تهییجی اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی حاکم را به چالش کشیده‌اند را نفی کنند.»

رابعاً دستگاه اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این رابطه با استفاده گزینشی از اسناد ساواک رژیم مستبد و توتالیتر پهلوی بدون اینکه اصل این اسناد را در دسترس عموم قرار بدهند، تلاش کرده‌اند تا از این اسناد گزینشی، چماقی در راستای به چالش کشیدن هویت سیاسی و اجتماعی شریعتی به کار بگیرند. لذا به همین دلیل دستگاه اطلاعاتی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته عمر این رژیم) پیوسته تلاش کرده است تا از میان انبوه عظیم اوراق به ارث

رسیده ساواک به این رژیم، «چیزهائی را منتشر کنند که به کارشان می‌آید». چراکه «حقیقت تاریخی از نظر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تا حدی اعتبار دارد که بتواند مصلحت نظام حاکم را تأیید نماید» و این «مصلحت نظام را به خطر نیاندازد». یادمان باشد که آنچنانکه خمینی می‌گفت: «معیار حقیقت هر چیز در جامعه ایران و اسلام فقهاتی، حفظ نظام مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و «حفظ نظام مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» و «حفظ نظام مطلقه فقهاتی حاکم، برای اسلام فقهاتی حاکم، برای حفظ این نظام، حتی در چارچوب اسلام فقهاتی و روایتی حاکم، می‌توان به مخالفین رژیم هر «بهتانی که بتواند ابروی مخالفین را در جامعه از بین ببرد، به عنوان برچسب زد.»

خامساً در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تحلیل نهائی آنچنانکه در طول ۴۱ سال گذشته شاهد بوده‌ایم، «مصلحت این نظام آن چیزی است که یک نفر یعنی ولی فقیه حاکم رژیم تشخیص می‌دهد». برای مثال در تابستان ۶۷ مصلحت نظام همانی بود که خمینی با یک فتوا تصمیم گرفت که در عرض چند هفته چند هزار زندان سیاسی را قتل و عام بکند. با اینکه خمینی می‌دانست که آن زندانیان سیاسی (قتل و عام شده در تابستان سال ۶۷) قبلاً توسط همین دستگاه قضائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «حکم قطعی» داشته‌اند و محکوم به حبس شده بودند و حتی حکم خود را هم کشیده بودند؛ و بدین دلیل در این رابطه بود که خمینی ادعا می‌کرد: «که در نظام مطلقه فقهاتی حاکم حتی یک انسان هم کشته نشده است، آنهایی که در این رژیم کشته شده‌اند از نظر خمینی همه سبع (حیوان وحشی) بوده‌اند» و بدین ترتیب است که باید داوری کرد که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آنچنانکه سعدی می‌گوید:

خلاف رأی سلطان رأی جستن

به خون خویش باشد دست شستن

اگر سلطان خود روز را هم گوید شب است

بباید گفتن اینک ماه و پروین

ادامه دارد*

باسه رویکرد مختلف

«انطباقی، تطبیقی و دگماتیستی»

درست‌سه مدل مختلف

«سوسیالیسم مارکسی»

«سوسیال دموکراسی برنشتاینی»

«دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

تا زمانی که «استثمار سه مؤلفه‌ای فرد از فرد، طبقه از طبقه و ملت از ملت با نابودی مناسبات سرمایه‌داری از بین نرود، هرگز و هرگز نجات انسان از الینه شدن در مناسبات سرمایه‌داری و رفع تضاد و تبعیض طبقاتی امکان‌پذیر نمی‌باشد.»

۴ - در عبارات فوق شریعتی، «پیوند دموکراسی با مناسبات سرمایه‌داری امری غیر ممکن می‌داند» و رویکرد سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم که از دموکراسی سیاسی (نه دموکراسی اقتصادی و نه دموکراسی معرفتی و اجتماعی) حمایت می‌کردند و با کنار نهادن مبارزه برای سوسیالیسم حرکت خودشان را به اقدامات کینزی بر سر توزیع درآمد در مناسبات سرمایه‌داری محدود کرده‌اند، عوام‌فریبانه اعلام می‌کند. او در این رابطه با طرح سؤال‌هایی می‌گوید:

چگونه می‌شود از دموکراسی و آزادی سیاسی و فکری سخن گفت؟

آنچه در باب مبانی تئوریک دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی و اقبال و جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از عبارات فوق برای ما قابل فهم است اینکه:

۱ - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برای فرد و جامعه «یک فلسفه زندگی است نه یک اندیشه مجرد و انتزاعی روشنفکرانه.»

۲ - در عبارات فوق شریعتی با صراحت و به وضوح «بین آزادی و دموکراسی تمایز قائل می‌شود و آزادی را با جوهر آگزیستانسی و وجودی تعریف می‌نماید، ولی دموکراسی را با جوهر سیاسی اجتماعی در عرصه اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم تعریف می‌نماید» و در خصوص جوهر آگزیستانسی آزادی در انسان است که در عبارات فوق می‌گوید: «آزادی جوهر آدمی است.»

۳ - در عبارات فوق شریعتی جوهر مناسبات سرمایه‌داری را این چنین تعریف می‌نماید: «نظامی که بر تضاد طبقاتی و بهره‌کشی و بر انتقال همه ارزش‌های انسانی به قدرت پول استوار می‌باشد». پر واضح است که در این تعریف شریعتی از سرمایه‌داری «مبنای تعریف او بر استثمار طبقه از طبقه، فرد از فرد و ملت از ملت استوار می‌باشد». بدین خاطر در این رابطه است که در تعریف فوق شریعتی از سرمایه‌داری بر پایه استثمار، او «تضاد طبقاتی و بهره‌کشی و الینه کردن انسان توسط انتقال همه ارزش‌های انسانی به قدرت پول سنتز و مولود همان پدیده استثمار در جامعه سرمایه‌داری می‌داند» و او معتقد است که

دموکراسی و سرمایه‌داری؟ این دو چگونه با هم جمع می‌توانند شد؟

مگر اینکه از «دموکراسی پوششی دروغین برای مخفی کردن بهره‌کشی انسان از انسان بسازیم و این کثیف‌ترین فریب و بزرگترین آفت دموکراسی است». ممکن است در چنین نظامی انسان‌ها احساس آزادی کنند، اما این یک احساس کاذب است، ممکن است در چنین جامعه‌هایی همه افراد آزادانه رأی بدهند؛ اما پیش از آن سرمایه‌داری است که رای‌ها را در صندوق رأی‌هایشان فرو ریخته است، زیرا پول خودآگاه و ناخودآگاه رأی می‌سازد. «در میدان بازی که هر کسی آزاد است بتازد، شک نیست تنها کسانی که سوارند پیش بیافتند و پیاده‌ها از این آزادی و برابری حقوق سیاسی همیشه عقب بیافتند» بنابراین، آنچه که می‌توان در باب داوری شریعتی نسبت به دیالکتیک پیوند دموکراسی با سرمایه‌داری فهمید این که:

اولاً از آنجائیکه نظام سرمایه‌داری بر استثمار و بهره‌کشی و تبعیض طبقاتی و الینه کردن انسان استوار می‌باشد، بدین ترتیب نظام سرمایه‌داری هرگز و هرگز نمی‌تواند از دموکراسی و آزادی سخن بگوید چراکه در تحلیل نهائی در رویکرد شریعتی «موضوع دموکراسی اجتماع انسان است، آنچنانکه موضوع آزادی خود انسان است». طبیعی است که در «مناسباتی که بر پایه استثمار فرد از فرد، طبقه از طبقه و ملت از ملت استوار باشد، صحبت از دموکراسی به معنای اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی یک شوخی بیش نیست.»

ثانیاً آنچنانکه شریعتی در عبارات فوق با صراحت مطرح می‌کند، «لازمه دموکراسی یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی برابری تمامی افراد جامعه در حقوق شهروندی می‌باشد». همچنین از آنجائیکه در رویکرد شریعتی در جامعه طبقاتی (مولود و سنتز مناسبات سرمایه‌داری) هرگز و هرگز امکان تحقق علی‌السویه افراد جامعه از حقوق شهروندی وجود ندارد، در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که «سخن گفتن از دموکراسی در

نظام سرمایه‌داری تنها یک فریب بزرگ برای پوشش دروغین بهره‌کشی انسان از انسان می‌باشد.»

ثالثاً در عبارات فوق، شریعتی آفتی که با طرح دموکراسی و آزادی در نظام سرمایه‌داری مطرح می‌کند، عبارت است از اینکه خود این شعار دموکراسی خواهی و خود این پروژه دموکراسی‌سازی در جامعه سرمایه‌داری باعث می‌گردد تا «جامعه احساس آزادی بکند هر چند که صد در صد این احساس آزادی امری دروغین و غیر واقعی می‌باشد.»

رابعاً در عبارات فوق شریعتی حتی مکانیزم‌های جان لاک و منتسکیو در باب دموکراسی در جامعه سرمایه‌داری مثل انتخابات، حق رأی دادن، تفکیک قوا و غیره هم به چالش می‌کشد چراکه او در این رابطه بر این باور است که «در نظام سرمایه‌داری حتی آزادی رأی دادن هم یک امر دروغین می‌باشد» و دلیلی که او در این رابطه مطرح می‌کند این است که «قبل از اینکه رأی دهنده در نظام سرمایه‌داری رأی خودش را به صندوق رأی بریزد سرمایه‌دارها با تکیه بر پول و بوق‌های امپریالیسم خبری که در اختیار دارند، برای آنها از قبل رأی ساخته‌اند.»

خامساً در عبارات فوق شریعتی معتقد است که «شرط اول تحقق دموکراسی در یک جامعه (به عنوان بستر اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی حاکم توسط پائینی‌های جامعه) مبارزه با نظام طبقاتی می‌باشد»؛ زیرا نظام طبقاتی در مناسبات سرمایه‌داری در عرصه حقوق شهروندی باعث می‌گردد که «عده‌ای به صورت سواره درآورد و عده‌ای دیگر به صورت پیاده»؛ و لذا در این رابطه است که شریعتی سوالی که مطرح می‌کند اینکه «آیا در یک جامعه که عده‌ای سواره هستند و عده‌ای دیگر پیاده، می‌توان طرح مسابقه برای آنها مطرح کرد؟»

۵ - موضوع دیگری که شریعتی در عبارات فوق به صراحت به چالش می‌کشد، «سوسیالیسم دگماتیست حزب - دولت یا سوسیالیست‌های اقتدارگرا و دولت‌گرا قرن بیستم می‌باشند که در راستای ارائه بدیل برای سرمایه‌داری، به سرمایه‌داری دولتی (نه سوسیالیسم

و نه دموکراسی) روی آوردند و همین ورطه بالاخره باعث گردید تا در انتهای قرن بیستم به فروپاشی این نظام سوسیالیست دولتی بیانجامد». شریعتی در عبارات فوق در نقد سوسیالیسم دگماتیست حزب - دولت لنینیستی قرن بیستم قبل از فروپاشی می‌گوید: «در یک جامعه سوسیالیستی، به راستی سوسیالیستی تمرکز مالکیت افراد در یک بوروکراسی منجمد و همیشگی و مقتدر به نام حزب واحد یا به نام دیکتاتوری طبقاتی، اما در حقیقت دیکتاتوری رهبر ممکن نیست. دیکتاتوری‌ای که در فلسفه به نفی شخصیت و نفی نقش فرد در تاریخ معتقد است و در عمل فردپرستی را از حد فاشیسم هم می‌گذراند.»

۶- شریعتی در عبارات فوق، «بین جامعه سوسیالیستی و انسان سوسیالیستی تمایز قائل می‌شود و هر دو به صورت موضوع واحد تعریف نمی‌کند». او در این رابطه می‌گوید: «بنابراین انسان سوسیالیستی پیش از آن یک انسان خدائی است. یک جوهر صافی متعالی است، یک انسان به ایثار رسیده است. بی‌شک انسانی که در عین حال برای ایثار یک توجیه ایدئولوژیک و متناسب با جهان بینی خویش دارد». آنچنانکه در این تعریف شریعتی از انسان سوسیالیسم مشاهده می‌کنیم او انسان سوسیالیستی را همان انسان مؤمنی می‌داند که قرآن در آیه ۲۳ سوره احزاب تعریف می‌کند ((مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا - از مومنانند آنانیکه در عهد و پیمانی که با خداوند بستند صداقت ورزیدند پس بخشی از آنها این عهد و پیمان خود را عمل کردند و رفتند و بخش دیگر در انتظار عمل به عهد خود می‌باشند و تبدیل نکردند)) تبدیلی یعنی همان انسان مؤمنی که قرآن با عبارت رِجَالٌ صَدَقُوا، مهم‌ترین مشخصه آنها را در ایثار جان و ایثار مال تعریف می‌نماید.

۷- نکته مهم دیگری که شریعتی در عبارات فوق بر آن تاکید می‌ورزد، موضوع «تفکیک آزادی به دو مؤلفه آزادی راستین انسانی و آزادی در تجارت است» که در منظومه معرفتی شریعتی «بین این دو آزادی از فرش تا عرش تفاوت وجود دارد». به این ترتیب که برای

شریعتی «آزادی تجارت در عرصه آزادی انسان، تنها در چارچوب نظام سرمایه‌داری قابل تعریف می‌باشد» در صورتی که او لازمه دستیابی به «آزادی راستین نابودی مناسبات سرمایه‌داری در جامعه می‌داند»؛ به عبارت دیگر، در نگاه شریعتی «طرح آزادی در بستر نظام سرمایه‌داری همان آزادی در تجارت می‌باشد؛ و تا زمانیکه مناسبات سرمایه‌داری در جامعه حاکم باشد آزادی در خدمت مناسبات حاکم می‌باشد». البته این موضوع به معنای «نفی مطلق آزادی لیبرالیستی در مناسبات سرمایه‌داری نیست، بلکه تنها به معنای تبیین تفاوت بین آزادی سوسیالیستی با آزادی لیبرالیستی می‌باشد». چرا که در رویکرد شریعتی «برای دستیابی به آزادی سوسیالیستی لازم است که قبلاً مناسبات سرمایه‌داری در جامعه نابود شده باشد». بدین ترتیب است که او در عبارات فوق می‌گوید: «و نیز انسانی که به آزادی، آزادی راستین انسانی، نه آزادی تجارت می‌اندیشد، انسانی است که در جامعه‌ای زندگی می‌کند که قبلاً در آن انسان، از بند نظام سرمایه‌داری رها شده و نظام طبقاتی انسان را دو قطبی نکرده است و شرک طبقاتی، شرک نژادی و شرک تباری بر انسان حاکم نیست.»

۸- نکته مهم دیگری که شریعتی در عبارات فوق بر آن تاکید می‌ورزد، اینکه او در چارچوب «رویکرد اگزیستانسی‌اش به آزادی انسان، برای انسان حقوق طبیعی قائل است نه حقوق قراردادی». یادمان باشد که اعلامیه جهانی حقوق بشر که یکی از بزرگترین دستاوردهای تاریخ بشر می‌باشد و جزء قوانین بین‌المللی است، دارای مشکلات و نواقصی می‌باشد که لازم است برای فهم رویکرد شریعتی در خصوص مبنای حقوق طبیعی انسان (به جای حقوق قراردادی) به آن توجه ویژه‌ای بشود؛ به عبارت دیگر بدون فهم نواقص اعلامیه جهانی حقوق بشر هرگز نمی‌توانیم به موقعیت حقوق طبیعی و آزادی اگزیستانسی انسان در دیسکورس شریعتی پی ببریم. در این رابطه است که باید بگوئیم:*

ادامه دارد

عمودی یا سازمانی «آرمان مستضعفین ایران» و

«افقه یا جنبشی» نشر مستضعفین ایران

کدام است؟



راست تا چپ چپ آن) جایگزین رویکرد گفتمان سازی پسا شهریور ۲۰ بشود». شاید بهتر بتوان این موضوع را اینچنین مطرح کرد که «بسته شدن فضای باز سیاسی و سرنگون کردن تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ همراه با رویکرد نظامی - پلیسی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم و حاکمیت خفقان مطلق بر جامعه ایران خود به خود شرایط برای جایگزینی رویکرد آلترناتیوسازی به جای رویکرد گفتمان سازی فراهم کرد.»

پر واضح است که با ظهور مصدق و همفکرانش در فرایند پسا شهریور ۲۰ از آنجائیکه مصدق از آغاز ورود به این فرایند در مرحله پسا جنگ دوم جهانی که مبارزات رهائی بخش در کشورهای پیرامونی بر علیه کشورهای متروپل سرمایه داری روندی رو به اعتلا پیدا کرده بود، با عنایت به اینکه «مصدق بر این باور بود که تنها توسط مبارزه رهائی بخش تحت شعار ملی کردن صنعت نفت ایران می توان پروسه مدرنیته سیاسی مورد اعتقاد خودش در مبارزه با استعمار و استبداد حاکم به انجام برساند»، لذا همین عمده شدن مبارزه رهائی بخش و ضد استعماری در جامعه ایران توسط شعار ملی کردن صنعت به وسیله مصدق بزرگترین فونکسیون

ثالثاً - از آنجائیکه در این فرایند نبرد گفتمان های سنت و مدرنیته، این تضاد و نبرد گفتمان هم در عرصه نظری ادامه داشت و هم در عرصه عملی و همچنین از آنجائیکه این نبرد گفتمان ها هم صورت سیاسی داشت و هم صورت فرهنگی و اجتماعی و ابزاری و از آنجائیکه این نبرد گفتمان ها برای اولین بار در جامعه بزرگ ایران صورت اجتماعی و توده ای پیدا کرد، همه و همه این عوامل باعث گردید تا «تضاد سنت و مدرنیته در فرایند گذار جامعه بزرگ ایران از سنت به مدرنیته (تا به امروز) از پائین و بالا ادامه پیدا کند». نباید فراموش بکنیم که «ظهور افرادی چون جلال آل احمد و خمینی در ادامه همین استمرار نبرد سنت و مدرنیته در جامعه ایران در فرایند پسا شهریور ۲۰ بوده است» چراکه اگر بخواهیم در بستر نبرد سنت و مدرنیته در بالائی های قدرت در طول یک قرن گذشته به سه نماد سیاسی اشاره بکنیم باید به حرکت سه گانه رضاخان و مصدق و خمینی در عرصه قدرت سیاسی تکیه کنیم.

قابل ذکر است که «رضاخان نماد مدرنیته ابزاری انطباقی و دستوری و تزریقی از بالا در تاریخ یک قرن گذشته جامعه ایران می باشد» در صورتی که «مصدق نماد مدرنیته سیاسی تطبیقی و تحزبی از بالا است» و «خمینی نماد ضد مدرنیته و سنت گرای حکومتی و سیاسی از بالا در تاریخ یک قرن گذشته جامعه ایران است». همچنین جلال آل احمد و سید حسین نصر و داریوش شایگان در مقایسه با احمد کسروی و صادق هدایت و سید حسن تقی زاده و میرزا یوسف خان مستشارالدوله و غیره «نماد رویکرد سنت گرای فرهنگی و سیاسی در جامعه ایران هستند». آنچه که احمد کسروی و صادق هدایت و سید حسن تقی زاده و میرزا ملکم خان و میرزا یوسف خان مستشارالدوله «نماد رویکرد مدرنیته گرای فرهنگی و اجتماعی در جامعه ایران می باشند».

باری، آنچه که در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باعث گردید تا ابر مسئله سنت و مدرنیته به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه ایران روند افولی پیدا کند، «جایگزین شدن فرایند آلترناتیوسازی به جای گفتمان سازی به خاطر سلطه سیاه استبداد پهلوی دوم (در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بود که حاکمیت سرنیزه ای پهلوی دوم بستر ساز آن گردید تا رویکرد آلترناتیوسازی در جامعه سیاسی ایران (از راست



که در جامعه ایران در فرایند پسا شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به همراه داشت این بود که «فرایند گفتمان سازی های مختلف از گفتمان سنت و مدرنیته گرفته تا گفتمان ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد استثماری امری غالب بشود» و صد البته حتی تلاش احزاب وابسته از حزب توده تا حزب زحمتکشان مظفر بقائی که در این فرایند بر آن بودند تا «رویکرد آلترناتیوسازی بر علیه دولت دموکراتیک دکتر محمد مصدق را جایگزین فرایند گفتمان سازی های ضد استبدادی و ضد استعماری و سنت و مدرنیته حاکم بکنند، بی ثمر ماند» و آنها در این رابطه هرگز نتوانستند از نمود افتاده برای خود کلاهی بدوزند؛ که البته کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط ارتجاع مذهبی و استبداد دربار پهلوی و امپریالیسم آمریکا و انگلیش این واقعیت را آفتابی کرد.

اضافه کنیم که «مصدق در همین رابطه بود که توانست ابر مسئله سنت و مدرنیته را در جامعه ایران بدل به ابر مسئله مبارزه با استعمار و استبداد در جامعه ایران و حتی در کشورهای پیرامونی در فرایند پسا شهریور بکند». البته آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، در برابر حرکت مصدق و همفکرانش در این عرصه «حزب توده هم در چارچوب رویکرد اردوگاهی به شرق و حزب کمونیست شوروی و رویکرد استالینیستی که داشت (به موازات حرکت مصدق در راستای استحاله گفتمان سنت و مدرنیته به گفتمان ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد استثماری مصدق) تلاش می کردند تا با جایگزینی رویکرد آلترناتیوسازی به جای گفتمان سازی بسترها برای حزب خود جهت مشارکت در قدرت سیاسی، یا کسب تمامیت قدرت سیاسی از بالا و سرنگونی دولت مصدق جهت جایگزینی حزب خود یا توسط کسب قدرت سیاسی بسترها (مانند پیشه‌وری در آذربایجان) جهت تبدیل ایران به ایرانستان شوروی و استالین فراهم کنند؛ که البته از آنجائیکه حزب توده در آن شرایط مشغول به نواختن شیپور از دهان گشادش برای شوروی و شعار «واگذار کردن نفت شمال ایران به شوروی بود»، خروجی نهائی این تلاش بلیغ خائنه آنها بر علیه دولت دموکراتیک مصدق همان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (ارتجاع مذهبی حوزه های فقه‌های بعلاوه دربار پهلوی بعلاوه امپریالیسم آمریکا و انگلیس) شد.

یادمان باشد که در روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ حزب توده (بزرگ‌ترین حزب کمونیست خاورمیانه) با شاخه نظامی اش جهت مقابله با کودتای مشتی اوپاش و لات لوت شهر تحت رهبری شعبان بی‌مخ کاملاً در صحنه غایب بود، همان حزبی که چند روز قبل از کودتا با شعار «مرگ بر مصدق» تمامی شهرهای ایران را بر علیه مصدق بسیج کرده بود و در این رابطه بود که حزب توده جهت شکست گفتمان ضد استبدادی و ضد استعماری دکتر محمد مصدق، با استراتژی جایگزین کردن آلترناتیوسازی (در راستای کسب قدرت سیاسی از بالا) به جای گفتمان سازی، تلاش می کرد تا رشته های مصدق را در این رابطه پنبه بکند و از اینجا بود که دو جریان مصدق و حزب توده با دو رویکرد کاملاً مخالف همدیگر توانستند «جنگ گفتمان سنت و مدرنیته را بدل به جنگ گفتمان سازی با رویکرد آلترناتیوسازی در صحنه اجتماعی ایران بکنند» که این نبرد تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ادامه داشت.

پر واضح است که با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شرایط داخلی جامعه ایران کاملاً عکس شرایط پسا شهریور ۲۰ (که توسط تبعید رضاخان و فروپاشی دوران سیاه استبداد رضا خانی شکل گرفته بود) گردید زیرا:

اولاً - همراه با فروپاشی دولت دموکراتیک مصدق و حاکمیت دو باره پهلوی دوم بر قدرت (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) دوران گفتمان ضد استبدادی و ضد استعماری مصدق هم به پایان رسید.

ثانیاً - با جایگزین شدن فضای سرکوب و اعدام و تیغ و داغ و درفش (رژیم کودتائی پهلوی از فردای ۲۸ مرداد ۳۲) به جای فضای باز سیاسی دوران مصدق، «دیگر بستری برای نبرد گفتمان ها در جامعه ایران وجود نداشت». طبیعی بود که خود به خود با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شرایط برای «جایگزینی فراگیر آلترناتیوسازی به جای گفتمان سازی پیشا کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ فراهم شد». بدون تردید «نخستین سنتز جدید فرایند آلترناتیوسازی دوران پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ جنبش ارتجاعی خرداد ۴۲ خمینی بود که با شعار: مبارزه با حق رأی زنان ایران، در راستای مشارکت در قدرت یا کسب قدرت سیاسی، او از سال ۴۱ - ۴۲ این جنبش آلترناتیوطلبانه خودش را از سر گرفت». هر چند که از سال ۴۶ در نجف او تلاش کرد که توسط «نظر به استبداد ساز و ارتجاعی ولایت فقیه



خودش برای رویکرد آلترناتیوطلبانه‌اش گفت‌مان‌سازی بکند» ولی به علت اعتلای «جنبش گفت‌مان‌سازی و روشنگری ارشاد شریعتی از سال ۴۷ یخ‌گفت‌مان‌سازی ولایت فقیه خمینی در جامعه ایران نگرفت» و تا سال ۵۷ (که خمینی توانست در خلاء نیروهای سازمان‌یافته سیاسی در عرصه راهبری و رهبری جنبش ضد استبدادی مردم‌نگون‌بخت ایران، هژمونی خودش را بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت بکند) «گفت‌مان‌نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی در کمای مطلق قرار داشت.»

در همین رابطه بود که به موازات تثبیت هژمونی خمینی بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران شرایط برای طرح نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی (در خلاء گفت‌مان‌های مترقیانه) فراهم گردید. لذا شد، آنچه که نمی‌بایست می‌شد. البته اوج فاجعه آنجا اتفاق افتاد که «خمینی تا زمانی که در فرانسه بود با شعارهای صوری و عوام‌فریبانه و روشنفکر‌فریبانه‌اش (که خود او بعداً با عنوان خدعه از آن یاد می‌کرد) تمام تلاشش را بر این امر قرار داده بود که به هر شکلی که شده به صورت ائتلافی با جریان‌های سیاسی جامعه سیاسی ایران از میلیون تا مارکسیست‌ها و مذهبی‌ها و ائتلاف با جناح‌های امپریالیست جهانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را با شعار «مرگ بر شاه» و شعار «همه با هم» سرنگون نماید؛ اما پس از سرنگونی رژیم پهلوی و کسب قدرت سیاسی رویکرد خمینی کاملاً عکس گذشته‌اش شد چراکه «خمینی باطن خودش را آفتابی کرد» و باطن ضد مشروطیت و ضد جنبش ملی کردن صنعت نفت خمینی، چیزی جز «حاکمیت روحانیت حواریونش بر قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی نبود.»

یادمان باشد که تمامی درس‌هایی که خمینی از مشروطیت و جنبش ضد استعماری و ضد استبدادی مصدق آموخته بود، این بود که «تنها حاکمیت روحانیت بر قدرت سیاسی می‌تواند قدرت سه مؤلفه‌ای (سیاسی و اجتماعی و اقتصادی) روحانیت حوزه‌های فقهاتی را در بر جامعه ایران تثبیت و نهادینه نماید» و از اینجا بود که در فرایند پسا ۲۲ بهمن ۵۷ کوشید که «نظریه استبدادساز ولایت فقیه خودش را از غلاف بیرون بیاورد و بدل به قانون اساسی و غیره بر مردم‌نگون‌بخت ایران بکند» بنابراین، بدون تردید هیولای رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم که مدت ۴۲ سال است که مردم ایران را به سلاخی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشیده است، «مولود و سنتز این عملکرد خمینی بوده است.» ماحصل اینکه از آنجائیکه خمینی از آغاز حرکت خودش به دنبال قدرت سیاسی برای روحانیت حواریون خودش در حوزه‌های فقهاتی بود، او برعکس همه روحانیت سلف خودش که «مخالف حکومت روحانیت بودند» بر این باور بود که «حکومت حق روحانیت حوزه‌های فقهاتی می‌باشد، نه حق مردم و نه حق سلاطین» و همچنین از آنجائیکه او «معتقد به نقش حکومتی اسلام فقهاتی (نه نقش مدنی، آنچنانکه علی سیستانی امروز در جامعه عراق به آن اعتقاد دارد) در جامعه ایران بود»، در نتیجه همین امر باعث گردید که «خمینی از سال ۴۲ به صورت عریان نبرد آلترناتیوسازی خودش را بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در چارچوب یک رویکرد ارتجاعی و دگماتیست فقهاتی از سر بگیرد که جنبش ۱۵ خرداد ۴۲ او نماد این رویکرد خمینی بود.»

پرویداست که خمینی در سال ۴۶ توسط سخنرانی‌های خود حول ولایت فقیه کوشید که این «رویکرد آلترناتیوطلبانه خودش در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی و حکومتی تئوریزه کند» و از آنجا بود که «تئوری استبدادساز ولایت فقیه خمینی توانست به عنوان یک گفت‌مان در حوزه‌های فقهاتی (نه در جامعه ایران) مطرح بشود» و گرچه «اکثریت روحانیت حوزه‌های فقهاتی با این نظریه اسلام حکمتی خمینی مخالف بودند» ولی در خلاء گفت‌مان‌های سیاسی و خلاء آلترناتیوهای مترقی در سال ۵۷ شرایطی فراهم شد تا خمینی بتواند با پشتیبانی روحانیت حواریون خودش گفت‌مان استبدادساز ولایت فقیه خودش را به عنوان گفت‌مان مسلط بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ تزریق نماید. باری، بدین ترتیب بود که «در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ رویکرد آلترناتیوطلبانه قدرت سیاسی حاکم توسط خمینی اولین جریان آلترناتیوسازی بود که توانست از سال ۴۲ باز تولید بشود.»*

ادامه دارد

اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

«عرفان‌نویس»، «کلام‌نویس»، «فقه‌نویس» و «فلسفه‌نویس»

بازسازی شده اقبال و شریعت

بر پایه «تجربه دینی» (دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی)، «خدای خالق»، «انسان مختار»، «عقل برهانی استقرائی» و «پیامبر خاتم»

اکتشاف کند. سرنوشت او سخت و وجودی همچون برگ گل ظریف و زودشکن دارد، ولی هیچ شکلی از واقعیت به اندازه نفس آدمی نیرومند و الهام‌بخش و زیبا نیست، بنابراین به تعبیر قرآن در ژرفای وجود بشر فعالیت خلاق و روحی تصاعد طلب است که در سیر به طرف بالا از یک حالت به حالت دیگر وجود تعالی پیدا می‌کند (سوره انشقاق - آیات ۱۶-۱۹).

ی - این قرعه فال به نام بشر زده شد که در ژرف‌ترین آرمان‌ها و آمال‌های جهان پیرامونش سهیم شود و سرنوشتش را به همانگونه شکل دهد و بسازد که سرنوشت جهان را می‌سازد و این کار را گاهی با تطبیق خود با نیروهای جهان پیرامونش و گاه با انطباق خود با نیروهای جهان پیرامونش و گاه با صرف همه توانش برای به مهار کردن طبیعت بنابر هدف و غرضی که خود دارد، به انجام برساند؛ و در این فرایند تغییر تدریجی و دگرگونی تکاملی خداوند یار و مدد کار آدمی خواهد بود، به شرط این که گام اول تغییر را او بردارد (سوره رعد - آیه ۱۱).

زمان و مکان با همه عظمت‌شان حامل این وعده‌اند که همه چیز کاملاً مقهور آدمی خواهد شد، همان آدمی که وظیفه او منعکس کردن قدرت الهی و پیروز شدن بر طبیعت است (سوره لقمان - آیه ۲۰ و سوره نحل - آیه ۱۳).

و - حالا که طبیعت و گوهر وعده جهان چنین است، ببینیم که ماهیت و طبیعت آدمی که جهان از هر طرف با آن رو به رو است چگونه است؟ آدمی که با نیرو و استعداد سازگار کردن قوای مختلف مجهز است، خود را در سلسله درجات حیات بسیار پایین می‌یابد و از هر طرف قوای مخالف و مانع وی را احاطه کرده است (سوره تین - آیات ۴ و ۵).

ز - انسان را در محیط خود چگونه می‌یابیم؟ موجود «بی‌آرامی» که محصور در آرمان‌هایش است و همه چیز را فراموش کرده و در جستجوی مداومش در یافتن عرصه‌های نوئی برای ابراز وجود خود، هرگونه رنج و راحتی را برای خود فراهم می‌کند و با همه نقص‌ها و ضعف‌هایش بر طبیعت برتری دارد، زیرا در درون خود حامل امانت بزرگی است که به گفته قرآن آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از کشیدن آن سر باز زده بودند (سوره احزاب - آیه ۷۲).

ح - شک نیست که وظیفه وی آغازی داشته، ولی شاید سرنوشت او آن باشد که در ساختمان هستی عنصری جاودانی شود (سوره قیامت - آیات ۳۶ - ۴۰).

ط - هنگامیکه که آدمی مجذوب نیروهایی می‌شود که وی را احاطه کرده‌اند، قدرت شکل بخشیدن و رهبری و هدایت‌شان را دارد، بنابراین هر وقت که آن نیروها سد راه وی بشوند، آدمی قابلیت آن را دارد که (توسط تجربه دینی یا انفسی و درونی) جهان وسیع‌تری در ژرفنای وجود درونی خویش بسازد و در جهان انفسی خویش سرچشمه‌های شادی و الهام بی‌پایان را

ک - اگر انسان گام اول را برندارد و اگر انسان ثروت درونی خویش را آشکار نسازد و اگر فشاری را که حیات رو به تکامل بر وی وارد می‌سازد، احساس نکند، آنگاه حیاتی که در درون او است، چون سنگ سخت می‌شود و به ماده‌ئی مرده بدل می‌شود. البته حیات او و حرکت رو به پیش او بسته به این است که با واقعیتی که رو به روی او قرار دارد ارتباط برقرار کند، پر واضح است که آنچه که این ارتباط را برقرار می‌کند، شناخت و معرفت اوست و معرفت و یا شناخت او همان ادراک حسی است که با نیروی فهم به کمال می‌رسد (سوره بقره - آیات ۳۰ - ۳۳).

ل - اشارت قرآن (در آیات ۳۰ - ۳۳ سوره بقره) آن است که به بشر استعداد نامیدن اشیاء عطا شده است، یعنی می‌تواند از آنها صور عقلی و مفهوم بسازد، ساختن مفهوم و صورت عقلی از اشیاء معنائی جز مسخر کردن آنها ندارد.

علم اشیاء خاک ما را کیمیاست

آه، در افرنگ تاثیرش جداست

علم اسماء اعتبار آدم است

حکمت اشیاء حصار آدم است

علم اشیاء علم الاسماستی

هم عصا و همید بیضاستی

رازدان علم الاسماء که بود؟

مستان ساقی و آن صهبا که بود؟

محمد اقبال - کلیات اشعار

«بنابراین خصوصیت علم و شناخت بشر از اشیاء مفهومی و تصویری است و با سلاح همین شناخت تصویری است که بشر به جنبه قابل مشاهده حقیقت و واقعیت نزدیک می‌شود. یکی از سیماهای جالب قرآن تاکید است که در باره جنبه قابل مشاهده واقعیت می‌کند. در این رابطه آیاتی از قرآن را در اینجا نقل می‌کنیم. سوره بقره - آیه ۱۶۴، سوره انعام - آیات ۹۸ - ۱۰۰، سوره فرقان - آیات ۴۵ و ۴۶، سوره غاشیه - آیات ۲۰ - ۱۷ و سوره روم - آیه ۲۲» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۲۱ الی ۲۸ - از سطر ۱۳

صفحه ۲۱ به بعد).

آنچه از عبارات فوق کتاب بازسازی فکر دینی حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری برای ما قابل فهم است اینک:

۱ - اقبال در عبارات فوق تلاش می‌کند تا با تائید و دفاع از بررسی دین در بستر علم جدید بشر ذهن مخاطب را متوجه پویائی دین اسلام و قرآن بکند.

۲ - اقبال در عبارات فوق بر این باور است که با پیشرفت اندیشه علمی بشر، حتی قابلیت تصور ما در معرض تحول و دگرگونی قرار گرفته است.

۳ - اقبال در عبارات فوق مدعی است که فرضیه اینشتین دید تازه‌ائی از جهان و راه‌های جدیدی جهت بررسی مسائل هم در برابر دین و هم پیش پای فلسفه و کلام گذاشته است.

۴ - در عبارات فوق اقبال می‌گوید: «جای تعجب نیست که نسل امروز مسلمانان در آسیا و آفریقا طالب جهت‌یابی تازه‌ئی در دین و ایمان‌شان باشند.»

۵ - اقبال در عبارات فوق نشان می‌دهد که او در پروژه بازسازی اندیشه فکر دینی خود، «مبنای رویکرد او بر واقعیات استوار می‌باشد»؛ و به همین دلیل است که او به جای «اصطلاح احیاء» از «اصطلاح بازسازی» استفاده می‌کند؛ زیرا مقصود علامه محمد اقبال لاهوری از پروژه بازسازی، همان «بازنگری و بازفهمی و تجدید نظر و اصلاح و پیراستن اسلام تاریخی ویران شده در مؤلفه‌های مختلفی بازسازی کلام تطبیقی و بازسازی فلسفی تطبیقی و بازسازی عرفان تطبیقی و بازسازی فقه تطبیقی می‌باشد.»

۶ - عبارات فوق نشان می‌دهد که اقبال بر این باور است که «شناخت ما از دین و اسلام امری مطلق و تغییرناپذیر نمی‌باشد» بلکه برعکس به موازات تحول مشاهده و اندیشه و شناخت ما، «شناخت ما هم از دین و اسلام و قرآن باید دچار تحول و تغییر بشود.»

۷ - اقبال در عبارات فوق معتقد است که یکی از

عللی که سبب می‌شود تا رفته رفته هر دینی به فراموشی سپرده شود، «رویکرد دگماتیسمی آن دین (به جای رویکرد تطبیقی و نه انطباقی) به واقعیت‌های حیات، زندگی فرد، جامعه، جهان و توجه نکردنش به حقایقی است که مورد تأیید و اثبات علم قرار گرفته، می‌باشد.»

۸- سؤال محوری اقبال این است که «اگر دین برای پیشرفت و آسایش انسان است» چرا باید در بند «جزمیات و دگماتیسم باشد؟»، «مگر دین برای ایذاء مردم و بشریت پدید آمده است؟» و یا «مگر دین برای به قهقرا و انحطاط بشریت خلق شده است؟»

۹- داوری علامه محمد اقبال لاهوری بر این امر قرار دارد که اکتشافات علمی جدید بشر ضربه سنگینی بر اقتدار اسلام‌های فقهاتی و کلامی و صوفیانه و فلسفی در مورد احکام دینی عیان ساخته است و لذا همین امر باعث گردیده است تا دنیائی که اسلام دگماتیست فقهاتی، اسلام دگماتیست عرفانی صوفیانه سنتی، اسلام دگماتیست کلامی اشعری‌گری، اسلام فلسفی یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی برای جوامع مسلمین ساخته‌اند، در دوران گذار به مدرنیته به «ناگاه در حال فروریختن باشند.»

۱۰- از نظر محمد اقبال آنچنانکه در عبارات فوق به صراحت مطرح می‌کند «بازسازی اسلام و دین تنها در چارچوب موتور اجتهاد در اصول و فروع ممکن می‌باشد» و صد البته از نظر محمد اقبال «بدون اجتهاد در اصول کلامی اسلام تاریخی، امکان اجتهاد در فروع فقهی و غیر فقهی وجود ندارد» و از اینجا است که محمد اقبال بر این باور است که «معنای لغوی اجتهاد همان کوشیدن می‌باشد که این اصطلاح در حوزه‌های فقهاتی به کوشش در استنباط مسائل فقهی تقلیل پیدا کرده است» بنابه گفته محمد اقبال اجتهاد ریشه در آیه ۶۹ سوره عنکبوت دارد «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» که می‌گوید: «کسانی که در راه ما مجاهدت بکنند به راه‌های خویش هدایت‌شان

می‌کنیم.»

۱۱- عبارات فوق نشان می‌دهد که محمد اقبال علاوه بر اینکه «اجتهاد به عنوان موتور حرکت فکر اسلام می‌داند و علاوه بر اینکه اجتهاد در اصول را لازمه اجتهاد در فروع می‌داند» او بر این باور است که «اجتهاد در این شرایط هم باید در عرصه جهد نظری صورت بگیرد و هم در عرصه جهد عملی» و بدین جهت در این رابطه است که اقبال در تاریخ اسلام نخستین نظریه پرداز است که «اجتهاد در اصول را مطرح می‌کند» و معتقد است «تا اجتهاد در اصول صورت نگیرد، اجتهاد در فروع ممکن نمی‌باشد» و باز در این رابطه است که اقبال بر این باور است که «اصلاح نظری دین باید از راه اصلاح کلامی شروع بشود، نه از طریق اصلاح مکانیکی فقه حوزه‌های فقهاتی». یادمان باشد که اقبال معتقد است که «کل فقه حوزه‌های فقهاتی در تحلیل نهائی از کلام مشروب می‌شود» یعنی «فقه حوزه‌های فقهاتی اموری نیست که به صورت مستقل کار کند»؛ به عبارت دیگر، از نظر اقبال با «خدای مستبد و مطلق العنان و بیرون از وجود و ثابت و ساکن اشاعره و افلاطونی نه اخلاق معنی دارد و نه اختیار انسان قابل تبیین می‌باشد و نه عبادت چنین خدائی می‌تواند انسان تماشاگر در وجود را به انسان بازی‌گر تبدیل کند.»

۱۲- اقبال در عبارات فوق نشان می‌دهد که «داستان آدم در سوره بقره یک قصه تاریخی و نقل حوادث گذشته نیست» و اینچنین نیست که آدم و حوا و غیره در باغ بهشت وجود داشته‌اند بلکه برعکس، «قصه آدم و حوا داستان سرنوشت همه بشریت است نه فردی به نام آدم و یا حوا» و «سجده ملائکه بر آدم پس از خلقت انسان صورت گرفته است نه پیش از خلقت انسان.»*

ادامه دارد

مثل کوبا و رویکرد ارتش خلقی مثل مائو در چین و رویکرد تحزب‌گرایانه لنینیستی راست و چپ بعد از انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷) «پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بر رهبری تطبیقی اعتقاد دارند که مطابق آن رهبری (به جای رهبری از بالا مانند تمامی رویکرد رهبری انطباقی و دگماتیستی) باید از پائین و از دل خود جامعه مدنی جنبشی دینامیک خودبنیاد و خودسازمانده تکوین یافته از پائین حاصل بشود.»

ما می‌گوئیم پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در عرصه پراکسیس سیاسی - مدنی - صنفی - اجتماعی افقی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران، «باید با رویکرد دموکراتیک به تمامی جنبش‌های اجتماعی نظر کنند» و در این چارچوب لازم است که پیشگامان «هیچ جنبش اجتماعی (گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران) را مطلق نکنند» و همچنین پیوسته باید بر این باور باشند که «خود گروه‌های مختلف اجتماعی ایران باید در بستر پراکسیس صنفی - مدنی - سیاسی - اجتماعی جایگاه خودشان را تعریف نکنند» نه توسط قطار تاریخ (آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت) یا توسط نخبگان (آنچنانکه لنین بر

ما می‌گوئیم استبداد در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی (برعکس استبداد در رژیم‌های ما قبل این رژیم و یا در گذشته تاریخ ایران که صورت تک مؤلفه سیاسی صرف داشته است) صورت دو مؤلفه‌ای دارد:

۱- استبداد سیاسی.

۲- استبداد دینی.

آنچه در رابطه با ساختار استبداد رژیم مطلقه فقهتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته بیشتر حائز اهمیت می‌باشد اینکه در این رژیم «استبداد دینی بن مایه و ساختار استبداد سیاسی رژیم مطلقه فقهتی حاکم را تعیین می‌کند، نه برعکس» و در «چارچوب استبداد دینی رژیم مطلقه فقهتی (در کادر نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی و قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهتی) استبداد سیاسی این رژیم قابل تبیین می‌باشد» بنابراین «در مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهتی (برعکس مبارزه ضد استبدادی با رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) ابتدا باید استبداد دینی و یا فقهتی این رژیم به چالش کشیده شود تا (توسط این چالش استبداد دینی) استبداد سیاسی رژیم مطلقه فقهتی حاکم به چالش کشیده شود.»

ما می‌گوئیم پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در چارچوب رویکرد تطبیقی خود، باید پیوسته بر این باور باشند که «آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی و طبقاتی (به صورت کنکرت و مشخص، نه انتزاعی و مجرد) از درون خود جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک تکوین یافته از پائین، در بستر پراکسیس صنفی و مدنی و سیاسی و اجتماعی‌شان حاصل می‌شود، نه به صورت انطباقی در صورت آگاهی‌های مجرد و انتزاعی (از بیرون از جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد) توسط نخبه‌های داخل و یا خارج از کشور و یا توسط بوق‌های تبلیغاتی قدرت‌های امپریالیسم جهانی.»

ما می‌گوئیم در میان سه نوع رهبری دگماتیستی (مانند رهبری خمینی در چارچوب اسلام فقهتی در سال ۵۷) و رهبری انطباقی (مانند رهبری نخبگان در چارچوب سه رویکرد چریکی

این باور بود).

فقط و فقط «جنبش شورائی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین است که در شرایط انقلابی به صورت فراگیر در جامعه شکل می‌گیرند.»

ماحصل اینکه «دموکراسی بدون برابری امکان‌پذیر نیست» و «برابری بدون اجتماعی کردن منابع قدرت سه مؤلفه‌ای ممکن نمی‌باشد» بدین خاطر «سوسیالیسم در گرو اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد.»

ما می‌گوئیم پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «ضرورت ندارد که الزاماً منشاء طبقاتی کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت داشته باشند» آنچنانکه «نه اقبال و نه شریعتی چنین منشاء طبقاتی نداشتند». شریعتی و اقبال «مسلح به دانش رهائی بخش اردوگاه کار و زحمت در عرصه مبارزه ضد استبدادی و ضد استثمار و ضد استثمار بودند» بنابراین پیشگامان موظفند که (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت را صمیمانه و با ایمان و با وفاداری و پیگیرانه برای کسب قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی و معرفتی راهبری کنند نه رهبری»، بنابراین پیشگامان باید حتماً به «تئوری رهائی‌بخش جامعه ایران اعتقاد داشته باشند.»

در نتیجه پیشگامان «نباید رویکرد پوپولیستی یا توده‌پروری و یا اکونومیستی کارگرپرستی داشته باشند». یادمان باشد که «توده‌پروری و یا کارگرپرستی با راهبری جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک توسط پیشگامان تفاوت دارد.»*

ادامه دارد

ما می‌گوئیم پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید «دموکراسی سیاسی را در بستر دموکراسی اقتصادی - اجتماعی تعریف بکنند که به معنای دستیابی کل جامعه به برابری سیاسی و برابری اقتصادی و برابری اجتماعی می‌باشد و البته در رویکرد پیشگامان، اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی هم معنایی جز این نخواهد داشت»؛ به بیان دیگر در رویکرد پیشگامان «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به معنای دست یافتن به برابری سیاسی و برابری اقتصادی و برابری اجتماعی برای کل جامعه به صورت علی السویه است، نه فقط برای طبقه‌ای خاص و یا حزب مشخص، آنچنانکه کارل مارکس و لنین بر طبل آن می‌کوبیدند.»

از اینجا است که باید داوری کنیم که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) به عنوان یک جنبش (نه به‌عنوان یک رویکرد مجرد صرف) خواهان هیچ‌گونه برخورد و حرکت از بالا نمی‌باشد، بلکه برعکس معتقد به هر گونه حرکت از پائین است» و به بیان دیگر «دموکراسی سوسیالیستی هرگز از بالا ساخته نمی‌شود» و دلیل اصلی آن هم این است که «دموکراسی سوسیالیستی بر جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین تکیه دارد». اضافه کنیم که «خودرهائی پائینی‌های جامعه در چارچوب جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، از چارچوب قانونی فراتر می‌رود.»

یادمان باشد که ما از طریق «نخبه‌ها و احزاب از بالا هرگز نمی‌توانیم به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی) دست پیدا کنیم». تنها بستر تحقق دموکراسی سوسیالیستی

برای عبور از تندبچ اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امروز جامعه ایران

«چه راهی پیش روی پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش»

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وجود دارد؟

فقط باید پیشگام باشند.»

«کونوا مع الناس و لا تکونوا مع الناس - با مردم باشید اما با مردم نشوید» تعریف دقیق از پیشگامان در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد. عنایت داشته باشیم که بزرگترین عاملی که باعث گردید تا پیشاهنگان در عرصه استراتژی سه مؤلفه‌ای حزبی و چریکی و ارتش خلقی در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران شکست بخورند این بوده است که «کنش‌گران حزبی و چریکی و ارتش خلقی جامعه ایران خودشان را پیشاهنگ و پیشتاز می‌دانستند نه پیشگام» بدین خاطر در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران ما باید «تبدیل به پیشگامان ارگانیک گروه‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه ایران بشویم». این سنگین‌ترین رسالتی است که پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر دوش دارند.

۳ - پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید واقف باشند که هدف حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته جامعه ایران «در راستای

بیافزائیم که طبیعی است که هر گونه آگاهی که نتواند انرژی پتانسیل گروه‌های مختلف اجتماعی در پراکسیس سیاسی و اجتماعی و صنفی آزاد بکنند هرگز نمی‌توانند در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تعریف بشوند به عبارت دیگر «آگاهی در استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران فقط مشمول آن دسته از آگاهی‌هایی می‌شود که توان آزاد کردن انرژی توده‌های مردم در پراکسیس سیاسی - اجتماعی - صنفی داشته باشد». پر واضح است که این خود ویژگی آگاهی در استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هم شامل آگاهی‌های تروبی و تئوریک می‌شوند و هم شامل آگاهی‌های افشاگریانه ایجابی می‌شوند و هم شامل آگاهی‌های افشاگریانه سلبی تهییجی می‌گردد. نکاتی که در این رابطه پیشگامان باید به آن توجه داشته باشند عبارتند از:

۱ - در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (برعکس رویکرد مارکسیستی از کارل مارکس تا لینن و غیره) با زور و قدرت سیاسی و از بالا ساخته نمی‌شود». بلکه برعکس با «آگاهی و عضله قوی جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر از پائین تکوین پیدا می‌کند.»

۲ - برای اینکه پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (مانند سال‌های ۵۹ و ۶۰ حرکت عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران) گرفتار ورطه «پیشگامان انطباقی» نشوند نباید «آگاهی‌های مجرد و انتزاعی بین پیشگامان و توده‌ها فاصله ایجاد نمایند» بلکه برعکس توسط «تکیه بر آگاهی‌های مشخص و کنکرت برخاسته از متن واقعیت زندگی توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بین آنها و پیشگامان تطبیقی پیوند ارگانیک ایجاد نماید.»

پر پیداست که لازمه «تکوین پیشگامان ارگانیک یا پیشگامان تطبیقی (نه پیشگامان انطباقی) آن است که پیشگامان نباید بدل به پیشتازان و پستازان حرکت مردم بشوند» چراکه «هم پیشتازی و هم پستازی پیشگامان از حرکت گروه‌های مختلف اجتماعی در پراکسیس سیاسی - اجتماعی - صنفی باعث پاسیف شدن و سکتاریست پیشگامان می‌گردد» به عبارت دیگر «پیشگامان نباید نه پیشتاز باشند و نه پستاز،

تغییر شرایط فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه فقرزده و فقه‌زده و استبدادزده ایران بوده است» و در این رابطه است که «تنها مبارزه سه مؤلفه‌ای ضد استبدادی و ضد استحماری و ضد استثماری (مبارزه با زر و زور و تزویر حاکم) آن هم در دو شکل ایجابی و سلبی است که می‌تواند بستر ساز تغییر شرایط فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه بزرگ ایران بشود». بدون تردید «محدود کردن مبارزه در شکل تک مؤلفه‌ای اعم از مبارزه صرف ضد استبدادی یا صرف ضد استحماری یا صرف ضد استثماری نمی‌تواند جامعه ایران را به سر منزل مقصود خود هدایت نماید». یادمان باشد که در مبارزات گذشته جریان‌های جامعه سیاسی ایران عامل شکست جریان‌هایی مثل نهضت آزادی «منحصر کردن مبارزه با جوهر ضد استبدادی بوده» و عامل شکست جریان‌های مارکسیستی «منحصر کردن مبارزه با استثمار بوده است» و عامل شکست جریان‌های مثل کسروی و صادق هدایت و غیره «منحصر کردن مبارزه با استعمار» بوده است و برعکس همه آنها عامل پیروزی حرکت معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی «طرح سه مؤلفه‌ای مبارزه ضد استحماری و ضد استبدادی و ضد استثماری در دو شکل سلبی یا ایجابی (که همان مبارزه با زر و زور و تزویر حاکم) می‌باشد.»

۴ - پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید واقف باشند که در فرایند تهییجی حرکت خود (که در ادامه فرایند ترویجی و فرایند تبلیغی حرکت آگاهی‌بخش خود می‌باشد) به صورت محوری (در مرحله تهییجی حرکت خود) باید بر شعار «انتقال تمام قدرت از پائین بر شوراها و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین تکیه کنند». قابل ذکر است که «فرایند تهییجی آگاهی‌بخشی پیشگامان در مرحله وضعیت انقلابی صورت می‌گیرد» و بدون تردید در این مرحله «بدون تکوین شوراها و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران امکان انتقال دموکراتیک قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر حاکم به شوراها مادیت پیدا نمی‌کند.»

پیر پیدا است که در وضعیت انقلابی جامعه ایران و

در فرایند تهییجی استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز «شوراها و فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در موضع آلترناتیوی جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده (در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه ایران) قرار نمی‌گیرند» بلکه برعکس در آن شرایط خودویژه «شوراها و فراگیر و سراسری خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده تکوین یافته از پائین به عنوان بازوی قوی جامعه مدنی جنبشی آزادی خواهانه و برابری طلبانه جامعه بزرگ ایران می‌باشند» زیرا هرگز بدون تکوین شوراها و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر در اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در موقعیت انقلابی جامعه ایران «نمی‌توان به انتقال دموکراتیک سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر حاکم دست پیدا کرد»؛ به عبارت دیگر آنچنانکه در طول بیش از یک قرن گذشته (از مشروطیت الی الآن) جامعه بزرگ ایران تجربه کرده است «بدون شوراها و فراگیر خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین نه تنها نهادینه شدن دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه بزرگ ایران امکان پذیر نمی‌باشد بلکه مهمتر از آن اینکه حتی امکان دستیابی به دموکراسی پارلمانی یا لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری هم در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.»

بر این مطلب اضافه کنیم که «لازمه دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی مستقیم هم تکوین شوراها و فراگیر و سراسری می‌باشد» و بدون شوراها و فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر اصلاً و ابداً امکان نهادینه کردن هرگونه شکلی از اشکال دموکراسی در جامعه ایران غیر ممکن می‌باشد. چراکه تنها توسط شوراها و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر است که «دموکراسی می‌تواند از مؤلفه دموکراسی سیاسی بدل به دموکراسی اجتماعی بشود» و بدون تردید «مبانی دموکراسی اجتماعی همان شوراها و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشند.»

برای فهم این مهم ضرورت دارد که به این نکته عنایت داشته باشیم که «عامل اصلی شکست انقلاب اکتبر

روسیه در همین انحراف انتقال قدرت توسط شوراهای بوده است؛ زیرا در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه هر چند که «لنین شعار انتقال تمام قدرت به دست شوراهای مطرح کرد» اما در عمل این حزب بلشویک دست‌ساز تکوین یافته از بالا تحت رهبری لنین بود که «از بالا تمام قدرت را به خود منتقل می‌کرد». در نتیجه همین انحراف لنین و حزب بلشویک تحت رهبری او باعث گردید تا از همان آغاز شرایط برای «سلطه حزب کمونیست بر شوراهای پائینی جامعه فراهم بشود»؛ یعنی به جای اینکه «شوراهای پائینی جامعه بر حزب مسلط بشوند تا حزب به عنوان نماینده سیاسی آنها گردد این حزب بود که شوراهای پائینی جامعه را تحت سلطه خود درآورده بود.»

در این رابطه قابل ذکر است که در هر جامعه‌ای «تکوین دموکراسی در گرو توازن قوا بین پائینی‌ها و بالای قدرت می‌باشد» و قطعاً به ضرس قاطع می‌توان دآوری کرد که بدون توازن قوا بین پائینی‌ها و بالائی‌های قدرت هرگز امکان استقرار دموکراسی در جامعه وجود ندارد. در نتیجه از آنجائیکه بزرگ‌ترین اهرمی که باعث توازن قوا بین پائینی‌های قدرت با بالائی‌های قدرت در یک جامعه می‌شود همان اهرم شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین هستند، بنابراین بدون شوراهای امکان‌تکوین توازن قوا در جامعه وجود ندارد. قابل ذکر است که صد در صد این شورها باید توسط خودشان از پائین‌سازماندهی بشوند و بدون تردید آنچنانکه در ظهور فاشیسم و هیتلر در آلمان بین دو جنگ جهانی و در روسیه پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ دیدیم «سازماندهی این شوراهای از بالا بستر ساز ظهور فاشیسم و استالینیسیم و غیره می‌گردد.»

ذکر این موضوع در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد که یکی از ضعف‌های کلیدی معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی در این رابطه در آن می‌باشد که هر چند برای «دموکراسی به عنوان هسته مرکزی اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی خودشان ارزش قائل بودند» و هر چند که آنها «دموکراسی به عنوان ابزار کسب قدرت سیاسی تعریف نمی‌کردند» بلکه «دموکراسی اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای زر و زور و تزویر حاکم می‌دانستند» و «معتقد به دموکراسی از پائین بودند نه دموکراسی از

بالا» ولی متأسفانه منظومه اندیشه‌های هر دو آنها «فاقد یک تئوری منسجم در باب دموکراسی می‌باشد» و در نتیجه همین خلاء تئوری منسجم در باب دموکراسی در منظومه معرفتی‌ها آنها باعث شده است که در طول نزدیک به نیم قرن که از حرکت شریعتی و نزدیک به ۷۰ سال که از حرکت محمد اقبال لاهوری می‌گذرد، شرایط برای سوء استفاده فرصت‌طلبان طالبان قدرت در جامعه از این خلاء فراهم شده است. به چالش کشیدن اندیشه‌های دموکراسی خواهانه شریعتی (در طول نیم قرن گذشته توسط این فرصت‌طلبان با علم کردن تئوری انطباقی «امت و امامت» و یا «تئوری دموکراسی متعهد» شریعتی) مشتی نمونه این خروار می‌باشد. در این رابطه آنچنانکه در شماره‌های مختلف نشر مستضعفین ایران، ارگان عقیدتی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به کرات مطرح کرده‌ایم در یک تقسیم‌بندی کلی ما اندیشه‌های معلمان کبیرمان هم اقبال و هم شریعتی را می‌توانیم به دو شاخه «انطباقی و تطبیقی» تقسیم بکنیم. چراکه اندیشه‌های هر دو این‌ها در فرایندهای مختلف زمانی شکل گرفته‌اند. لذا برای فهم اندیشه‌های و یا برای دآوری در باب اندیشه‌های آنها «باید به صورت متدیک برخورد کنیم نه به صورت الکتیویته و مقطعی.»

از نظر ما تنها متدی که در این رابطه می‌تواند ما را به جوهر واقعی اندیشه‌های معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی هدایت نماید اینکه «اندیشه‌های انطباقی آنها را در قالب اندیشه‌های تطبیقی آنها فهم نمائیم نه برعکس اندیشه‌های تطبیقی آنها را در قالب اندیشه‌های انطباقی آنها فهم کنیم». برای مثال اگر بخواهیم جوهر کنفرانس‌های «شهادت» و «امت و امامت» و «انتظار مکتب اعتراض» و یا «مقدمه اسلام‌شناسی» مشهد شریعتی را فهم کنیم باید توجه داشته باشیم که مطالب مطرح شده شریعتی در این موارد نسبت به اقیانوس مطالب دیگر شریعتی که «دارای جوهر تطبیقی می‌باشند صورت انطباقی دارند».*

ادامه دارد

رابطه «دین و توحید»

با مثلث «دنیا، آخرت و قدرت»

در رویکرد پیامبر اسلام در قرآن و امام علی در نهج البلاغه

زیربنای اسلام (قرآنی یا اسلام پیامبر اسلام) می‌باشد. به بیان دیگر، توحید، تنها در حصار فلسفی و کلامی خودش، آنچنانکه در تاریخ و در اذهان متفکران و روحانیان همیشه وجود داشته است، محصور نیست. توحید به معنای وحدت ذات خداوند، انعکاسات و التزامات منطقی این جهانی، مادی و انسانی دارد. اعتقاد به توحید در عین حال زیربنای وحدت بشری و همچنین زیربنای وحدت طبقاتی انسانی و نیز به معنای یک وحدت عام در هستی است که در آن انسان در مسیر طبیعت تکامل پیدا می‌کند؛ بنابراین، توحید به عنوان یک جهان‌بینی عبارت است از نوع فهم جهان در ذهن انسانی که به توحید معتقد است و بعد انعکاس این جهان‌بینی مبتنی بر توحید در تلقی و در تفسیر دیگر مسائل فلسفی و هم چنین تأثیر این جهان‌بینی توحیدی در رفتار، در احساس، در اندیشه، در روابط اجتماعی و در نظام حاکم بر جامعه است. باری، در جهان‌بینی توحیدی، جهان به عنوان وجود و هستی عبارت است از مجموعه عناصر و قوانین و پدیده‌ها و حرکات گوناگونی که مجموعاً یک نظام هماهنگ را به نام آفرینش و یک

بدون تردید از مهمترین کارهای پیامبر اسلام در راستای «استقرار توحید نظری و عملی در جامعه بشریت» (از قرن هفتم میلادی الی الان) تبیین توحیدی بین واقعیت‌های «عین و ذهن»، «ایده و ماده»، «دنیا و آخرت»، «روح و بدن»، «دل و دماغ یا عقل و عشق»، «طبیعت و ماوراء الطبیعت»، «فرد و جامعه»، «لاهورت و ناسوت»، «انسان با طبیعت»، «انسان با انسان» و «خدا با جهان» بوده است؛ زیرا تا قرن هفتم میلادی «به دلیل حاکمیت فلسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی بر اندیشه‌های بشریت» واقعیت‌های فوق صورت بیگانه از هم داشته‌اند یعنی بین «عین و ذهن»، بین «عقل و عشق»، «دنیا و آخرت»، بین «ایده و ماده»، بین «روح و بدن»، بین «طبیعت و ماوراء الطبیعت»، بین «فرد و جامعه»، بین «لاهورت و ناسوت»، بین «انسان با انسان»، بین «انسان با طبیعت» و بین «خدا با جهان» و غیره، پیوسته در طول هزاران سال دیوار چین وجود داشته است، بدین خاطر این پیامبر اسلام بود که برای اولین بار در طول تاریخ بشر در چارچوب رویکرد توحیدی خود، تمامی این دوگانی‌های موجود در اندیشه‌های بشریت را به چالش کشید؛ و در همین رابطه است که معلم کبیرمان شریعتی در تعریف و تبیین رویکرد توحیدی پیامبر اسلام می‌گوید:

«اسلام (پیامبر اسلام، نه اسلام تاریخی) بیشتر از یک اصل ندارد (که اصل، اصلاً یکی است و چند اصل بودن ناممکن و بی‌معنی است، چه اصل یعنی تنه درخت و درخت اگر هزاران شاخه هم داشته باشد، بیشتر از یک تنه ندارد) و آن هم توحید است که (در اسلام پیامبر اسلام نه اسلام تاریخی) زیربناست؛ و هر چه جز این (در اسلام پیامبر اسلام) روبناست؛ بنابراین (اسلام قرآن) نمی‌تواند چند تا جهان‌بینی داشته باشد. جهان‌بینی اسلام (قرآن یا پیامبر اسلام) یکی است، آن هم جهان‌بینی توحیدی، در چهار بعد ۱- جهان‌بینی به معنای اخص، یعنی کیفیت تلقی از هستی با نگاه توحیدی. ۲- کیفیت تاریخ، یعنی حرکت یا توجیه تاریخی با رویکرد توحیدی. ۳- نظام اجتماعی، یا جامعه بشری در بینش توحیدی. ۴- اخلاق یا چگونگی انسان، یا توجیه ارزش‌های بشری با رویکرد توحیدی؛ بنابراین، این توحید است که به معنای

پیکره واحد را که به یک روح زنده است و به یک اراده، متحرک است و در عین حال دارای احساس، شعور و منطق و هدف است، در ذهن موحد تصویر می‌کند. در جهان بینی مبتنی بر توحید، جهان یک اندام می‌شود، جهان و طبیعت یک پیکر می‌شود که نظام واحدی بر آن حاکم است. بر چه چیز آن؟ بر عناصر مختلفش، مادی یا معنوی، روح یا جسم، پست یا بالا فرقی نمی‌کند. همه عناصر در عالم دارای یک وحدت هماهنگ‌اند، چه پاک‌ترین و متعالی‌ترین عناصر مجرد متافیزیکی باشد، چه پست‌ترین عنصر خاک، از یک روح واحد، حیات می‌گیرند، از یک خون واحد تغذیه می‌کنند و هم چنین یک حرکت و یک عقل و یک تدبیر و یک هدف واحد بر همه حاکم می‌شود. پس توحید وحدت طبیعت با ماوراء الطبیعت، انسان با طبیعت، انسان با انسان و خدا با جهان و با انسان را تفسیر می‌کند و همه را در یک نظام کلی هماهنگ و زنده و خود آگاه تصویر می‌نماید. همچنین توحید به عنوان یک سیستم فکری که نظام اجتماعی خاصی را تفسیر می‌کند و با زیربنای اجتماعی خاصی قابل توجیه و تأویل و تطبیق است. با این رویکرد است که توحید کاملاً از آسمان به زمین می‌آید و از حوزه‌های تعلیم و بحث و تفسیر و جدل فلسفی و کلامی و یا علمی، وارد درگیری‌های اجتماعی می‌شود و مسائلی را مطرح می‌کند که در روابط میان گروه‌ها و روابط طبقات و جبهه‌گیری فرد و رابطه فرد با جامعه و ابعاد گوناگون اجتماعی و زیربنای اجتماع و روبروهای اجتماع و انسیتیتوسیون‌های اجتماع و خانواده و سیاست و فرهنگ و اقتصاد و مالکیت و اخلاق اجتماعی و رفتار و روابط جمعی و فردی و خانوادگی و طبقاتی و مسئولیت‌های فرد یا گروهی را مشخص می‌کند که در برابر جامعه، دارای پایگاه فکری توحید است؛ بنابراین، در یک معنی کلی، توحید در این چهره‌اش شالوده ایدئولوژیک و سیمای فکری بنای اجتماع توحیدی است، یعنی اجتماعی بر زیربنای مادی و اقتصادی بی‌تضاد (توحید اجتماعی) و زیربنای فکری و اعتقادی بی‌تضاد، یا توحید جهانی. باری، در یک معنی کلی، در اینجا سخن از درگیری میان توحید اجتماعی است، با شرکت اجتماعی، یا توحید طبقاتی با شرکت طبقاتی؛ و در یک معنای

کلی‌تر، همانطور که جهان بینی توحید، یعنی توحید در جهان است، توحید، تفسیر وحدت‌گونه‌ای از وجود می‌باشد؛ و همچنان توحید در جامعه نیز تفسیر وحدت‌گونه‌ای از اجتماع بشری می‌کند و مانند توحید در صحنه وجود، در نظام اجتماعی، توحید یک عامل مبارزه با قدرت‌های متفرق و متضاد و خدایان آسمانی و ارباب انواع و نیروهای غیبی و ماورائی مؤثر در سرنوشت انسان‌ها، جامعه‌ها و نیروهای طبیعت است، همچنین در جامعه بشری نیز توحید اجتماعی، به عنوان یک عامل نفی‌کننده خداوندان زمینی مسلط بر سرنوشت‌ها و غاصبان قدرت‌ها و تعیین‌کنندگان نظام‌های اجتماعی و شکل زندگی افراد، طبقات و روابط اجتماعی و در یک معنی کلی شرکت انسانی مطرح است؛ و از اینجا است که باید بگوئیم که بعد سوم توحید، توحید تاریخی می‌باشد و آن به عنوان یک بینش تاریخی است، چراکه توحید به عنوان فلسفه تاریخ و به عنوان یک جبهه‌گیری معین در حرکت تاریخ و در نبرد مستمر تاریخ بشری مطرح است؛ و توحید به معنای عینکی هست که از پشت آن باید تاریخ را دید و تحلیل کرد و فهمید و ارزیابی و نتیجه‌گیری و قضاوت نمود و موضع تاریخی خود را یافت و به خصوص و مهم‌تر از همه توحید به عنوان یک بینش علمی تاریخی، عامل بزرگی است که هم به فرد و هم به جامعه (جامعه بشری، جامعه ملی، جامعه طبقاتی یا اعتقادی) یک نوع فهم و کشف و شناخت درست تاریخی می‌دهد و در نتیجه کمک می‌کند تا هم مسیر حرکت و تحول تاریخی، گذشته فرد، گروه، طبقه، ملت و نوع بشریت و نیز معنی و مبدأ و مقصد و نقش تاریخی هر مکتبی، نهضتی، فرهنگی، مذهبی و تمدنی توجیه کند و هم سرنوشت تاریخی، یعنی آینده فرد، گروه، طبقه، ملت و نوع بشریت پیش‌بینی نماید؛ و این وجه دوم بی‌نهایت حساس، زنده و حیاتی است. توحید که ضد شرک و نفی‌کننده زیربنای اعتقادی شرک است، عاملی است که یک نقش نیرومند و ریشه‌ای و انقلابی تاریخی داشته است و توجیه‌کننده وحدت تاریخی، وحدت نژادی، ذاتی و طبقاتی در سرگذشت انسان است و عقیده‌ای است که علیرغم همه نیروهایی که انشعاب و تفرقه تاریخی

ایجاد می‌کنند، می‌کوشد تا در تاریخ انسان، وحدت انسانی، یا توحید تاریخی را تحقق بخشد و حرکت نهایی و تکاملی تاریخ را به سوی نابودی قطعی همه مرزها و حدها و فاصله‌ها و درجه‌ها و تضادها و در نتیجه، تحقق یگانگی همه جانبه در سرنوشت تاریخی و تقدیر نهایی انسان، نوید می‌دهد. باز در همین رابطه است که بعد چهارم توحید، به معنای زیربنای اخلاقی و مسئله ارزش‌ها می‌باشد؛ زیرا در تاریخ انسان توحید عاملی است که در تربیت فرد انسانی، نقش عمیقی بازی می‌کند؛ یعنی توحید از فردی که در هوا معلق است، یک انسان می‌سازد که بر دیواری تکیه می‌کند که همه وجود بر آن تکیه دارد؛ و چنین کسی که چنین تکیه‌گاهی در وجود پیدا می‌کند، مسلماً با هیچ بادی، با هیچ سیلی، با هیچ تازیانه‌ای، با هیچ خطری، با هیچ تهدیدی، تکان نمی‌خورد. انسانی که در زندگی معلق است و تکیه‌گاه ندارد و به پوسیده‌ها و حشیش‌ها توسل می‌جوید، آدمی است ترسان، لرزان، ضعیف که باید به هر جایی متوسل بشود، توسل به آن ریسمان زندگی که همه وجود را شیرازه بندی کرده، انسان را یک کوهی می‌کند که دیگران به آن تکیه کنند. نه گاهی که رقصان در دست هر نسیمی و هر تند بادی است و به هر حال باید به یک جایی تکیه بکند که اگر نکند، نیست و این است که توحید، ملاک ارزش‌های انسانی می‌سازد؛ و باز در این رابطه است که توحید به عنوان عاملی مطرح است که انسان را دزالینه می‌کند؛ یعنی در روزگاری که خطر الینه شدن انسان بیش از هر هنگامی وجود دارد، توحید عامل دزالینه کردن انسان و عامل بازگرداندن انسان به خویشتن انسانی و سالم و بزرگ و متعالی و خدائیش است» (م. آ. ج ۱۶ - ص ۳۴۳ و م. آ. ج ۵ - ص ۳۹ و م. آ. ج ۱۶ - ص ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۹ و ۱۷۰).

باری، در چارچوب همین رویکرد چهار مؤلفه‌ای توحیدی اسلام قرآن و اسلام پیامبر و اسلام امام علی در نهج‌البلاغه (نه اسلام تاریخی که اسلام قدرت و اسلام اقتدارگرا بوده) است که می‌توانیم به فرموله کردن کلام و آیات و خطبه‌های آنها بپردازیم:

۱ - اعلام توحید وجودی بین دنیا و آخرت توسط پیامبر اسلام با شعار: «الدنيا مزرعه الاخره - دنیا

کشتزار آخرت است.»

«أَصْلِحُوا دُنْيَاكُمْ وَ كُونُوا لِآخِرَتِكُمْ كَأَنَّكُمْ تَمُوتُونَ غَدًا - دنیای خویش را سامان بدهید و برای آخرت خویش آنچنان باشید که گویا فردا می‌میرید.»

«أَعْظَمُ النَّاسِ هَمًّا الْمُؤْمِنُ يَهْتَمُّ بِأَمْرِ دُنْيَاةٍ وَ أَمْرِ آخِرَتِهِ - از همه مردم گرفتارتر مؤمن است که باید هم به کارهای دنیای خویش پردازد و هم به کارهای آخرت.»

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاةً لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاةٍ - از ما نیست آن که دنیای خویش را به بهانه دین و دین خویش را به خاطر دنیا رها کند.»

«اعملْ عملَ امرئٍ يظُنُّ أَنْ لَنْ يَمُوتَ أَبَدًا، واحذرْ حذرَ امرئٍ يخشى أَنْ يَمُوتَ غَدًا - برای دنیایت آنچنان باش که تا ابد زنده‌ای و برای آخرت آنچنانکه فردا می‌میری.»

۲ - اعلام توحید بین دین و عقل توسط پیامبر اسلام با شعار: «الدین هو العقل و لادین لمن لا عقل له - دین همان عقل است و هر که عقل ندارد دین هم ندارد.»

۳ - اعلام توحید تئوری و عمل توسط پیامبر اسلام با شعار: «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء - مرکب دانشمندان از خون شهیدان برتر است.»

۴ - اعلام توحید بین اندیشه و عبادت توسط پیامبر اسلام با شعار: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً - یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بهتر است.»

۵ - اعلام توحید بین نان و ایمان توسط پیامبر اسلام با شعار: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ فَانْه لَوْ لَا ذَلِكَ مَا صَمْنَا وَ لَا صَلِينَا وَ لَا أَقْمَنَا حُدُودَ رَبِّنَا - خدایا در نان برای ما برکت ده که اگر نان نباشد نه می‌توانیم روزه بگیریم و نه می‌توانیم نماز بخوانیم و نه می‌توانیم واجبات پروردگارمان را انجام بدهیم.»*

ادامه دارد

سوره قصص تبیین کننده «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

۹

(توسط تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی) عامل و بسترساز دستیابی به «توحید عملی سه مؤلفه‌ای» (در عرصه فردی یا اخلاص، توحید اجتماعی یا عدالت و قسط در جامعه، توحید تاریخی وراثت و امامت مستضعفین بر جهان و تاریخ) می‌باشد. به بیان اگر انسان توسط تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی بتواند به توحید نظری در عرصه وجود که همان توحید در ربوبیت و توحید فاعلیت خداوند می‌باشد دست پیدا کند، توسط این توحید در ربوبیت و توحید فاعلیت می‌تواند به توحید سه مؤلفه‌ای عملی «فردی یا اخلاص» و «اجتماعی یا عدالت و قسط» و «تاریخی یا وراثت و امامت مستضعفین بر زمین» دست پیدا کند؛ و شاید بهتر باشد که مساله را اینچنین مطرح کنیم که در رویکرد قرآن «توحید سه مؤلفه‌ای عملی فردی و اجتماعی و تاریخی» در گرو «توحید در ربوبیت و توحید فاعلیت و یا توحید به عنوان جهان‌بینی فردی و اجتماعی می‌باشد» و اصلاً و ابداً بدون «توحید در جهان‌بینی» آن هم به صورت «توحید در ربوبیت و توحید فاعلی» امکان دستیابی به «توحید عملی» در سه مؤلفه فردی و اجتماعی و تاریخی وجود ندارد. البته در همین رابطه است که قرآن در آیه ۱۹۰ و ۱۹۱

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ - الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَل تَرَىٰ مِن فُطُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ - (توحید در فاعلیت وجود) و او بر هر چیزی تواناست - و اوست که موت و حیات را آفرید برای اینکه در آزمون «توحید در عمل» قرار بگیری، پس آن خدایی که ملک و اقتدار وجود و هستی درید قدرت اوست و نظام مرگ و زندگی را آفریده است، همان خدائی است که هفت (عدد هفت در دیسکورس قرآن دلالت بر بی‌نهایت در عرصه وجود می‌کند) آسمان آفریده است. حال «مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَل تَرَىٰ مِن فُطُورٍ - ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ - در خلقت رحمان هرگز تفاوتی نمی‌بینی. باز هم فکر کن و دو مرتبه روی آن فکر کن و برای بار دوم باز چشمت را تیز کن و دقت کن بین آیا می‌توانی در کلیت وجود عیبی یا تفاوتی یا نقصی و یا خللی پیدا کنی؟ اگر پیدا کردی بار دیگر و بار دیگر و بار دیگر (کَرَّتَيْنِ در آیه فوق به معنای بارها است) با فکر و با عقل و با علم و با چشم مسلح مکرر در مکرر در نظام وجود مطالعه (با تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی) و دقت بینید آیا می‌توانید در کل نظام وجود حداقل خلل و عیبی پیدا کنید؟ مطمئن باشید در آخر این چشم و دیده شماست که شکست خورده (حَسِيرٌ) به سوی شما بر می‌گردد، یعنی بدون اینکه هیچ تفاوت و خلل و عیب و نقصی بتواند در کلیت وجود پیدا کند («وَهُوَ حَسِيرٌ»)) (سوره ملک - آیات ۱ تا ۴). آنچه از آیات ۱ تا ۴ سوره ملک برای ما قابل فهم است اینکه:

۱- اگر انسان به «توحید در فاعلیت» ایمان واقعی داشته باشد، حتماً در «عمل فردی و اجتماعی» خودش هم به «توحید سه مؤلفه‌ای عملی» در انسان و فرد خودش که همان «خلوص» و در اجتماع که همان «عدالت و قسط» و در تاریخ که همان «وراثت و امامت مستضعفین بر زمین و بر تاریخ» می‌باشد، می‌تواند دست پیدا کند، بنابراین در رویکرد و در دیسکورس قرآن فهم «توحید فاعلیت در هستی» در عرصه نظری

سوره آل عمران می‌گوید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - در خلقت آسمان‌ها و زمین (کل وجود و جهان و هستی) و آمد و شد شب و روز نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد و فکر و عقل و دل (اولوالالباب در دیسکورس قرآن نه تنها صاحبان خرد و فکر و عقل و مغز می‌باشند، بلکه شامل صاحبان دل نیز می‌شوند که خود این امر معرف آن است که اولوالالباب همان صاحبان تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی هستند که در آیه‌های ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره آل عمران این تجربه دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی بستر برای آنها در عرصه دستیابی به توحید به عنوان جهان‌بینی توسط توحید در ربوبیت و توحید فاعلیت و توحید عملی سه مؤلفه‌ای فردی و اجتماعی و تاریخی می‌باشد) «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا - آنانی که چه در حال ایستاده و چه در حال نشسته» (این ایستاده و نشسته در ادبیات قرآن نه فقط مقصود همان ایستادن و نشستن ظاهری است بلکه دلالت بر تمامی اوقات حیات آنها می‌کند) «وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - و در خلقت آسمان‌ها و زمین (کل وجود و هستی) فکر می‌کنند» و در نهایت حاصل همه فکر آنها این است که «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا - پروردگارا ما می‌دانیم و ایمان داریم که تو هستی و وجود را بیهوده نیافریدی.»

به عبارت دیگر آنچه قرآن در آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره آل عمران می‌خواهد بگوید این است که «اولوالالباب» یا صاحبان تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی در چارچوب این تجربه شبانه روزی خود بر پایه توحید در ربوبیت به توحید افعالی یا توحید فاعلیت خداوند دست پیدا می‌کنند و از طریق همین توحید در ربوبیت و توحید فاعلیت خداوند است که آنها می‌توانند به توحید عملی سه مؤلفه‌ای فردی و اجتماعی و تاریخی یا اخلاص فردی و عدالت اجتماعی و اعتقاد به مستضعفین به عنوان فاعل اجتماعی در صحنه تاریخ در چارچوب وراثت و امامت آنها بر زمین و بر تاریخ دست پیدا کنند.

۲- در آیات ۱ تا ۴ سوره ملک، قرآن جهت تبیین پیوند توحید ربوبیت با توحید عملی (و یا پیوند توحید در ربوبیت یا توحید فاعلیت یا توحید خالقیت یا توحید تدبیر وجود یا جهان دائماً در حال خلق جدید به عنوان جهان‌بینی در پیوند با توحید عملی سه مؤلفه‌ای انسانی و اجتماعی و تاریخی) اصرار عظیم و زیاد بر مطالعه جهان و هستی در چارچوب تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی (در راستای دستیابی به «توحید در ربوبیت» به عنوان سنگ زیربنای جهان‌بینی توحیدی) دارد. آنچنانکه قرآن برای فهم توحید تاریخی اصرار عظیم و زیاد بر مطالعه تاریخ از آغاز الی الان و برای فهم توحید اجتماعی اصرار عظیم بر شناخت دینامیسم جامعه بشری و برای فهم توحید انسانی در فرد اصرار عظیم بر شناخت دیالکتیک اگزیستانسی وجود انسان در عرصه تضاد روح خدا و لجن متعفن و طین و تراب و صلصال کالفخار دارد؛ و شاید با توجه به همه این پارامترها در مجموع بتوان داوری کرد که قرآن در عرصه فهم توحید فاعلیت و توحید انسانی و طبیعی و اجتماعی و تاریخی، فرایند آغازین این پروسه طولانی توحید، در چارچوب «توحید در ربوبیت» تعریف می‌نماید. آنچنانکه می‌توان گفت در رویکرد قرآن، بدون دستیابی به «توحید در ربوبیت» امکان فهم «توحید فاعلیت و توحید عملی سه مؤلفه‌ای» برای انسان وجود ندارد.

صد البته دستیابی به «توحید در ربوبیت» از نظر قرآن تنها در حد و توان اولیالباب می‌باشد که آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم «اولیالباب» همان صاحبان تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی می‌باشند که از «خدا تا وحی نبوی و معاد و قرآن و جهان و انسان و جامعه و تاریخ را در بستر تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی فهم می‌کنند» نه با «تجربه صرف حسی» یا «تجربه صرف باطنی صوفیانه» و یا «تجربه صرف نظری و ذهنی یونانی‌زده افلاطونی و ارسطوئی» و بدین ترتیب است که اولیالباب با مطالعه اگزیستانسی خلقت و کشف نظم و تکامل در وجود و پی بردن به هدف‌دار بودن هستی در عرصه تکامل عام جهان، به «کشف وابستگی دیالکتیکی عظیم تمامی پدیده‌های طبیعی و انسانی و اجتماعی و تاریخی در وجود می‌رسند.»



یادمان باشد که در فلسفه امروز اصلی هست که البته اصلاً و ابداً برای اولی الالباب و صاحبان تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی قابل انکار نمی‌باشد و آن «اصل وابستگی تمامی اجزاء وجود می‌باشد» که اصطلاحاً به آن «اصل تأثیر متقابل» می‌گویند. «جوهر اصل تأثیر متقابل در دیالکتیک وجود همان اصل وابستگی تمام اجزای وجود در عرصه‌های طبیعی و انسانی و اجتماعی و تاریخی می‌باشد که توحید در کلیت و در ابعاد مختلف آن، در این چارچوب تعریف می‌گردد». اصل وابستگی تمام اجزای وجود، معنایش این است که «بر خلاف آنچه که ما فکر می‌کنیم، این ناخن من با دورترین کهکشان‌ها وابستگی و پیوستگی وجودی دارند»، یعنی «وجود هر یک از پدیده‌های هستی اعم از پدیده‌های طبیعی و پدیده‌های انسانی و اجتماعی جدای از هم محال است». حقیقت این است که از «نظر قرآن این وابستگی و پیوستگی در تمامی اجزای وجود اعم از طبیعی و انسانی و اجتماعی و تاریخی وجود دارد» و بدون فهم آن در عرصه تجربه دینی دو مؤلفه‌ای انفسی و آفاقی «امکان دستیابی به توحید در فرایندهای مختلف‌اش برای اولی الالباب وجود ندارد»؛ به بیان دیگر، اگر اولی الالباب در عرصه توحید کلی وجود نقش هر چیزی از اجزای وجود در مجموع دستگاه وجود تعریف نکند، هرگز نمی‌تواند به «توحید در ربوبیت» (که سنگ زیربنای توحید در مؤلفه‌های مختلف آن می‌باشد) دست پیدا کند، بنابراین، از اینجا است که قرآن در آیه ۲ سوره ملک می‌گوید:

«...مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - در خلقت رحمان تفاوت وجود ندارد» به عبارت دیگر وابستگی میان تمامی اجزای وجود در عرصه‌های طبیعی و انسانی و اجتماعی و تاریخی وجود دارد و در «کادر این وابستگی در وجود است که تفاوت در خلقت رحمان آنچنانکه آیه فوق می‌گوید از بین می‌رود».

قرآن در این رابطه در آیات ۱ تا ۴ سوره ملک می‌گوید: «سستی در کار عالم نیست و هرگز نمی‌توانید در کلیت وجود سستی و فطور و شکافی پیدا کنید» که خود همین ادعای قرآن در سوره ملک دلالت بر همان «به هم پیوستگی دیالکتیکی وجود و یا اصل وابستگی و یا

اصل تأثیر متقابل تمام پدیده‌های طبیعی و انسانی و اجتماعی و تاریخی می‌کند» و بدون فهم این اصل در رویکرد قرآن هرگز ما نمی‌توانیم به پیوند تکامل تاریخ و اجتماع و انسان در پرس و س وجود دست پیدا کنیم.

۳- در آیه اول سوره ملک «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» قرآن به تبیین «توحید افعالی وجود بر پایه توحید در ربوبیت می‌پردازد». چرا که «واژه ملک» در این آیه یعنی «سلطه و اقتدار انواع قدرت‌ها، توانائی‌ها در عالم وجود»، به عبارت دیگر هر چند وجود به طور کلی مساوی با قدرت و توانائی و اقتدار است، باز خود همه این قدرت‌ها در هستی «در وجود نامتناهی خداوند قابل تعریف می‌باشد».

یادمان باشد که «اقبال در فصل دوم و سوم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام در این چارچوب جهان را در خداوند تبیین می‌کند، نه خداوند در جهان» بدین ترتیب خود این موضوع یعنی تبیین تمام قدرت‌های موجود در هستی طبیعی و انسانی و اجتماعی و تاریخی در وجود نامتناهی خداوند، «تبیین کننده توحید فاعلیت خداوند در هستی می‌باشد».

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - کل وجود در وجود خداوند شناور هستند (سَبَّحَ به معنای شناور است و مطابق این آیه هستی در خداوند است، نه خداوند در هستی) چراکه خداوند عزیز و حکیم است - و کل وجود از آن خداوند است و خداوند هم زنده می‌کند و هم می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست - خداوند هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن و او به هر چیزی دانا است» (سوره حدید - آیات ۱ - ۳) *.

ادامه دارد

مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

و راه‌های مقابله نظری با

«اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

رابعاً در داستان آدم در خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه آنچنانکه در عبارات فوق از امام علی دیدیم، «خود بالنده» در انسان تنها در عرصه «خود بی‌نهایت» در وجود تعریف می‌شود، بنابراین در فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی در نهج‌البلاغه نه تنها «خود بالنده انسان در پای خود بی‌نهایت وجود قربانی نمی‌شود» و نه تنها «خود بی‌نهایت وجودی در پای خود کلی انسان که همان خود بالنده است قربانی نمی‌گردد» بلکه از همه

مهمتر اینکه در فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی در نهج‌البلاغه «امام علی ضمن تأیید خود طبیعی یا خود میرنده و همچنین خود کلی یا خود بالنده در انسان» معتقد به «استخدام خود طبیعی در خدمت خود کلی انسانی و خود بالنده» در راستای تکامل «من بانهایت» به سوی «من بی‌نهایت وجودی» می‌باشد؛ به عبارت دیگر در فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی در نهج‌البلاغه، «خود انسانی یا نفس بالنده یا خود کلی به صورت مجرد و انتزاعی در انسان تعریف نمی‌شود بلکه برعکس صورتی عینی و کنکرت دارد.»

۳- در خطبه فوق (خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه)، امام علی با طرح داستان موسی و هارون و موضوع خانه کعبه تلاش می‌کند که بر این امر تأکید نماید که در فلسفه اخلاق تطبیقی‌اش، «خداشناسی و ایمان به خداوند در عرصه تجربه وجودی امری محوری می‌باشد و بدون خداشناسی و ایمان به بی‌نهایت وجودی اخلاق تطبیقی مثل اسکناس بدون پشتوانه است.»

۴- در خطبه فوق (خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه) امام علی با طرح داستان «مبارزه تاریخی مستضعفین و مستکبرین» بر یک حقیقت بزرگ در فلسفه اخلاق تطبیقی خودش اشاره می‌کند که آن «جوهر اخلاق تطبیقی» در رویکرد خودش می‌باشد که آنچنانکه فوقاً اشاره کردیم، «جوهر اخلاق» در رویکرد امام علی «عدالت» در مؤلفه‌های مختلف آن می‌باشد؛ به عبارت دیگر در رویکرد امام علی، جوهر اخلاق تطبیقی بر پایه عدالت تعریف می‌شود که این «عدالت» به عنوان جوهر اخلاق تطبیقی چه در عرصه انفسی و چه در عرصه آفاقی طبیعی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی و فردی و غیره قابل تعمیم می‌باشد، بنابراین آنچنانکه از نظر افلاطون «جوهر اخلاق زیبایی» می‌باشد و از نظر ارسطو «جوهر اخلاق اراده مطلق‌گرای فردی» است و از نظر راسل «جوهر اخلاق سود و منفعت فردی» می‌باشد و از نظر کانت «جوهر اخلاق تکالیف وجدان اخلاقی فرد» است و از نظر مارکسیست‌ها «جوهر اخلاق تکامل

اجتماعی» است، از نظر امام علی «جوهر اخلاق عدالت» است. آنچه در خصوص تبیین «عدالت» به عنوان «جوهر اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی در نهج‌البلاغه قابل توجه می‌باشد، عبارت است از:

یکم - امام علی بر این باور است که در عرصه وجود «آنچه عدل است، خداوند می‌کند نه (آنچنانکه اشاعره می‌گفتند) آنچه خداوند می‌کند عدل است.»

دوم - در رویکرد امام علی در عرصه اجتماعی، «عدل اجتماعی بر وجود فردی برتری دارد.»

سوم - در نگاه امام علی «عدل اجتماعی بر عدل فردی برتری دارد.»

چهارم - در نگاه امام علی «تعریف اخلاق تطبیقی (برعکس اخلاق انطباقی و اخلاق دگماتیستی) از تعریف عدالت و عدل در عرصه فردی و اجتماعی و در بستر تجربه دینی انفسی و آفاقی (نه تجربه صرف باطنی صوفیانه) شروع می‌شود». آنچنانکه در این رابطه می‌توان دآوری کرد که «بدون فهم جایگاه عدالت در منظومه معرفتی امام علی و در نهج‌البلاغه امکان فهم مبانی اخلاق تطبیقی امام علی در نهج‌البلاغه اصلاً و ابداً وجود ندارد.»

پنجم - «عدالت» در چارچوب فلسفه اخلاق تطبیقی امام علی به شاخه‌های مختلف (اعم از عدالت

نفسانی، عدالت فردی، عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی، عدالت حقوقی، عدالت سیاسی، عدالت قضائی و غیره) تقسیم می‌شود. برای فهم این مهم به شرح خطبه دیگری از امام علی می‌پردازیم.

«وَاللَّهِ لَأَنَّ آيَاتِ عَلِيِّ حَسَكِ السَّعْدَانَ مُسَيِّدًا أَوْ أَجْرَ فِي الْأَعْلَالِ مُصَفِّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْفِيَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنَ الْحَطَامِ وَ كَيْفَ أَظْلَمَ أَحَدًا لِنَفْسٍ يَسْرِعُ إِلَى الْبَلِيِّ قُفُولَهَا وَ يَطْوِلُ فِي الثَّرَى حُلُولَهَا وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَ قَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بَرِّكُمْ صَاعًا وَ رَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شَعَتْ الشُّعُورُ غَبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَرَحِهِمْ كَأَنَّمَا سَوَّدَتْ وَ جَوْهَرِهِمْ بِالْعِظْمِ وَ عَاوَدَنِي مُوَكِّدًا وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَ اتَّبَعَ قِيَادَهُ مَفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِيحٌ ذِي دَنْفٍ مِنَ الْمَهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ تَكَلَّتْكَ التَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَ تَنْنُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ وَ تَجَرَّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَظْبِيهِ أَ تَنْنُ مِنَ الْأَذْيِ وَ لَا أَنْ مِنْ لَطْفِي وَ أَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقْنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ سَنَنْتُهَا كَأَنَّمَا عَجَنْتُ بَرِيْقَ حِيَةٍ أَوْ قَيْئَهَا فَقُلْتُ أ صَلِّهُ أَمْ زَكَاةً أَمْ صَدَقَةً فَذَلِكَ مَحْرَمٌ عَلَيْنَا أَهْلُ الْبَيْتِ فَقَالَ لَا ذَا وَ لِإِذَاكَ وَ لَكِنَهَا هَدِيَةٌ فَقُلْتُ هَيْلَتِكَ الْهَبُولُ أ عَنْ دِينِ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي أ مُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو حِيَةٍ أَمْ تَهَجَّرُ وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكُهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلَبَهَا جَلَبَ شَعْبِرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ وَ إِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوُونِ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لَعَلِّي وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَةٍ لَا تَبْقَى نَعُودٌ بِاللَّهِ مِنْ سَبَاتِ الْعَقْلِ وَ قَبْحِ الزَّلْزَلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ - سوگند به خدا، اگر شب را در حال بیداری روی خار سعدان به صبح برسانم، یا بسته در زنجیرهای آهنین و سنگین بار کشیده شوم، برای من بهتر از آن است که خدا و رسول او را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بر بعضی از بندگان ظلم روا داشته‌ام و چیز بی‌ارزشی از پس مانده‌های گاه و علف دنیا را غصب نموده باشم. چگونه ظلم روا بدارم به کسی به خاطر نفسی که برگشت آن به سرعت برای پوسیدن است و قرار گرفتنش در خاک طولانی است. سوگند به خدا عقیل (برادر بزرگ امام علی که نابینا بود) را دیدم، پریش و سخت گرفتار فقر. به سراغ من آمد و از من خواست تا منی (سه کیلو) از گندم شما (مردم) بدو بدهم و این در حالی بود که کودکانش (اشاره امام علی به آن است که در آن جلسه فرزندان عقیل همراه پدرشان حضور داشتند) در برابر چشم من می‌دیدم که از سختی فقر با موهای ژولیده رنگشان تیره شده بود آنچنانکه گوئی به

صورت‌های آنان نیل کشیده بودند، البته عقیل چندین بار مراجعه کرد و پی در پی خواسته فوق را تکرار می‌کرد (در آن جلسه آخر) من ابتدا گوش به سخنش فرا دادم و او گمان می‌کرد که من دینم را به او خواهم فروخت و راهی (عدالت) را که در پیش گرفته‌ام ترک خواهم کرد؛ و از راه او پیروی خواهم کرد (به خاطر اینکه عقیل کور بود و چشمش نمی‌دید در همان حالی که عقیل مشغول صحبت کردن و به طرح خواسته خود برای سه کیلو گندم اضافی از حقش صحبت می‌کرد) من آهنی را در آتش داغ کردم و سپس آن آهن داغ را نزدیک بدن عقیل بردم (عقیل به یک باره با نزدیک شدن آهنی به بدنش و احساس گرمای آن) چنان فریادی بر آورد که بیماری از شدت درد بر می‌آورد. آنچنانکه نزدیک بود از داغی آن آهن تفتیده بسوزد (و قالب تهی کند) با او گفتم: ای عقیل، نوحه‌گران بر تو بگریند، مانند گریستن مادر به داغ فرزندش، آیا از آهنی تفتیده که یک انسان معمولی به شوخی آن را داغ کرده ناله می‌کنی، ولی تو مرا به آتشی می‌کشانی که خدایان آتش با غضب خود آن را برای ظالمان بر بندگانش شعله‌ور ساخته است؟ ای عقیل، تو بنالی از آتش دنیوی و من ننالم از آتش اخروی؟ شگفت‌انگیزتر از داستان عقیل، داستان آن شخصی بود که شبانگاه با ظرفی پوشیده به دیدار من آمد. (از فحوای کلام امام علی در اینجا اینچنین فهمیده می‌شود که در داستان دوم فردی به عنوان «رشوه» جهت درخواست غیر عدالت‌خواهانه شخصی‌اش از امام علی در زمان حکومتش ظرفی از عسل برای او آورده بود و امام علی در اینجا می‌گوید: او ظرف سر پوشیده‌ای را به من داد که پس از روئیت آن، من فهمیدم که (معجون) (عسل) در آن ظرف می‌باشد (با نگاه به آن عسل به یک باره احساس کردم) که گویی (آن عسل) آب دهان مار و یا زهر کشنده‌ای است که از دهان مار بیرون آمده است. به او گفتم: این که آورده‌ای چیست؟ صله است؟ یا زکات است؟ و یا صدقه است؟ هر کدام از این‌ها هم که باشد، گرفتن آن برای ما خاندان پیامبر اسلام حرام است. آن مرد گفت: نه این است و نه آن است، بلکه هدیه‌ای است که من برای شما آورده‌ام. به او گفتم: مادرت به عزایت بنشیند، آیا آمده‌ای مرا بفریبی؟ و از راه دین خدا بگردانی؟ و یا اینکه دیوانه شده‌ای؟ و یا اینکه داری هذیان می‌گویی؟ سوگند به خدا، اگر هفت اقلیم دنیا را با آنچه زیر آسمان‌ها است به من داده شود تا با ظلمی به جهت کشیدن پوست جوی از دهان مورچه‌ای خداوند را معصیت کنم، چنین نخواهم کرد. چراکه دنیای شما نزد من خوارتر از

برگی در دهان ملخی که آن را می‌جود (و طعمه خود می‌نماید) می‌باشد. علی را چه کار با نعمت‌های دنیوی که فانی می‌شود و لذتی که پایدار نخواهد ماند؟ پس پناه می‌بریم به خدا از خفتن عقل و زشتی لغزش‌ها و پیوسته از او یاری می‌طلبیم» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۲۲۳ - ص ۳۴۶ - سطر ۴ به بعد).

آنچه از گفته‌های فوق امام علی (خطبه ۲۲۳ نهج‌البلاغه) امروز پس از ۱۴ قرن برای ما قابل فهم است اینکه:

اولاً جوهر اصلی گفته‌های فوق امام علی «موضوع عدالت در دو عرصه فردی و اجتماعی می‌باشد»؛ یعنی آنجا که امام علی حاضر نمی‌شود به برادر بزرگتر نابینای خودش عقیل که در فقر مطلق به سر می‌برد، سه کیلو گندم اضافه بر حقیق از بیت‌المال مردم بدهد، به خاطر جایگاه عدالت اجتماعی در عرصه اخلاق تطبیقی امام علی است و در آنجائیکه (موضوع دوم در خطبه ۲۲۳) امام علی حاضر نمی‌شود تا رشوه آن مرد برای انجام ظلمی در جامعه قبول نماید، «به خاطر جایگاه عدالت فردی و نفسانی در عرصه اخلاق تطبیقی امام علی می‌باشد» همان عدالتی که امام علی در خطبه ۱۵ نهج‌البلاغه درست یک روز بعد از قبول خلافت به صورت «عدالت اقتصادی» برای جامعه انقلاب کرده بر علیه نظام ظلم‌زده عثمان مطرح می‌کند.

«وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتَهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النَّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَّدْتَهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ - سوگند به خدا اگر آن (تیول عثمان) پیدا بکنم، به بیت‌المال بر می‌گردانم اگر چه مهریه زنان شده باشد و یا با آن کنیزها خریده باشند چراکه گشایش امور اجتماعی در گرو عدالت اقتصادی است؛ و کسی که عدالت برای او تنگی ایجاد کند، بی‌عدالتی و ستم برای او سخت‌تر و تنگ‌تر خواهد بود» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵ - ص ۵۷ - سطر ۱ به بعد).

همچنین همان عدالتی که امام علی در حکمت ۴۳۷ به صورت «عدالت اجتماعی» تعریف می‌نماید.

«وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجَوْدُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجَوْدُ يَخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجَوْدُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا - از امام علی سؤال شد: آیا عدالت برتر است یا جود؟ امام علی در پاسخ فرمود: عدالت امور جامعه را در جای خود قرار می‌دهد، اما جود و بخشش امور را از جهت خود خارج

می‌کند، عدالت مدیریت اجتماعی است، در صورتی که جود و بخشش به سود خاصگان است. پس در مقایسه این دو عدالت اشراف و برتر است» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - کلمات قصار - ص ۵۵۲ - شماره ۴۳۷ - سطر ۱۰ به بعد).

ثانیاً درس بزرگی که امام علی در گفته‌های فوق خود (خطبه ۲۲۳ نهج‌البلاغه) به ما می‌آموزد، اینکه هرگز در عرصه عدالت اجتماعی، «عدالت نباید در پای مصلحت فردی و مصلحت خانوادگی ذبح بشود» و لذا در این رابطه است که در خطبه ۱۲۶ می‌فرماید:

«أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمْ نَجَمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ الْأَوْ إِنْ أُعْطِيَ الْمَالُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَ يَكْرَهُهُ فِي النَّاسِ وَ يَهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ يَضَعْ أَمْرًا مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ لَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَ كَانَ لَعْنِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَ الْأَمُّ خَدِينٍ - آیا شما مرا فرمان می‌دهید که در قلمرو زمامداری خود بر پایه ستمکاری و ظلم اجتماعی پیروز بشوم؟ سوگند به خدا تا جهان سر آید هرگز چنین کاری نمی‌کنم و مادامی که در جهان ستاره‌ای به دنبال ستاره‌ای حرکت می‌کند، اگر مال از آن من می‌بود، بر پایه عدالت اجتماعی در تقسیم آن همه مردم را مساوی می‌گرفتم، چه رسد به اینکه مال، مال مردم و خداوند باشد. آگاه باشید که بخشیدن مال به کسی که مستحق آن نیست، با تبذیر و اسراف و افراط در خرج یکی است؛ و افراط‌گری و اسراف و تبذیر در دنیا فرد را بالا می‌برد، اما برعکس در آخرت ساقطش می‌کند و در عرصه اجتماعی فرد را در میان گروه برخوردار عزیز می‌دارد و در نزد خدا پست و خوارش می‌سازد؛ و هیچ کس مال خود را در مصرف ناحق و برای کسانی که شایستگی آن مال را ندارند صرف نمی‌کند، مگر این که خداوند او را سپاسگزاری همان مردم محروم می‌نماید؛ و محبت آنان برای کسی دیگر برقرار می‌گردد و اگر روزی پایش در حوادث روزگار بلغزد و به کمک آنان نیازمند بشود، همان مردم بدترین دوست و لئیم‌ترین رفیق محسوب می‌گردند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۲۶ - ص ۱۸۲ - سطر ۵ به بعد).*

ادامه دارد